

ولایت رب لعزت علی الترتیب دلالت دارد که توحید و نبوت و امامت درین آیت به ترتیب ذکر
 تو لے خدا و رسول و امام وارد شده است که غیر ایشان از رجال صحابه در امور دینی و ولایتی ندارند
 چه درین آیه مقصود از ذکر ولایت بالک و صیغیست خاصه بر وجهیکه غیر وصی نبی درین تولی نصیب
 ندارد بنا بر اتمام حرف انما که مفید قصر میباشد آورده و بر کوفه او با هم که کسی تو هم نماید که غیر وصی
 ولایتی ندارد حتی که خدا و رسول هم ندارند ذکر تولی خدا و نبی الورا پشتر علی الترتیب وارد شده
 با معلوم گردد که پیش از همه همکنان لایت خداست و پست از ان لایت نبی الورا ان الله بعد از آن مقصود به حق که
 متصل شدنی است که اوصاف مذکوره که میسر دارد پس این مغلحون انما بود که قصر او قصر واقع
 شده و ولایت موجوده را مقصود داشته اما حرف انما مفید قصر حقیقی و قصر اضافی می باشد اگر
 درینجا قصر حقیقی مراد گیرند که بعد خدا و رسول غنی از زکوٰۃ در حال رکوع ریاست دینی ندارد اما احد
 و عشر درین وصف ترکیب میباشد چه بجهت پیوسته که هر یک از این معصومین در حال رکوع
 انگشتر بر اعطاف نموده اند و اگر قصر اضافی است پس بمقابلہ طماعین خلافت در زمانه حضرت
 ضرورت می شود و هو المطلوب معذرا این قصر یعنی توان تحمل آورد و قصر قلب و اقامت فرائض ساطع نمی
 امر خلافت له علی السلام حالات معنی ولایت که در قوله ولیکم وارد است بالفق بجهت محب تا ضرور
 بالکست بر سر دار و رئیس است و درینجا بجهت ثانی است اما اول مخالف سیاق قصر میشود زیرا که
 بود و در حق قصر استفاد خواهد شد که محب و ناصر مومنان همان است که تیار زکوٰۃ در حال رکوع
 می نماید و غیر وصی ولی مومنان نیست و هو خلف بالوافق حیلہ زلو از هم اهل ایمان و از
 شرط اسلام موافقت و نصرت است قال الله تعالی هو الذی ایدکم بنصره و بالمومنین

والف بین قلوبهم و در اینجا خصوصیت موافقت بهمان مردی شود که اتیار زکوة در حال رکوع
 فرماید و این صورت از تمام افراد مؤمنین بمیان نیاید مگر از شاه مومنان کل عالمیست که
 بعضی اولیا بعضی لازم می آید نمودن بجز آنکه مراد از ولایت بالکسرت که خلافت معاصر
 می باشد بحق آنکه اتیار زکوة در حال رکوع در وقت خاص نموده اکنون در معنی الذین آمنوا
 میگویم که در نیم مقام اشارات کافی و اشعارات وافی و تخصیص و تعیین امیر المؤمنین چندین وجوه
 زین است اولاً ذکر شاه ولایت بجماد و اوصاف خیرات بلایا و فرمودن باسم ذات بعین
 عرض خاصه باشد نوعی از لطف بلاغت است که در آن جن بیان و اظهار شرف ایمان و اخبار
 سخاوت شاه مردان بذكر ادا صلوة و زکوة ترغیباً شایسته و لتوالیه و لموالیه واقع است و همچنین
 الطناب مشحون بحسن عبادات از ذکر مجرد اسم ذات که معنی از ترغیب غیره می باشد
 لا محاله اولی و احری است و خصوصاً همچنین تصدیق شرف منزلت با حدی از صحابه و مؤمنین مذکور
 نیست قول الذین آمنوا هم خیر من غیر عموم است اما از دیگر سیاق آیات تخصیص فرد منفرد
 وجودی بمنجوع یافت می شود که یاقی بیانه مصرحاً القالیس محو رسم میز انبیین که در شناخت انسان
 میگویند انما شرف علی مقدمه عرض الاظفار و ابدی البشیرة مستقیم القامة ضحاك بالطبع
 در حق شاه ولایت قوله الذین آمنوا الایه بلا تشبیه وارد است که این مجموع صفات چنانکه در حیوانات
 همچو انسان دیگر نیست از اینچنین در الذین آمنوا الی و هم را کعون است چه قوله الذین آمنوا الذین
 یقیمون الصلوة و یؤتوا الزکوة بمنزله عرض عام است و قوله هم را کعون بحکم خاصه است براس
 آنکه در صدای الذین آمنوا هر فرد از کاملین در ایمان و استغنیان اسلام و مترددین فی الایقان

و متوسطین فی الاذعان بوجه عموم خطاب یا ایها الذین آمنوا شامل اند و در صدق الذین یقینون
 الصلوة و یؤتوا الزکوة از انکسائی عیاشند که در آیه یا ایها الذین آمنوا و عملوا الصالحات قایل
 شده اند و این گروه مخصوصین از مؤمنین هستند اما از اختصاص قول و هم را کعون بهشت از خارج
 شده اند چه این خاصه نصیب علی مرتضی است و انجباء بر شرف ایمان و امامت صلوة و اتیان زکوة با ایشان شریک
 است و این صفت محالیه مذکوره از خصائص سخاوت و عبادت آنحضرت و اهل بیت طهارت شریفین است و در آنچه
 غیر شاه ولایت از صحابه و ائمه در رکوع غیر و عطا نکرده تا آنکه مدوح حضرت این روی شده اند و
 ولایت دریافتند با شد ثانیاً اطناب رذکر محبوب موجب تلذذ نفس محب بالاتفاق و سبب زین
 آیات است کما قال الله تعالی قال فنزلنا یا موسی قل ربنا الذی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی
 نوحکف ربنا الدرجه در ایراد اسموات اقتصار کلام می شود ازین اقتصار قطع تلذذی باشد
 و قال انبیوا من لا یسئلكم اجرهم بهتدون یعنی اتبعوا المرسلین و کقولهم الذین یحیون المعشر
 و من حوله لیسکون بحمد ربهم یؤمنون به و مراد از ان ملائکه هستند اگر چه بعضی الذین یحیون المعشر
 میفرمود درین محل شرف خدمت محل عرش معلی و قرب منزلت ایشان و حال تسبیح بحمد ربهم و ایمان
 آنها بخداست تر می ماند تا انشا می دانند که بزرگ رسم موصول اخبار از احوال فخریه و تعریف باظهار
 تعظیم شان موصوف متصف بصله لحوطه می شود و در مانحن فیه همان اشعار واقع است و میگویم
 که در آیه ربنا الذی اعطى النور در آیه لکان للناس حججاً ان اوحینا الی دجل منہم ان انذرتنا
 و بشر الذین آمنوا الایه ذکر خداوند جلیل و رسول نبیل بایراد اوصاف مخصوصه است بوجه علمیت
 واقع شده بر همین نمط ذکر نائب پیغمبر درین محل است و تلذذ ازین سیاق بان مرتبه است که

رسالت مآب یا دوست کثرت تذکر اسم جناب امیر در بعض مواقع خصوصاً در باب تعیین امامت
 و خلافت بر اوصاف مخصوصه امام اقتباه فرموده اند چنانچه حدیث خاصه الغل شاید مدعا است
 حالانکه اوصاف مخصوصه مآب الامتیا را در امامت و علی نیست مگر آنکه بنا بر وجوب امتیاز و فصل
 بین من الناس ایماً باوصاف محققه نمود و همچنین در ما نحن فیه بصفات و مدارج مخصوصه یاد فرموده که
 و سلم و امام شام و صفات کذا کذا است و آنهمه اوصاف من حیث المجموع و در آنحال در
 عامه بحایه نبوده - اما بسبب کلام تخصیص و تعیین خلافت آن امام هم آنکه حرف انما مفید حضرت
 پرست و ولایت خدا و رسول و آنکه باوصاف کذا و کذا درین آیه تصدق گردیده پس ولایت عامه برای
 من اتی الزکوة و هم را کعبه و مثل ولایت عامه خدا و رسول متحقق شد چه توهم تفریق ولایت بینم پیدا
 نیست و بنا بر توفیق آیہ رکعاً سجداً (که باتفاق مفسرین عامه و خاصه مخصوص ایشان شاه مردان است
 چنانکه حضرات عامه گفته اند که از الذین امنوا مردان ابی تحافه است و از اشد الکفار الیهم
 باشد الناس علی رسول الله است و از رحمت پیغام کنایه باین معنی است و از تو احم رکعاً
 سجداً و علی بن ابی طالب است) خصوصیت ولایت جناب امیر در آیہ انما ظاهر و باهر تراست
 پس تطبیق این صفت کاشتمه میسر عن الغیر تخصیص بانحضرت ولایت منزلت سے باشد و محض نبی
 که ولایت عامه بمعنی امامت است و در اینجا تخصیص ولایت پر وجهیکه ولایت خاصه متوهم گردد
 غیر برین است و امامت نیابت و جانشینی نبی مصلح است پس ولایت عامه جناب امیر در
 حیات پیغمبر مثل خلافت ہارونی بانبوت موسوی متحقق و غیر ممنوع است و از اینجا است کہ آنحضرت
 ختم نبوت بیفرماید است نبی بمنزلہ ہارون من موسی الحدیث و این ولایت بسبب کلام

ما سخن فی بعد آنحضرت متصل است بلا و غایب قائم است بهر وجه این جسر لغویان قصر افراود و قصر قلب واقع شده است اما کلمه الذین و دیگر صیغ جمع بنا بر ظاهر معنی جماعت و دلالت دارد لکن در قرآن واجب الاتقان اینچنین تعبیر جمع بر سه واحد خبیله مذکور است و چنین مواقع العبرة لعموم اللفظ بخصوص السبب مقتود است بلکه لا العبرة لعموم اللفظ بخصوص السبب ظاهر است کما قال السیوطی فی الاتقان النوع الحادی و الخمسون فی وجه مخاطباته الرابع عشر خطاب لواحد بلفظ الجمع نحو یا ایها الرسل کل من انطیات و اعملوا الصالحات فی ما العلمون سیم فی ان قال فذرهم فی غیرهم فمخاطب له صلعم و حده اول ان یومعوا و لا یجهدوا و کذا قوله وان عاقبتم فعاقبوا خطاب له صلعم و حده مد یسئل قوله و اصبر و اما صبرک الا بالله استثنی بقدر الحاجة و قال انا انزلناه فی سلسله القدر و اما له الحافظون حال انکه ذات واجب الوجود و همه جهت فرد بسیط است شایبه شرک و ترکیب تمنع قطع است اما تعظیماً وارد شده است و قال ضرب الله مثلا عبداً مملوفاً لایقدر علی شیء و من رزقناه مناراً قالحناً فهو فنیق منه سم اوجهر اهل یستوون در اینجا بر سه عبد اومن رزقناه صحیف جمع بل یستوون بجای صیغه تشبیه وارد شده و در بیان آیه الذین مع الایه از لفظ الذین مراد صدیق عقیق و از اشدر رفیق باز حمار خلیفه رفیق مراد است که در بیان آنکه هر کلمات بر سه جماعت وضع شده اند بطریق این استعمال شائع اگر بر سه وصی رسول تعظیماً و تکریماً و مشرفاً و مزیداً که در عمالات المعانیدین که کلمه جمع مستعمل شده چه مستبعد است اما لفظ ولی که در روایکم است بمعنی والی و اولی بالتصرف است چنانکه خدا و پیغمبر والی و اولی بالتصرف جمیع اهل اسلام اند و در نه از تفریق معنی لفظ واحد و لیسکم انصراف عن الظاهر خواهد شد و اما قوله و الذین آمنوا بحکم الایمان یزاد و ینقص بر کمال ایمان دلالت میکند چه عامه است اکثر خطاب الذین آمنوا مخاطب نکریده

اندراگر که عملوا الصالحات منضم بخطاب آنها وارد شده است و درین محل تنظیم جدید و سیاق سید
بر انتباه ایمان شائق وارد شدن که بیانش در ذیل می آید و اما قولنا الذین یقیمون الصلوة
و یؤتون الزکوة و هم را کون ظاهر بمنزله عملوا الصالحات است لکن اگر لغو سبکی بخار متنی با اعتبار
مدارج و تفاوتی بلحاظ فضائل در معاد معنی و ترکیب این فصل ضرور موجود است چه اولاً در نیم مقام تمام
تقظیم و مدح صلوات اسم موصول زاید از عملوا الصالحات عیان است زیرا که دو تا الذین یکی براس
امنوا و دیگری براس یقیمون الصلوة الخم و وارد است و در عملوا الصالحات انجمن این تمام بلوغ بند
شده است بوجه آنکه صله الذین بمقدار لفظ امنوا در یا ایها الذین امنوا و عملوا الصالحات است
و این فصل بنا بر حکم عطف داخل صله شده است اما اهتمام بالذات براس عملوا الصالحات بنظر
نمی آید پس ازینوجه بدریافت رسیده که در انجام اعمال صالحه متعارف و مقصود دست اندازنده براس اهل ایمان
معمولاً در شرعاً در کار می باشند و درینجا مدح اقامه صلوة بالذات بذا واسطه عطف مذکور است
و این اهتمام موجب فرید شرف و منجبر علو مدارج الذین امنوا الذین یقیمون الصلوة الخم است و از منزه
مخاطبین الذین یؤمنون بالغیب و یقیمون الصلوة نیز منجیب سبیل مصداق و الذین امنوا الذین
یقیمون الصلوة بهمان علت موجب فرید شرف واضح میشود چنانچه اسم موصول بر اقیمون الصلوة بحکم
عطف یؤمنون بالغیب وارد شده است نه بالذات و در آیه الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة
هم بالآخره هم یؤتون که در اوائل سوره نمل است هم اهتمام تکرار اسم موصول منقود است چنانکه
در ما نحن فیها یقیمون الصلوة منجیبین اهتمام تعظیماً نازل شده است ثانیاً قول یؤتون الزکوة بجغز زکوة نصاب
وارد شده است بلکه بجا و اعطای مطلق است که معطای گشت تشریح بجبار احواله سائل فرموده

وحرف واو فی قولہ وہم را کعون حالیہ واقع گردیدہ کہ این زکوٰۃ در حال رکوع بظہور آیدہ پس ترکیب
 این فصل با ضرورت پنج اختصاص و بنوع استحسان نشان و نشان شاہمروان بنا بر نظر اگر است
 مخصوصہ جناب سے بمیان آورودہ است تا بجمت خاص عامہ است آنخاصہ حضرت احدیت
 شاہ ولایت تمیز یافتہ ثانیاً درت فصاحت کریمہ ویداست کہ بذر اقامت صلوة واحدہ شاہ
 اتیار زکوٰۃ رضایی او ہم مضمون بعنوان ایہام است و تکرار ذکر صلواتش بقولہ وہم را کعون بندگوار
 است و در حال عبادت رکوع مخصوص باہل اسلام است و دیگر اہل بلل شریکین عبادت نبودہ اند
 چنانکہ در قیام و قعود و سجود و عبادتی طوائف مشرکین ہم شریک می باشند اتیار زکوٰۃ خاتم واقع
 شدہ انہم از خصوصیات خاصان خلاصہ مقربان خالق کائنات می توان شمارد۔ و اگر بنا بر احتمال
 اہل ضلال لفظ ولی بمعنی ناصر و حمل صیغ جمع و اسم موصول بر جماعت مؤمنین و زکوٰۃ بمعنی
 متعارف شرعی در رکوع بمعنی خضوع و خشوع و حرف واو عاطفہ و قولہ ہم را کعون صلہ الذین ہم
 موطوف علیہ بر سابق نمودہ آید و واو حالیہ از اتوار الزکوٰۃ مراد و مقصود نبود یا جملہ حالیہ از تقسیم
 الصلوة بتقدیریکہ رکوع بحالہ بمعنی متعارف شرعی از ارکان مخصوصہ صلوة باشد عجیب خط
 فاسد و فصاحت معنوی کریمہ لاحق خواهد گردید کہ بیانش در تخریر نے گنج از انجملہ آنکہ مخاطبین این
 آیہ اگر اولیا خودشان را نبینند و رسول تفض نامینہ بر طبق سفا و تحمل بہ صفت مفاہر اوصاف
 خودشان احدی را نخواہند دریافت چہ ہمہ است خصوصاً اگر وہ انصار ناصر اسلام سے باشند اما
 درین احتمال شرف نصرت خاصہ بہان مؤمنین گردیدہ کہ مصداق اولیا رگفتہ آید و نصرت از
 انصار بدستے رود و ہم جملہ مخاطبین بوجہ خصوصیت اوصاف امتیازی بہان اولیا

مصلحین و غیر مصلحین از کوفہ و غیر خاشعین سے شونہ پس نصرت خدا و رسول و نصرت مومنین جدول
بحال فاسقین غیر مصلحین جدول چہ یہ لطف ایزد باری متوانگفت کہ ہر اہل و صحبان راضی و مخیر
مغنی تو ان گردید گر آنکہ این احوال بر او ضلال و عداوت اہلبیت نبی ذوالجلال و تقویٰ دادن بنیان
خلافت خلفائے جہال است حرف انما بر اسے رفع تردد و نزاع سے آید و بر تصرف اولیٰ بمعنی نصیر
و غیر دون اوسے بالتصرف می باید کہ در نصرت خدا و رسول بحال سایر مومنین تردد باشد و ہو پس
کذلک فلا جرم ولی بمعنی اولیٰ بالتصرف باعتبار تردد من جہت علی مرتضیٰ کہ آنحضرت ولایت
منزلت و راتوقت بمنصب ولایت و امامت نرسیدہ بود خلاف نصرت و سے کہ بحال دین اسلام
از بد و آ و ان سیدول میداشت و لائق تردد نبود و ہر گاہ مخاطبین آیہ غیر مومنین فاسقین عنین
مصلحین و مصداقین مصلحین مقرر شد پس طلاق لفظ ولی بمعنی ناصر با فادہ ناصر الکافرین
و ناصر الفاسقین بودن خدا بجی نمی سزد بلکہ خلاف قرآن سے شود قال اللہ تعالیٰ و ما لہم فی الارض
من ولی ولا نصیر القولون علی اللہ ما لا تعلمون و سنا محالہ و سے بحال خود بمعنی اولیٰ بالتصرف
است عام از آنکہ مخاطبین مومنین باشند یا غیر آنہا پس ولایت بمعنی اولیٰ بالتصرف است خصوصاً
بورا حکام دینیہ از کلام ربانیہ ہمین معنی تنبہ بر است قال اللہ تعالیٰ و یوم یحشر ہم الی ان قال قالوا
سبحانک انت ولینا من دونہم بل کانوا یعبدون البحر و قال و قل اغیر اللہ اتخذ ولینا
اسے مطاعاً و متبوعاً لا محلاً و لا ناصر و قال انت ولی فی الدنیا و الآخر و قال ام اتخذوا من دونہ
اولیاء قال اللہ ہوالولی و ہویحی الموتی و ہوعلیٰ کل شیء قدیر و قال لیس لہم من دونہ ولی
ولا شفیع و قال انت ولینا فاغض و ارحمنا و انت خیر العاقرین و این آیات کریمہ در امر بر حق

مرادستغنی عن البیان بستند هر ذمی شعور می داند که در میان عبادات و طاعات معبود بحق و
 باطل ذکر اولی یعنی طاعت و متبوع است سزودن آنکه عبادت من جهت نصرت و محبت معبود میشود آری
 محبت بعد صدق ارادت لازم اطاعت می شود زیرا که مجرد محبت موجب عبادت بود چنانچه بقیام
 بیان احیای اموات و شفاعت و عفران و ترحم ضرورت نصرت و محبت نیست بجز آنکه مراد از آن
 اولی بالتصرف است و هر چه این المطلوب یا متصل لاسلوب اما بعضیین ببلای خطایین نص صلی مضطرب
 گردیده معترض می باشد که عطا می چیرے در حال صلوة منافی خضوع و خشوع و موجب
 فعل کثیر میشود و آن مقدوح است بچند وجه اول این آیه بمقام مدح وارد است اگر این ادای زکوة
 در نیجالت ممنوع می بود در محصل مدح ذکرش نمی فرمود بلکه مفسرین مثل صاحب کشف و تفسیر
 تراهدی افاده ان ترفیاً للمؤمنین و جوار اللیسون المصلین تفسیر کرده اند ثانیاً قول و فعل و غیر
 معصوم بالاتفاق محبت شرعی است هر سده که مخالف آنها بود باقطع مطرد است و در نیجا
 احتیاج اباحت اعطای و ابطال فعل کثیر و صلوة ممکن است بر وجهیکه سائل را با اشاره آنگشت
 خاتم داده شود و سائل خود از انگشت معطی بگیرد ثانیاً سلمنا که معطی خود متکفل بیرون آوردن
 خاتم از انگشت گردید تا فهم فعل کثیر نیست زیرا که فعل کثیر در توالی می باشد و چونکه عطا می خاتم
 نیز فعل عبادت بوده لهذا منافی خضوع و خشوع هیچ وجهی نمی باشد و در سند توجیهات
 فعل بنماست که آنحضرت صلعم بروایت جامع الاصول امامه زینب و ابوالعاص را در حالت
 صلوة با خود در قیام و قعود میداشت و در حال سجد میگذشت و باز در قیام او را می برداشت
 بانه روی آن رسول الله صلی و یوحصل امامه فاذا سجد وضعها و اذا قام حملها و امام تو او

در صحت این حدیث فرموده بل الحدیث صحیح صحیح صحیح جواز ذلک ولیس فیہ ما یخالف قواعد الشریعہ انتہ بقدر الحاجت۔

واذ جمله نصوص خلافت جناب ختم ولایت قولہ تع است فاسئلوا اہل الذکر

انکم لانتقمون یعنی پس سوال نماسید از اہل رسول گر شمانی دانید درین آیہ کرمیہ چند بر این امر

مقتضی ایضاً معنی می باشد اولاً ما بہ العرض از سوال کہ امام امر است ثانیاً اہل الذکر حکم رسول

رسول اند تا الف حرف شرطیہ افادہ واروشہ است اما ما فاسئلوا اولالت واروکہ است

در احکام دین و غرض از امر رسول عنہ انشأ الاحکام دینیہ تعلیم و پیر و مسؤل بامید نجات و منفعت

باشد فلا جریم مسؤل عنہ صاحب احکام و حافظ دین اسلام ہادی انام و ولی او امر و نواسہ در حال حرم

است تا اہل الذکر بدو وجہ اہل رسول ندیکو قرآن لفقہ ذکریشان سوال در شدہ بانہ قال قدر انزل اللہ الیکم ذکر الرسول اذ ذکرہ

کتاب اللہ مذکور است بانہ قال وانزلنا علیک الذکر تبیین الناس انزل الیمیم الایہ پس در متن اول

ذکر صیغہ اہلبیت اطہار استغنی از اطہار است و در معنی ثانی نیز اہلبیت استغنی در برابرین لایخص

ثابت از نجاست مصاحبت و بیت اہلبیت باقران مقتضی است کہ اہل بیت نبی اہل قرآن ہونند

و مصاحبت از معیت منصوص ہویا تر است قال صلعم علی مع القرآن و القرآن معہ لایترقان

مخیر ہوا علی الخوض و قولہ صلعم انک تقابل علی تاویل لقرآن کما قائلت علی نیز ملکہ در توفیق

ست معنی مراد پس کافی است آنا ما بین علماء اسلام و استغنی اہل الذکر نفس اخیراست کہ در اثبات

عریض سوالات بودن علماء ازین آیہ احتجاجی میفرمایند و بر سوال حیوۃ مسؤل را نیز مشروط ہونند

ہر چند کہ این حدیث صحیح و مختار ہست برین کبار و علماء را اختیار و واجب لاختیار سے باشد اما در ما نحن فیہ

خطه ندارد چه باحصل تفسیر ایشان غیر ازین نمیتواند شد که مفاد اهل الذکر بوجه عموم جایز است اما مصداق آن بوجه فردا کمال و اقدم بودن آنکه اهلها مخصوص با ایشان است و ترکیب لفظی هم مؤید و موکد همین مصداق می باشد یا حیوة رسول عنده متعلق بمسئله اجتهاد و تقلید است و نیز مقام بکار نمی خورد بلکه مقصود از سوال من لا یعلمون مطلق جوع کردن من لا یعلم با حکام و اقوال و کلام بدون اهل الذکر است چنانکه قرآن که ماخذ شرعی است و مرجع بودنش با تحم و بالجزم مسلم اهل اسلام است مسؤل در حدیث آنگفت و من سیکنم که حقیقه و اصلاً مصداق اهل الذکر همین معصومین میباشند چنانکه ترکیب لفظی هم دلالت میکند اما سراج علوم علماء ربعة از لمعات معارف مدنیة و نبویة از انوار علوم و هدیه حضرت امیرت سبوح الساب و شن میباشند لهذا اتفاقاً المطلاق الذکر بر علماء دین صحیح و جایز می تواند شد چنانکه کار دین مبین و حفظ حوزه اسلام متین هم بنیابته محمول بدست علمائے باشد ورنه نفس الامر اینست که منطبق کلام مفاد هر دو آیه کریمیه دلالت صحیح دارد که این ذکر من عند الله نعم و منزل من الله تبارک و سبحانه است چنانکه قوله انزل الله الیکم ذکرا رسولا و قوله انزلنا علیک الذکر شامدین حدیثین این مدعا است قدر بر او رود شرط قبول انکنتم لا تعلمون متحقق نمی شود که بقصدان شرط ضرورت مسکت نیست زیرا که همه افراد است از بدو اسلام و در نظم ایام جاہلیت منظم و در بن ماوران لا یعلم بودند و احکام شرعیه بواسطه بنی النور البشارة و انذارا بحاضرین رسالت و هم بنیابته رسیده اند لهذا همه افراد نوع است مرحومه مصداق من لا یعلمون بوده اند و علیک ما لم تکن تعلم اجله مخصوص است پس کسانیکه شرف بتبلیغ شدند از ذکر تمتع گردیدند و آنانکه از سعادت عطا یا بتبلیغ محروم ماندند براس ایشان همین حکم حکم بدین علمه محروم و وارد شده بر وجهیکه آنچه از غیر اهل

الذکر با ایشان چیست برسد خودشان را عالم علم شریعت از نوزادانند و بر معلومات خودشان غره نشانند
و تمثیل و قیاس را داخل ندینند بلکه در امریکه از امور شرعی حکم نداشتند از اهل الذکر به پرسند زیرا که در
جمع او امر و نواست و حلت و حرمت ضرورت در یافتن از اهل الذکر است پس در دو شرط درین
محل و بدین معنی که اگر من بعلم مکلف مسکت نیست هر چه ندارد چه چنین کس بل زین من لا اعلم بود
و بواسطه تبلیغ من بعلم گردیده است یا آنکه بهدایت و ارشاد بهاد و ائمه حضرات مهدی شده پس
در دو شرط برائش بعد تحصیل احکام از اهل الذکر صحیح شود اما اهل الذکر از جهل و نادانی احکام
بوده فیضان علم و مبدء بر او منزه بوده اند قال صلعم یا عبد الرحمن بن عوف انهم اصحابی و عن

بن ابیطالب منی و انما من علی من جفاه فقد جفانی و من اذاه فقد اذانی و من اذانی فعليه لعنة ربی
یا عبد الرحمن ان الله تعالی انزل کتابنا و امرنا ان ابین الناس ما انزل الیهم ما خلا علی بن
ذوالنجم صحیح الی بیان لان الله تعالی جعل فصاحتهم کفصاحتی و دمایته کدرایتی الحدیث الذی واه
صاحب مودة القربی السید المهرانی الحنفی فی مودة الثالثة عشر عن سندات عکرته و هذا کان
لسانی مناسی بهرگاه تحقیق رسید که اهل الذکر اهل قرآن و اهل رسول اند و اینان خاصه آل نبی
همچون ایشان اهلیت اهل بودن قرآن اند و واقعا اهل بیت رسول نبوده اند که معرفت مکرراً درین آیه
حکم جبرئیل نمود باست هم بطرف آل رسول و ارد است که اکمل افراد ایشان شاه مردان سے
باشند پس این دلالت بر جمع گردانیدن آل رسول بر است منصوص است و حقیقه همین
پیشواست و منصب خلافت بوجه عموم بحق فرقه مخصوص معصوم است و مخفی مباد که حضرت
صمدی مصداق اهل الذکر نباشد چه آنقدر یافته که این منصب بلیل نجواس ترکیب

نقطے و مینطوق جواز عموم اطلاق و مصدر اقی نیز صحابہ حضرات کہ دو مصنف ہو وہ انہی کے شیوخ ثلاثہ کبار دیگر سے عامہ افراد مور و اطلاق سے باشد اما عامہ صحابہ غیر خلفاء از ما نحن فیہ کہ سبقت درام خلافت است لا محالہ خارج ہستند اگر بر علماء صحابہ راست آید تا ہم بکار سے آید شیخ ہول و دخول آتھا مثل علماء است خلافتی مایجت فیہ نے کند اما اہل قرآن بودن شیوخ بوجہ جبل و لا علی شان از احکام قرآن خیلہ دور افتادہ است و مجہولات حضرات ثلاثہ لا تعد و لا تحصى است من شار ان یطعن علیہ فایرجع الی تشدید المطاعن لاکن شتہ نمونہ از خروارے و اندکے از بسیار باقتضا مقام از جمہولات فاروق اعظم حالی بینا یم کہ ماخذ مذہب ہست بروایت صاحب تفسیر الشیخین قتادہ سے عمری است و از جملہ شیوخ ثلاثہ ہمین فرد سنفر در اورد فور علوم عشیر نامور دانستہ اند و بعد ثبوت جبل و نابلدی عمری از احکام شرعی تصور نفہم و فقدان علم دیگر از کبار صحابہ و انحضرت ثلاثہ با حسن و جبہ ظاہر خواہد پیش باید دانست کہ حضرت فاروق علاوہ اجتہادات مخالف شرع و ماوراء استقامت در صدور احکام از صحابہ نفس نفیس خود را با حکام قرآنی عارف نمی شمرد چنانچہ صاحب زوالہ الخفا در ماثر عمریہ از حاکم آوردہ ان عمر بن الخطاب رخصتہ لسان فقال من اراد ان یسال من القرآن فلیات ابی بن کعب ومن اراد ان یسال من اللہ فلیات سعاد بن جبیل ومن اراد ان یسال من اللہ فلیاتہ فان اللہ تعالیٰ جعلتہ خازن ذرادی فی روایتہ من اراد ان یسال من الفرائض فلیات زید بن ثابت و در کتب العمال بکتاب الفرائض مذکور است از سعید بن مسیب کہ ملخص ترجمہ اش چنین است کہ عمر خطاب از رسالت از میراث کلالہ سکت نمود خطاب سالت فرمود کہ یا یسیت کہ سبین فرمودہ است یا میراث کلالہ را در آیہ

و ان کان رجل یورث کلاله او امرأة لک خلافت نجش سے آیه رقمید پس نازل کروا و نعم سبحانہ
 آیتفتونک قل اللہ یفتیکم فی کلالہ تاہم معطی خلافت عقیقہ اور اک معنی نہ نمود و بواسطہ
 و خورش حصہ از جناب ختمے ماب دریافت کردا حضرت فرمود کہ پدر تو بوساطت تو از من
 سے پرسد من نمی بینم پدر ترا کہ این سئلہ گاہی بفہم پس حضرت فاروق میفرمود کہ نمی بینم کہ بدنام
 این سئلہ میراث کلالہ را گاہی صاحب کثرالعمال میگوید کہ این حدیث را ابن راہویہ ابن
 مرویہ نقل کرده اند و صحیح استہ ازین روایت ظاہر تر است کہ حضرت فاروق راصحبتہ نبوی
 صحیح فائن نہ بخشیدہ حالانکہ شریعت پیغمبر صلعم شریعتی است کہ او نعم شانہ در سہولت فہم او کاش
 میفرماید الحمد للہ الذی انزل علی عبدہ الکتاب لم یجعل لہ عوجاً لک طبع معوج چگونه سلاست
 معانی کتاب را فہمید و چون منسوخ روایت ثلاثہ آیتہ است کہ باہم سبب معارضت شکستہ قرار
 انجہ ابن ماجہ قال عمر بن الخطاب بنی سلم عن ابي بكر بن ابي الواد فی تاریخ الخلفاء
 انجہ البہیقی وغیرہ عن ابي بكر بن ابي الواد عن ابي بكر بن ابي الواد عن ابي بكر بن ابي الواد
 فی اللہ وان یکن خطأً فمنی ومن الشیطان اذ اذ ما خلا الولد والوالد فلما استخلف عمر قال فی
 الاستیعان لروہ شمس قالہ ابو بکر و نقل الشیخ احمد فی باب الاجماع فی نور الانوار روی عن ابن
 عباس انہ خلف عمر فی مسئلہ العول فقیل لہ صلا لہم ت تحتک علی عمر فقال کان
 رجلاً مہیماً فہتہ ددۃ فقال الشیخ الجواب ان ہذا غیر صحیح لان عمر کان شدت نقیۃ اللہ
 الحق من غیرہ حتی کان یقول لا ینفیکم ما لکم یقولوا ولا ینزلی ما لکم انتم و قال الحسن بن علی
 یقدم ابن عباس علی شیوخ المهاجرین ویسألہم مسائل ویعظہم ویکرمہم مع حلۃ ثلثہ سنہ

بالتبته الى الشيخ كما هو موضح في صحيح البخاري انتهى از روایت اولی مبرهن میشود که فاروق
اعظم در سکه ربا بکلام حسرتناک میگفت که سبیب را از ما برفت و ابواب را برابر ما محالی نفرست
قول خرج عنابر صاحبتم هم دلالت میکند پس با وجود شرف صحبت از جنه نجات مسائل حرمان نصیب
ماند و این محرومی من جهت محرومت است که ذهن بلبیدش چیزی اخذ نفرموده چنانکه روایت
صمد سعید بن سبیب ثابده بلادت ذهن و نقصان فرستش می باشد و در تملیح جمیع احکام نصیب
قرآن من کل وجه گردیده بود و از روایت ثانیه مستدرک میشود که آنچه در معنی کلام پیغمبر افاده
فرموده نرو فاروق خطا محض بوده اما رومودنش حیا فاروقی مانع آمد پس آنچه افاده معنی قابل
رو تجویز کرده لاجرم من تلقا نفس پیغمبر بشمول همه ذات شیطانی می باشد چنانکه صراحت این معنی
بر طبق خطا بودنش در کلام پیغمبر مذکور است معذرا امرنا حق را فاروق اعظم رو نکرد و بحال خود
روا داشته و الحال خوابی دریافت که حجة فاروقی بدح القیادش لاستماع احق میکنند و توابعش حدیثی
دارند که بفرشتگان جل عمر و در نجافتی محطی و فتوسه شیطان در خلافتش باقتضای و فور
استحیائی او نافذ و قائم ماند فاحفظ و از روایت ثانیته هویدا شده که فاروق اهل سنت بانقدر
مهیب صورت بود که صحابه کبار خصوصاً ابن عباس جلیل الفخار از تاویر حجت شرعی بیت می خورد
و دره اش از او است حجت شروع باز پیدا شد و مقوله شیخ که این جواب همجانی غیر صحیح است
محموی بالزام ایشان صحابه عظام می باشد ضروری است و اگر حضرت دس شدید الانقیاد
برای استماع احکام حقه میبود تا آنکه میگفت لایخیر لیکم بالم تقولوا الروایة و ابن عباس با بر شیوخ
ساجدین مقدم میداشت و از مسائل می دریافت خالی ازین نیست که این فعل استمراری و کالت

میکند کہ در تمام خلافتش محتاج استماع سائل و مقترسنت احکام بوده زمین بلبیدش گاہی
 مستغنی اور انفرمود و حیف برین صحبت کہ نام صحابیت می ربایند و باقتضای جبل و نادانی خود
 بروین مکمل و تتم حروف نمایند پس یہم فتوی ابلیس و ہر کہ باستحیاء اینچنین فتوی شیطان و نفرین
 چگونه اہل پیغمبر و اہل قرآن گفتہ خواہد شد و عجیب ز تلیفہ سن لا یعلم الا کلال التست کہ افتاء و خطا و
 تقضیح جبل نسیب میفرمود و از خدا و رسول بحایت نسیب بفتح خودش چیزے نہ نمود و با وجود صحبت
 فرزند نبوی بیچ درواشر نکرد و ابن عباس باوصف حدیثت سن لوجہ شرف صحبت و ہی پیغمبر مرجع
 خلفا گردیدہ بین تفاوت رہ از کجاست تا بہ کجا بالجملہ ازین مرویات سوال کروں فاروق
 اعظم بمصدق قولہ نعم فاسلو اہل الذکر انکم لاتعلمون لوجہ لا علمی مسائل بعنوان استمرار از اہل پیغمبر
 و اہل قرآن شاہروان بواسطہ بلیند رشید اہل الذکر ابن عباس بنا بر سند قول و فعل مسائل مستمر
 مبرہن است و ہمین مقصود است بنا علیہ صحابہ راشدین نہ اہل قرآن سے باشند نہ اہل پیغمبر مان
 پس مصداق اہل الذکر اہلیت طاہرین ہستند کہ مرجع مسائل بودہ اند و درین باب فضل بن روز
 بہان در ابطال الباطل معذرتے تباہیں علی فرمودہ گفتہ است رجوع الصحابة الى علي في التمسك
 غير جدي لان كان مفتي الصحابة والرجوع الى المقتي من شان المستفتين وان رجوع عم اليه
 عليه السلام كرجوع الائمة والولاة العدل الى علماء الامة اقله و ریخانیہ میگویم کہ مرجع رسول
 را مفتی قرار دہند با علم اراستہ اما در دو کلمہ مختصر نگرید کہ یا علی مرتضی مصداق اہل الذکر مذکور آری کہ یہ
 بود یا جہانت صحابہ تفتین در آنوقت مصداق مرجع رعایا یا مفتی صحابہ یا اہل الذکر براسے برایشہ
 بود نہ و کلمہ ثانی ہمین قدرست کہ فضل فضول غیر ادر مسائل بحباب میرتشید کہ رجوع الائمة والولاة

العدل الی علماء الامة گفته است حالا بفرمایند که از اسم و از ولایة عدل چه مراد است آیا از اصحاب خلافت عامه عظمی و امامت و رعاست کبریه مقصود و فضل فضول سے باشند یا مراد از ان لوک اسلام و سلاطین عدول هستند و در صورت ثانی خلافت عمری بلکه خلافت شیوخ ثلاثه و توابع شان نبی امیه و نبی عباس پیش از خلافت ملوک و انچه نماید پس اهل الذکر بودن چنین ایتمه دولایة عدل را ازین محبت دینی چه تعلق و چه کار است و در صورت اولی که ما نحن فیہ و ما کنتم پس درین جا رجوع امیر طوط علماء الامة دینی است که حامیان اسلام این ابانت خلیفان امام روا خواهند داشت که بجانشینی نبوی و بدیناست عارف علوم لدنی خلیفه معصر نائب سفیر و رسال پیش پا افتاده جمع علماء است و عارفان رعیت نماید و وقت پیشی قضایا مثل ملوک و نیافتوے از مفتیان بخوابد تا حکم شرع جاری کند و اس برین جانشینی که از پنجمین کسان اسم خلافت هم سنگی وارد و در سندایم عنی خطبه فاروقی پس کافی است چنانکه در انزال انحضار مذکور

است قال عمر فی خطبه له اعلموا انه لا حکم الا للہ لا للرجال و لا اعظم نفعاً من حسم امام و رفقه

ولیس حبل النضر الی الہ و لا اعظم ضرراً من حبل مام و حرقة آنتہ اخرجہ الغزالی و پورا بن خطاب

عبدالمدثر روایت میکند کہ فرمود پیغمبر خدا الامام الضعیف ملعون یغنی عن یحتاج الی غیرہ فی امور

الدین ہذا ما اخرجہ صاحب مودۃ القریبے اکنون فضل فضول سے رجوع الایمہ الی علماء الامة

نظر نمودہ تاویل در سوالات فاروقی الی الصحابہ و در سائل محضلات الی افضی الایمہ بفرماید

و خلافت جناب فاروقی از نعرش بجا وارد در آتقت داو تاویل خواہیم داد و الا فتجملوا یا اتباعہ

۵ اندکے کشف عوار تو نمود ہم ورنہ ہذا کتاب رقم خیلے خلش ہا دار و

حالا سپا یشوت جلوه گشت که اهل سنی و اهل قرآن و اهل لذکر ائمه معصومین مرجح صحابه بکرین و
 صحاب معظمین حضرت ختم المسلمین تند و هر که در اسودین مرجح جمع نمونین سے باشد همان خلیفه النبوی
 است اما نصوص بودن آیه و نصوص خلافت اهل لذکر از حدیث ختم المسلمین واضح تر است چنانکه شیخ
 ماہر ابن مروی عن النبی آورده قال سمعت رسول الله صلعم يقول ان الرجل لیجئ بصوم و یحج
 و یحرم و یغزو و انه لمتفق قیل یا رسول الله بما اذا دخل علیه النفاق قال صلعم یطعن علی
 امامه و امامه من قال الله فی کتابه فاسئلوا اهل الذکر انکم لاتعلمون و نقل صاحب
 الفصول المهمه عن محمد بن علی بن الحسین علیهم السلام فی قوله عن رجل فاسئلوا اهل الذکر انکم
 لاتعلمون قال عن اهل الذکر قد برعین الانصاف وهو المطلوب -

وازملة

نصوص امامت کبریه و زعامت عظمی جناب علی مرتضی صلوات الله علیه
 و بنیہ الی یوم البقا قوله تعالی است واعظمو اجمعیل الله جمیعاً و کلام قوائینے سے لڑوہ مانان
 سماجرین و انصار چنگ و زیندہ شہما بجمیل خدا بیعالمے و تفرق و جدائی کنایید و باتفاق ہوا
 و مخالف جمل حد اہلبیت نبی ہستند خیا نچہ شیخ در امالی و عیاشی در تفسیر خود و علی بن ابراہیم
 در مجمع البیان روایت کرده اند کہ جمل حد علی مرتضی و ائمہ ہد صلوات اللہ علیہم سے باشند
 و اول المفسرین ابو اسحاق احمد بن محمد ثعلبی و صاحب صواعق محشرہ در فصل اول از باب اول
 عشرہ و قضائہ اہلبیت النبوی روایت کرده اند و ملخص روایت ثعلبی آنکہ فرمود امام حق تبارک
 و تعالی الصادق علیہ السلام من جمل اللہ الذی قال اللہ تعالی واعظمو اجمعیل اللہ جمیعاً
 و کلام قوائینے روایت محمد بن ابی الجربند ثعلبی از امام الحسن و الانس جعفر الصادق آنکہ

آنحضرت ذکر افعال و اقوال و اعمال اهل بدعت فرموده که انیان مفارقت الله دین و شجره نبویه نمودند
 انگاه گفت دیگران نیز تقصیر کردند در امر ما و تشابهات قرآن را محبت خود ساختند و براس خود تاویل
 کردند و اخبار ما ثوره مسم ساختند تا سخن با نیچار رسید که گفت پس نیت براس من کی که گفت پس
 براس من کی که این است بعد ازین با معتصم شوند حالانکه اعلام اسلام مندرس شدند و تفرقت
 و اختلاف در میان است اقتاد یکدیگر را تکفیر کردند بانکه حقیقاً میفرمایند و کانکونوا کالذین تم
 و اختلافوا من بعد ما جاءتهم البیات هم الیه و الضادی الی ان قال پس کسیت که معتصم براس
 بر ابلاغ محبت تاویل حکمت یعنی بمصدق آیه و اعصموا الا اهل قرآن و ائمه هدیه و مصابیح وحی
 که خدا تعالی ایشانرا برندگان محبت ساخته و نسبتند بگزارش شجره مبارکه و خلاصه و صفوت اهل بیت
 که خدا تعالی برده است از ایشان جس و گناه و پاکیزه گردانیده است ایشانرا و پیر ساخته
 است از آفت عذاب و فرض گردانیده دوستی و سودت ایشانرا در کتاب الله ازین روایت
 سر اسر در آیات جعل الله محبت خدا بودن ائمه اهل بیت و نکش کردن اهل بدعت و تقصیر نمودن دیگران
 در امر ائمه اطهار و تشبث کردن آنها بمشابهات قرآن خلاف حق است و الرحمن بهم ساختن اخبار
 ما ثوره که در فضائل و نصوص خلافت ائمه معصومین بود ظاهر تر است تا آنکه شفق شدند و فرقه
 بر گردیدند و از حج خدا گشتند حالانکه حج خدا نسبتند بگزارش شجره مبارکه اهل بیت که خداست ایشانرا معصوم
 گردانیده و سودت ایشان را بر جمیع خلق واجب نموده است و این مفاد بجزیت بنیاد و در ما
 سخن نبیه محتاج دلیل سنی باشد پس قوله تعالی و اعصموا که بصیغه امر نازل شده بر وجوب تحکم
 و اقتدار نمودن مخاطبین دلالت میکند و لفظ جمیعاً دال صریح است که مکلف با تمسک سائرین

چپ ابو بکر و چپ عمر و عثمان و چپ خالد و چپ بدر بن و چپ رضوان سنین و چپ حاضرین عهد رسالت و چپ
 فاسئین از افراد است مے باشند بنوعیکه راه تاویل در تخصیص بعضی استثنای بعضی ناس بهر وجه سرد
 است لهذا همه است را حکم احصام رعیت ائمه اهل بیت گردانیده و این آیه اجمالی نصوص قطعیہ و امانت
 و خلافت عامه ای که ظاهرین است و قوله لا تفرقوا اخبار تقدم بالحفظ خاصه شعر بامامت است
 زیرا که است مرحومه بود حضرت صحابہ هیچ امرے چنان اختلاف نکرده اند که بسبب همان فتح تلف
 فیه فرقه علحدہ گردیده باشند مگر اینکه در امر خلافت از یوم سقیفه و یوم شوره و در محاربات
 جمل و صفین و نهر دوان فرقه رفتی شده اند تا آنکه شیعیان علی علاحدہ و شیعیان عثمان هم مبین و
 ممتاز بودند که ما هونے شرح نوح البلاغه لابن ابی الحدید و فی کتب السیر و عمیر شہرستانی هم در ملل و
 نحل میفرماید و اعظم خلاف بین الامه خلاف الامه از مسل سیف فی الاسلام علی قاعدہ و بیله مثل
 مسائل علی الامامه فی کل زمان الی اخر ما افاد و دیگر خلافت را باختلافات اجتهاد و
 تعبیر فرموده بهر نوع تفتر و اختلاف بین الامت در باره امامت اہم خلافت و اعظم افتراقات
 بوده و حکیم حادق مطلق بحال عوارض امراض مختلفه بمجال بعضی صوب مہلک متوجہ میشود و امراض خفیفه
 و متوسطه را داروستے و ہد بلکہ در علاج مرض صعب پروای ضرر امراض خفیفه نمیفرماید و چونکہ دیگر
 فتخلفات بین الامت باختلافات اجتهادی علی رغم ہدہ اند لہذا و رود نہی قول لا تفرقوا متعلق
 بچنین اختلاف انھن میشود و بلکہ سیاق الحاق خبر افتراق جمید است کہ ضرر من صعب اشد است و در حال اجتهاد باراک
 ہر ختمہ چگونہ مراعات لا تفرقوا خواهد نمود کہ حقیقہ اینچنین کلیف قریب الاستحالة است و احدے
 از علماء است نگفتہ است کہ مفاد لا تفرقوا متعلق بافتراق و اختلاف اجتهاد و لغت و انفاشیدے

که اعظم خلافت بین الامت خلافت الائمة بوده و ضرورت است در این نیز بوجه عظمت فسادش
 امرین است پس نهی افتراق در همین معنی است که از امام خود که قبل است فرقت مجوسه
 اما صاحب صواعق در معنی قبل بدینج تا احتمال بنا بوطریق که حضرت اهل سنت باطلان
 میدارند آورده است باین طور که جنگ در زیندای مهاجرین و انصار تمام شد بدین حدیث
 یا بعد خدا تعالی یا تقرآن یا متابعت رسول مقبول یا باطیبت الخصال آنکه چهار معنی
 اول بر طبق کلام نصح و تبلیغ که مقتضای او باشد مطابق واقع نیست خصوصاً از عالم الغیب
 و علام القلوب چنانچه نمی که از تکالیف کتب عدم لاحق نباشد و وقوع آنها بین الامت دیده
 نشود چگونه نازل می شد بجز آنکه در امر امامت وارد شده است که بنیاه مدللان اتفاق
 و معنی نماید که ای کنگو نوکان الذین تفرقوا و اختلفوا من بعد ما جاءهم البیانات که در متن
 حدیث مذکور شد معنی این کلام موجز لا تفرقوا می باشد چه درین آیه کریمه تیر با صراحت معنی
 افتراق بزرگ من بعد ما جاءتم البیانات وارد شده و امام بحق ناطق در همین حدیث که صاحب
 صواعق ذکرش نموده اشارت مفارقت این است باخبار اتم ساختن اخبار ماثوره که بمنزله
 ما جاءتم البیانات من ربه می باشد فرموده اند که این سلمانان هم بر طبق تفرق و اختلاف
 یهود و نصاری من بعد ما جاءتم البیانات حمل متین رب العالمین و گذشته فرقه وقت شرکند
 و یکدیگر را تکفیر کردند چنانکه صاحب صواعق اخبار موضوعه تکفیر و انقضای بیشتر و در بعد
 این همه کلام رشادت مرام مناسب مقام دیده چینی متعلق حدیث امام همام عین
 ارقام است حضرت اهل سنت جماعت آنچه بحال حق پوشی و دعوی اتحاد و موافقت شیوخ

ثلاثه و امیر المؤمنین علی مرتضیٰ نموده اخبار شکایات و الزامات و لایتماب را که در کتاب تملیک خلافت بدرجه توان رسیدند اند انکار نمی نمایند و آنچه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه فقط نقل دیگر اخبار او معناه عنوان حل مطالب یا توضیح عبارات متن نقل کرده بوجه منتزله بودنش از حجت بر خودش معقول می سازند حال او درین حدیث تبصیح نظر بکنند و این جمله را با بعضی خیر یاد کنند که از امام حقی ناطق شکایت فاش نقل میکنند یا این محدث صلب از طریق اهل سنت و جماعه قدم بیرون نهاده یا بنور کتابش بوجه عصیت جنابش بحال روافض مقبول است پس می پرسیم که در آنوقت که از این فتنه غیر صحابه بود که از ائمه دین و شجره نبویه مفارقت نمودند و دیگران نیز که امام کسان غیر اصحاب رسول منان بودند که در امر ابدیت تقصیر کردند اول فتنه را این بحال بدعت خوانده و فرقه دوم را با هم گذارند حال آنکه سابق کلام از آیه الطریق میفرماید که فرقه اول مشیخ مفارقت از ائمه طاهرین است که تعلق بسبب منافع دنیوی این فتنه را نشود و تفرقه و قطع اتصال فتاد و امتداد این ابداع در سقیفه نبی ساعده ظهور آید اما دیگران تقصیر کنندگان فتنه انصار و اهل بدست که امانت شاه ولایت بعد نابسته سقیفه و حوادث و محاربه جمل و صفین و تروان نگرند و در سقیفه و غیره چنانکه سابق این مضمون در کتب مبسوطه فریقین مثل نهج البلاغه و شرح آن فصل مذکور در تواریخ و تفسیر مسطور است و در آن میگویم که اگر معانی این کلام ایشان زید بن علی بن الحسین علیهما السلام بخیر نمایند و مفارقت و تفرقه روافض قرار دهند پس میگویم که آیت الله بزرگواران بلهنته نیز میفرماید که بعد از فتنه فتنه روافض هجوم

اہلسنت ورائونست در کوفہ و بصرہ و بغداد و دمشق کہ ہمیں دیا در دوران روزگار جماع بیت
الاسوال نذہ اندر چو بگسایں شیرینی کبریت بود دست از اعانت و امداد زید شہید و کشیدند
و نجایفہ عباسی بطبع و واقع گرویدند حالانکہ ہر دو با احتمال مذکور بچاسے خود بی محل است زیرا کہ فقرہ
اترہ حدیث کہ ترجمہ اش گذشت کہ تشابہات قرآن را محبت خود ساختند الحدیث ظاہر اللہ
است کہ مراد و مقصود ازین فرق مهاجرین و انصار اند کہ تشابہات قرآن را بدولت مع ام
سفیفہ بکار آورده اند نہ بچنگ زید شہید یا بدیگر و قل غیر ائمہ اہلبیت کہ چہن تا ویلات بے شک
تتشابہات نموده اند تا اختلاف از عمل ایشان درین مواعظ منطبق گردد زیرا کہ دعوی ابطال
و اتہام اخبار ما ثورہ سو دینہ خلافت شاہ ولایت پس از اہل سنت و جماعہ قرع سمع می باشد
خلافت در خلافت نبی امیہ و نبی عباس و غیر ہم کہ ہرگز انکار از ان نظر نموده اند و اختلاف
در میان است بر وجہیکہ کچھ بکیر بکیر گردند ہم متعلق بحجاز حسیل و صفین و خوارج مذکور است
العاقل تحفہ الاشارہ والا ایحیہ لہ البشارۃ الکنون باصل ما قصد مندے گرایم کہ از نجاست
قولہ تعہ کو نواع الصادقین کما سیاتی بیانہ و قولہ تعہ وار کوع الکرعین ہمیشہ و تفسیر و
و تاسے بر آیا با تہ طاہرین و عدم افتراق است از ایشان واروشدہ اند کہ ہم با حق
معیت کہ اطاعت و اتباع و تاسے اشار مطاعین ست لزوماً باقتضاسے تکرار او امر
تعددہ بجا آورده باشند و لفظ صادقین در اکعین خاصتہ بشان مرسلین و ائمہ معصومین
نازل شدہ است کما یاتی اسناد الصادقین اما قولہ الکرعین بوجہ اختصاص عمل رکوع
آنحضرت صلعم و جناب سیر عجب ایشان بعنوان لقب سے باید شمرده چہ عبادت رکوع از اولیات

انبیاء کرام و اهل اسلام است چنانچه وقتیکه آنحضرت صلعم ابتدا نماز کرد و نماز کرد و در جناب امیر
 به بیت پیغمبر شریک صلوة بودند و از شواهد این بدعا چندین احادیث معتبره و فتوحات
 و عامه منی باشند اما مناسب مقام اخبار بطریق اهل سنت و جماعه نقل نمایم که این آیه بفرمود
 سبب بحق آنحضرت صلعم و جناب علی اکرم صلوات الله علیه وارد شده است چنانچه
 ابوالموید موفق بن احمد که از اعیان محدثین حضرات عامه است در کتاب فضائل سبند خود
 آورده عن ابن عباس فی قوله نعم و ارکعوا مع الراءعین نزلت فی رسول الله صلعم و فی
 علی بن ابی طالب خاصه و هما اول من صلی و رکع هذا رواه البخاری الیثم عنه و ابو نعیم
 در کتاب نزول القرآن فی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب سبند خود از ابن عباس آورده
 قال قوله نعم و ارکعوا مع الراءعین انما نزلت فی رسول الله صلعم و فی علی بن ابی طالب
 و هما اول من صلی و رکع و بین الاثنام معمول و مرسوم است هر یک یک بطور خاصه و اولیات کسی
 میباشد صاحب سل را بهمان ترتیب نمایند و تذکر عمل اولی یاد می کنند چونکه عمل صلوة از سابق
 الزمان در جاهلیت مروج مانده قال الله تعالی نبی القریش ما کان ضلوا تم الامکان و تصدیق
 ابتدا آنحضرت بلقیه صلی مشتم و موسوم نگردد و از همین اقتضای مقام که رسول انام در نظر
 اصحاب جاهلیت در افعال عبادت صلوة رکوع را شامل فرمودند حضرت ملک العلام در
 انما و لیکم الله الایه یطلب الراءعون چنانچه سابقا گذشت و در آیه تراجم رکعها سجده خاصه جناب
 امیر راستوده است اما علمای است امر جماعت صلوة از آیه و ارکعوا مع الراءعین بعنوان استنباط
 در حکام احسان فرموده اند به اعتبار شان نزول بحق امام جماعت فتدبر۔

واضح

نصوص خلافت حقہ و امامت مطلقہ در ریاست البیہ و نیابت نبویہ و
 وصایت خیر البریہ حضرت مرثویہ قولہ نعم است امن کان علی بنیہ من ذیہ و نیلوہ شاہد منہ
 حاصل معنی اینکه آیا ہر کہ باشد بر بنیہ و بر ہائے و محجے از طرف پروردگار خود و از پی و سے یکشاہ
 او طرف و سے از اجزائے و اقر بار انصاحب بنیہ و معجزہ در آید تا بصحت دعوی او گواہی و ہدیہ تبلیغ
 احکام الملک اعلام شہادت و ہدیہ باعمال سلیم گواہی در دہد و بعد آن قولہ نعم و من قبلہ کتاب
 موسیٰ اما ورحمۃ اولک یومنون بہ متعلق بچین مرام ظاہرے شود باین معنی کہ پیش دعوی
 انصاحب بنیہ و معجزہ کتاب موسیٰ کہ ہادی ورحمۃ ہرے انام است بر صدق دعوی انصاحب
 بنیہ گواہی میدہد انکہ وہ ایمان سے آرتد و حاصل معنی آنکہ بدستیکہ رسول اللہ از حضرت رب العطا
 بر بنیہ سے باشد و علی مرتضیٰ تبلور رسول خدا شاہدان از اقر بار انحضرت ہستند و این آیت ظاہر الدلالۃ
 است بر خدائے بلا فصل آنجناب ولایت مآب زیرا کہ قولہ نیلوہ بر غیر فصل صریح الدلالۃ سے باشد کہ تالی
 رسول انصاحب سیت مسلول زوج قبول است و تالی قضیہ بنا بر ربط کلام و محبت معنی غیر
 منفصل از موضوع سے آید بچین شاہد نبی علی رسالتہ او علی امتہ از اقر بار غیر منفصل وہم
 مربوط ہا رسول ظاہر شد اما از اقر بار بودن این تالی ہرے آنکہ حرف من در قولہ منہ ہرے تبیین
 است و حرف ہا و در ان راجع بطرف امن کان است پس ان بعضی از جنس رسول سے باید و در نجاب
 مراد از جنسیت قرب و قرابت است و از نصوص باہر ثابت شدہ است کہ نبی تیم نبی عدی ہے
 کہ نبی امیر از اقر بار نبی نبودہ اند بجز معتبر انانہ علی من شجرۃ واحدۃ و الناس من اشجار شتے و بصرحت
 اثر علی منی و انانہ و حدیث خیر البشر و مغزولی ابو بکر از تبلیغ سورہ ہرۃ و ماسوری جناب امیر بانقال

اوحی الی الایودی عنہ الا انا اور جبل منی قال اللہ تعالیٰ فی لیلۃ المعراج فی الحدیث
 القدسی مخاطباً بالبنی خلتک من نوری و خلقت علیاً من نورک وراثت مدعا کفایت
 کے کند و معنی قولہ شاہد منہ باحسن وجہ ظاہر تر سے شود و الحق ان علیاً من نور النبی پر
 بہین وجہ او تعارف بضرطاً از این معنی شاہد منہ فرمودہ نہ شاہد معہ حالانکہ قول
 ثانی ہم بجائے خود اختصاصی دارد مگر فصل اولیٰ محتوی بلا فصل ولویت دارد و ماثر از نبی بلا خط
 این شرف اختصاص دست و پا چہ شدہ در معنی شاہد و تیلو میگوید کہ شاہد از جبرئیل مراد است
 و تیلو از تلاوت است فانه یقر القرآن علی محمد صلی اللہ علیہ و آله و سلم و یا شاہد لسان بمعنی است و بعد اوراک کاکات
 توجیہات رجوع بحق نموده است ان المراد هو علی بن ابی طالب و کواکی توجیہات مذکورہ
 سابقہ پر صریح است زیرا کہ شہادت مطلوبہ در امر نبوت است کہ یا یوم قیامت پیش رب اعزت
 خواهد شد کہ نبی یا صلعم احکام منزلہ باست رسانیدہ یا آنکہ گفته شود کہ در تصدیق رسالت پیش
 باشد و بہر دو وجہ اشہاد جبرئیل بے محل میشود زیرا کہ جبرئیل میں در تسلیح احکام رسول رب العالمین
 بہتند پس حضرت ویرا خدمت حضوری در وقت ابلاغ و تعلیم و ہدایت است در حضرت
 نبوی مقرر شدہ بود تا اینکه یوم قیامت شہادت تسلیم است بفرماید و ہم پرین نمط و جہانی
 زیادہ غیر متبطل است کہ اشہاد و فرشتہ غیر مرئی بر اسے اسکات معاندین دین سببین کافی چگونہ
 میشود و در توجیہ شاہد یعنی لسان بمعنی کہ فخر منقبیل النفس آورده اگر ایراد کتبیل قبیح بلا
 تشبیہ تنظیر سواد نبی آورده نشود این قدر گفتن ضرور است کہ همچنین شہادت در شریعت
 بشمار نمی آید پس چگونہ میشود کہ صاحب بیہ بر دعوت خود لسان خود را شاہد آورد و تقدیر

تیلو از مادہ تلاوت خلی سے افزاید چہ درین تقدیر تحسین بحال است بانه وتیلوہ شاهد منہ
وتیلوہ من قبلہ کتاب موسی (فے تصدیقہ ای بشہ بہ کلیم اللہ) اماماً ورحمۃ ای تیلو
علی بن ابی طالب وکتاب موسی حالاً انیکونا اماماً ورحمۃ بمعنی مایوتہم بہ فے امور الدین
ونعمۃ من اللہ الغریز علی عبانہ وچنانکہ لفظ رحمت براس حضرت رسالت در آیہ وما ارسلنا
الارحمۃ للعالمین است از چہنیں درین مقام لفظ رحمت براسے شاہد در حاصل معنی فرمودہ کاندہ
قال وتیلوہ شاهد منہ اماماً ورحمۃ وتیلوہ من قبلہ کتاب موسی اماماً ورحمۃ و مراد
از رحمت صاحب رحمت و سبب رحمت ہم متداول المعنی است فکانہ قال اللہ تعالیٰ شاہد
منہ اماماً ورحمۃ وتیلوہ من قبلہ کتاب موسی اماماً ورحمۃ پس بن آیحسب مفهوم متن و
سیاق و در خلافت جناب میر تالی رسول قدیر نص بے بدل است بلکہ ہمین یک لفظ شاہد
در اثبات امامت من عند اللہ شاہد عدل است زیرا کہ منصب شہادت اعمال است کار
عامہ رعیت نبی باشد بلکہ خدا و رسول شہید اعمال سلیمین نبص قرآن بسین سے باشند غیر رسول
شاہد نبو و مگر مثل وسے کہ در جمیع افراد است فردا کمل و نزدیک خدا سے عزوجل عدل باشد زیرا کہ در
فضیلت این شہادت نازل شدہ است آیۃ وائٹی شیئ اکبر شہادۃ من اللہ و قال وکفی
باللہ شہیداً و قال یكون الرسول علیکم شہیداً و قال وکذاک جعلناکم ائمۃ و سطا لتکونوا
شہداء علی الناس و مراد از شہدائے علی الناس جناب میر سے باشند کما یضہ سابقاً و بطریق
معنی شہادت در تصدیق نبوت آیہ قل کفی باللہ شہیداً یظنونکم و من عند اللہ کلمۃ کتاب
کفایت میکند کما سبق سابقاً ذکر مصداقہ و ہر گاہ کہ عصمت شہادت از ہمہ فضائل برتر و واضح

شده و منصب خلافت بنویسید رسالت است لهذا هر دو مراتب دوش بر دوش ثابت گشته
 و در شرافت مقرر شده است که امام افضل خلق و عصر خود باید اگر شاه بخیر او خواهد بود امام عصر
 بوجه سابقیت منصب افضل از شاه خواهد ماند این مرتبه شهادت خواهد در تصدیق رسالت باشد
 یا در شهادت اعمال است یا در شهادت تبلیغ احکام شریعت فلا جرم بحق امام مخصوص است پس منصب
 شهادت مفید خلافت است و افاده است وسط بواسطه واسطه بودن خلیفه مابین حضرت رسالت
 و عامه افراد است که حکم محکم خداوند عالم مقرر شده و از همه آیات مذکور و شہید و شایع بود
 علی مرتضی سابقاً و لاحقاً ثابت شده است و در خصوص این آیه اسناد صحیحیست بحق علی مرتضی
 است چنانچه شیخ ابراهیم بن محمد بن ابی بکر الحوینی الحوینی در کتاب فراد السطین بچهار تاسند
 و عمده المفسرین ابو احمدی بیک تاسند و اول المفسرین الشعلبیه تاسند و محدث الطبری و حافظ
 ابو نعیم بسه تاطرق و علامه نطنزی در کتاب خود المخصائص و حماد بن سلمه از ثابت از انس بن مالک
 و صاحب کتاب نصح الخطب و ابونصر القشیری و انفک المفسر از مجاہد و عبدالعزیز بن سدا و محدث
 ماہر ابن المغازی الشافعی در کتاب مناقب بدو تاطرق و ابن ابی الحدید در شرح منہج البلاغ
 در صاحب کتاب المنہال بن عمر بن عبدالعزیز بن الحرث بدو تاطرق و شیخ الاجازہ صاحب تفسیر
 علیہ الامدانی الحنفی در سودة القریب و موفق بن احمد الخوارزمی در خطب الخطباء صدر الامم
 عنہم در کتاب فضائل آورده اند کہ آیہ امن کان علی بنیہ من ربہ و تیلوہ شاهد منہ در حق جناب
 امیر المؤمنین نازل شده است بقول عبارات عربیات شان طوالت دارد اما بعضی روایات
 مختصره و موجزہ نقل سے نمائم موفق خوارزمی از ابن عباس روایت می کند فی ہذہ الایۃ

هو عطف تشکیدی للذی وهو منہ و شیخ الشیوخ فی الحدیث ابراهیم و واحدی و تعلیمی و ابو نعیم الحافظ و صاحب نصح الخلف قدر امثله ترکار وایت کرده اند که جناب میرالمؤمنین در مسجد کوفه خطبه

خواند در آنجا خطبه فرمود و ما من قریش رجل لا و قد انزلت فیہ الایة او الایمان فقال له رجل

(هو عبد الله بن الکواجم فای شی تزل فیک فقال اما تقر و تیلوه شاید منہ به الفظ التعلی و هذا

النص المخصوص له علیه الصلوة من نصوص الكتاب عند اولی الالباب لم یحیر علی انکاره هو انما

الخارجی لانه کان من وقت الخوارج و النصاب

وارجله نصوص خلافت جناب و الایجاب قوله نعم است قل هذا صبیح ادعوا الی

الله علی بصیرة انا و من اتبعنی یعنی بگوای نبی این اسلام دین من است دعوت میکنم توجید و

عمل و معرفه او تعینا بر محتمیه و بر این رصینه و دلائل و قیقه و شواهد اینقه که باقتضای بصیرت داعی

میباشد و دعوت میکند آن شخص که تابع من است بر این بصیرت و مصداق من تبعنی عامه است

و تمام رعیت بوجه شتنی باشد بلکه لوازان گروه خاص بل عصمت است و سابقا بر صدق

من اتبعنی اطنا بایمان و لائل نموده ام اما بضرورت مقام انتباه ضروری است لکن از تکرار کراهت

داشته بکلام رشیقه جدیده می گرایم اولاً اینکه مقصود از تابع آن کس باشد که در افعال و

اعمال و اقوال قدم تقدیم متبوع بود که این طریقه من مفهوم الکرمیه لا تتبعوا خطوات الشیطان و قال

الشیخ الاکبر محی الدین فی احوال امام الحق صاحب العصر و الزمان فی الفتوحات کما اشار الیه حدیث

المهدی انه یقتواثره لایخطا اثر النبی صلعم هذا نقله صاحب در اساتک للعیب و استدلال

بصحة علیه السلام کلام بسیط و نقله عید الوهاب لشعرانی فی لواقع الانوار فی تخریج او یاق شهید

که مراد از اتباع بسابق قرآن واحادیث قدم بر قدم متبوع فتن تابع است و آن مراد عصمت
 می باشد چنانچه بعد نقل همین آیه قبل بنده سبیله الا که گفته فرقت ان المهدي معصوم ولا منعه للمعصوم
 فی حکم الاله لا یحفظه فان حکم الرسول لا ینسب الیه خطا و گفته بانص رسول الله صلعم علی امام من
 ائمه الدین کیون بعده یرثه و یفوض اثره لا یحفظه الا المهدي خاصة فقد شد بعصمت است و بعد تفاوت
 یہ صاحب دراسات و صورت تحریر اشکال گفته عنوان یقال ول لفظ الحدیث علی شیء الامام
 مهدی علی السلام اثر صلعم قدما علی قدم و عدم خطایبیه فاذا عدم صدور الخطا منه از تمام افادات
 صاحب فتوحات و نقل اشکال صاحب دراسات واضح و واضح است که من یقبعه و یفوض اثره
 مراد منی و ترجمه آن شیء التالع علی اثر المتبوع است و همین مفید معنی عصمت است بر نوع
 و اینجا اتباع معصوم رسول قیوم بایمیش نیاست پس از غیر معصوم اتباع حقیقی در جمیع احوال
 رسول ذوالجلال خلیفه اشکال بلکه قریب محال است و ضرورت اتباع حقیقی در دعوت اسلام
 که منصب نبیاء کرام است نظا هر ترست قال الله تعالی اقامون الناس بالبر و تتنون انفسکم
 و قال وان جاءکم فاسق بنیاقیتین و ان تصیبا و اقوم ما یجها له فتصیبا و علی ما هلمت ثلذین درین
 آیات تنبیه بر واعظین و رداة و مخیرین و دعواته تا ثور است و جایگزین منصب دعوت بر جطلاق بانا
 منصب نبوت از رب العزت عطا شد و باشد پس انخین را مطلق را بدرجه اولی اتباع حقیقی
 لازم اقتدا و زیر که دعواته مقیدین بوقت و در وقت را چندان ضرورت قدم بر قدم گذاشتن متبوع
 و جمیع افعال و اقوال هرگز نیست مگر و تیکه از جانب اولی هم منصب انبیا کرام مقرر بوده باشد
 ویش از اتباع حقیقی باید سبب تک بر قول داعی مطلق ضرورت رسوخ و وثوق شدید است

و ازینجا است که او تمام شایسته انبیاء کرام را بقرض اعتماد و در سوخ بر اقوال ایشان معصوم گردانیده است
 نبأ و علیہ دعاة را که منصب نبیاء از ایشان مفضول بود عام شده باشد عصمت در کار است
 بجهنم گروه اتباع حقیقی بجای آرزو در حال اتباع مطلق اطمینان از تصرف در بیان دعوت مکتوبات
 و شبهه میشود که اتباع معصوم در محو ظن هم یافت میباشند کما فی فی تحریر الاشکال و رفع
 این شبهه مفصلاً از احتجاجات آئینه نوحی در یافت اناد ازینجا همین قدر است که شیخ اکبر گفت

ما نقل رسول الله صلعم علامه من ائمه الدین بکون بعدہ یرثہ و یقفوا اثره و یطیعون الایمانی خاصه
 پس اطلاق لفظ تابع در اصطلاح شارع باین مرتبه علیاً مخصوص است که حق امید وین هم وارد شده
 فصلی بحق الفاء پس محقق گشته که در آیه نیز مفاد من اتبعنی بود مخصوص است و اطلاق تابع اگر چه در
 لسان ما عام بود اما از ما نحن فیینا خارج است زیرا که درینجا بایست فیه از سیاق کلام خدا و رسول و
 فقط ما حفظنا ثانیاً قوله من اتبعنی و یحیی من آمن بی مفید عموم است که براسه واحد و جمع می آید
 و لفظ من اتبعوا و من آمنوا مخصوص بجماعت است و درینجا لفظ من اتبعنی وارد شده که از ان
 فرد واحد هم مفهوم می شود و هو المطلوب ثالثاً آنکه باین هر دو مفاد من اتبعنی و من آمن بی
 نسبت عموم و خصوص مطلق است هر تابع بنی بالضرور مؤمن است و مؤمن اصطلاحی را تابع بنی
 لازم نیست زیرا که در مراتب با هم ایشان فرق با پیدا است اطلاق مؤمن در عهد رسالت
 براسه منافق هم متداول بود چنانچه در خطاب یا ایها الذین آمنوا هر مسلمان تکمیل لایمان و
 منافق و مرتدین و مذبحین بنی الکفر و الایمان و الایقان شامل بود و در خلافت تابع که بر سر کسی گفته
 نمی شود مگر آنکه جزو متبوع بود کما قال فمن تبعه فانه منی و کما یاتی بیانه مفصلاً و نفرموده است

من آمن بے فایده منی بلکه در حق عام اهل اسلام و ایمان نازل شده است بحسب الناس ان
 تیرکوا ان یقولوا اما و هم لا یقینون و یخینین در حق تابع وارو نیست که تابع هم استخوان کرده خواهد
 شد در حق مؤمنین فرموده است ان الذین آمنوا ثم کفروا ثم آمنوا ثم کفروا الا یتوبوا این فرود در
 اعداء و اعمال تابع غیر سموع است مگر آنکه دعوی اتباع معصوم خاصه معصوم راسته نزدیک
 فی قوله تعالی عن یوسف علی نبینا وعلیه السلام اتبعت مله ابائی ابراهیم و اسحاق و یعقوب
 و امام حسن مجتبی علیه السلام در خطبه خلافت بعد شهادت شاه ولایت نیز باینه کرمی اشارت بهمین
 معنی فرموده که اروسه العامه عن ابی الطفیل قل خطبتنا احسن بن علی بن ابی طالب محمد الله و
 ائمتنا علیه و اقم الخطبه الی ان قل تم من عرفنی فقد عرفنی و من لم یرفنی فانا احسن بن محمد صلی الله علیه
 و آله و سلم ثم تلاه هذه الآیه و اتبعت مله ابائی ابراهیم و اسحاق و یعقوب ثم اخذنی کتاب الله الی ان
 قال و انا بن البشیر انا بن النذیر انا بن الداعی الی الله باذن و انا بن السراج المنیر و انا بن الذی
 ارسل رحمة للعالمین فانا من اهل البیت الذین اذہب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً و انا من اهل البیت
 الذین باقرض الله مودتهم و ولایتهم استتم بقدر الضرورة رواه الطبرانی فی الاوسط و الکبیر باختصار و الالبانی
 بخوه و هذه لفظ صاحب جواهر العقیدین نور الدین مہر و از تلاوت این آیت در خطبه خلافت واضح
 میشود که آنحضرت علیه السلام اظهار اتباع انبیاء فرموده بخو که در احتجاج حق خلافت اظهار بنیت رسول
 الله بمناصب رسالت بقوله ابن البشیر و ابن النذیر و ابن الداعی و ابن السراج المنیر و غیره فرموده
 و عجز اظهار اهل بیت بودن خود که طهارت و نبوت ایشان منصوص و مقرر کرده است پس حق اتباع انبیا
 مثل حق ابنیت رسول خدا و حصول طهارت و حق خلافت و مثل استحقاق من حیث علم الخوذة ہویش

نه آنکه ازین آیه علم اتباع مراد شود و ازینجا است قول تعمد من اتبعك من المؤمنین که حرف من
 تبعضه دلالت میکند علی خاص و مؤمن عام است لهذا المقصود بالاتباع محصر آنکه قاعده کلیه
 مطروحه است که تابع و محکم متبوع میباشد و ازینجاست که در شرح هم وارد شده من تبعی
 فانه منی و مخفی نماید که در آیه قد تاب الله علی النبی و المهلمین و الانصار الذین اتبعوه فی سائر
 الصلوات من بعد ما کاد ینزل علی قلوبهم فی منیهم آیه بركت اتباع وقت خاص که ساعه عسرة
 بوده همیشه تخلف تبوک را در بر آورده حال آنکه در حال تخلف اطلاق مؤمن از ایشان بر طرف
 شده بود چنانکه قول المهاجرین و الانصار دلالت میکند چه صدق هجرت و نصرت بعد تحقق اسلام
 ولو کان ظاهر اسعیه است نه آنکه از اسلام بدر و ندر مهاجر و هم ناصر گرفته شوند در وقت عدم اتباع
 مؤمن و مهاجر بودند لکن شرف محفوف تخلف خود را بدر یا فتنه فتنه بر و این اتباع غیر معصوم از هجرت
 فی غیر متعلق بوجه ساعت خاصه است چه اتباع مدعو بوجه اطلاق و استقرار فی کل حال است
 خاصا سابقا قبل من اتبعی لیکر می که عمده دلائل من باشد مؤمنان این تخصیص در مصداق
 است زیرا که ما قبل من اتبعی لعنوان عینیت و اتحاد بیک لفظ ادعوی دعوت تابع و متبوع وارد شده
 پس منصب تابع هم جنس مناصب متبوع باید و در شان متبوع نازل شده است ما ینطق
 عن الهوی ان هو الاچی و ما از ان المجر و ما لطفه نبار علیه داعی تابع را نیز بهانج حفظ اسان
 و صدق ترجمان در مدعو و غیر مدعو لازم آمد و این بحال کسی که نزد مگر بحق معطلین ابطال
 اولاد آنحضرت که اهل عصمت و طهارت من باشند و مثل انبیا و از خطا و نسیان بهر او منزه
 هستند و ازینجا است که شیخ اکبر آورده المهدی بانه تعینا شرکا لا یخلفی فانه لا یخلف عن الهوی ان هو الاچی
 یوسف فی الباب السادس والستین وثلاثا من الفتوحات و عصمت صاحب الامم شعب

از شہادۂ شاہ و پادشاه است قدر و قوت علی بصیرت کہ در اقیانوس دعوت است مفید استراحت اعظم بوجہ کمال
 است پس درین مقام بر طبق سیاق مرام دو نامخصص بر تصنیف امام علیہ السلام موجود اند یک
 تقریباً سبب جهت حضرت اعلیٰ دیگر دعوت بر طبق بصیرت و این ہر دو مخصوص خارج میدارند
 در عیانِ خلافت را و ہر کس را کہ مدعی تابع بودن بود یا دعوت سے اطلاق عام لمن اتبع البی عفا
 عاوا داشتہ باشد و این ہر دو سبب مخصوص ہر احد سے از حضرات شیوخ ثلاثہ بیستہ اند
 زیرا کہ ایشان ہر دو دعوت اسلام من حضرت البتوس سے ماورائتہ اند لکن آنکہ حضرت
 عتیق در بدو اسلام کہ احکام جماد و دعوت بالجہر بوجہ قوت و شوکت ہم نہ رسیدن مگر عن
 التوا سے بود و خلافت نشاء خاطر انور رسول و اور خطبہ دعوت در مسجد الحرام بخواند تا آنکہ از دست
 شکنجین بخت و سے رسید انچہ رسید و ذالقیہ رد و دعوتش چشید انچہ چشید حافظ سیوطی در تاریخ
 الخلفاء از ابن عباس کہ سبب عایشہ این قصہ پر عرصہ نقل فرمودہ اند شیخ ابن بطیع عیہما فیہ
 الیہ و اتفاقاً حضرت عتیق بہ تبلیغ بعض سوره برات مشرف و مقرر شدہ بود مگر دست بدست
 حکم معزولی از حضرت لم نری نازل گشت بر طبق استفسار ابن بکر آنحضرت صلعم فرمودند کہ ای
 غمخواران او جل منی یعنی سبب معزولی ابو بکر از تبلیغ برات ابن بود کہ حضرت و سے از
 رجال سفیر نبوی سے لندامعزول گشت و حضرت ولایت منزلت کالاجزایہ نے الوری بودہ
 نندامامور تبلیغ کروید سیاست بیانہ مفصلاً ہر نوع حضرت عتیق گاہے ماذون ہنرین چون
 بر سے دعوت اسلام و تبلیغ احکام نکر دیدہ اند و ہمچنین فاروق اعظم ابو ہریرہ داعی مقید
 ہوتے من حضرت خیر البریہ یا ضرب لکد باز داشتہ و آن کسیکہ قائل لکن شیطانا لیتربینے شود

وانا الخالق قول او بود چگونه دعوت علی بصیرت خواهد فرمود و بچیت منصب دعوت عام بشنا
 وے سزاوار است و کلام عقل باورے کند کہ دعوت چنین مردے قائل طمأنینت از خفا باو
 الاق اعتما و علی بصیرت در معارف الہیہ باشد کہ ذات خودش در مسائل و لغات مشہور
 لاجپا ساندہ است لما سئل ابو بکر عن الکلال فقال فی ساقول بر ائمان یکن صوابا من الہد
 وان یکن خطار فینس من الشیطان ہذا ما نقلہ عنہ البیہ و ہر گاہ حال تو فعل جناب وے در حسل
 لغت زبان ما در شین عنین مرتبہ رسیدہ باشد در معضلات چنی رہنچین مرد علماء و دوران و
 فصحاء زمان را بچیت دعوت خواهد نمود مگر آنکہ پیران نے پرند و مردیان سے پرانند و انہ علم
 العاستہ و حماة الصحابہ بحسن ظنہم لہم ذکر و محامل تا ویلات لہم کما قال شارح عقائد النبی فی فلا یطوق بشنا
 قطعاً کانہم یخذون الثلاثہ اولیاء لایملکون لانفسہم نفعاً ولا ضرراً الا ایہا الصحابة ان اولیاءکم الشنا
 والاربع لما کان معاویہ معہم ان ہی الا اسماء سمیتوا بانتم و اباکم ما نزل اللہ بہا من سلطان
 و حال قرآن و اتحاد مناصب علی ابن ابیطالب باحضرت صلعم از آیات مذکورین کتاب بگرایا
 کہ یہی تفسیری عن البیان است و چنین و نور بصیرت جناب میر بر ہمکنان روشن است
 و بجل خود بذر کرد و خواهد آمد پس مصداق من اتبعنی خاصہ خاصہ جناب باب العلم است صلعم
 اقران ابن تابع در فعل دعوت باحضرت رسالت مذکور و آیت است پس بصیرت تابع
 در احوال دعوت بچو بصیرت متبوع یعنی ختمے نبوت سے باید معہذا در بصیرت این ہر دو متبوع
 و تابع ممالکت نامہ و ش بہت خاصہ ظاہر شدہ و ازین جا ست کہ در شان و لایجاب از
 حدیث ابن عمرف عیان است قال قال صلعم من اللہ لقد نزل کتابا یبیت الامرے

ان ابن الساس بانزل الیهم ما نزل علی بن ابی طالب فانہ لم یحج الے بیان لان التذکار
 بعض نصاحت کفصاحتہ و درایتہ کدرایتی الحدیث رواہ صاحب مودۃ القربی و حال بعض
 دعاة و تراجم و صوابیہ صلعم جلسے نمودن مناسب مقام است بر اہل اسلام مخفی نامندہ
 کہ امر جہاد محض و فاع خصام یا اصل دعوت اسلام است یوم احد دعاة جلیل الفخار شل یار غار
 و اشدا آرس علی المؤمنین الابرار در جماعت بنی الامیہ و الفجار بقصد و فاع یا دعوت در میدان دار
 فائز شد ندما با فوز معانہ صمصام کفرہ ظلام و خدنگ زیرا آلود فخرہ یسام نبی قریش نبودند
 ہر سلمان دعوت دلریش کفار از دست دادہ غم برود دعوت اسلام فرمودند تا تا تکلیف
 گترده دعوت از رحمت مقررے خود در نور و نداد از انبیان در ان احیان صدق قتل محمد چنان
 بلند شد کہ بسع ہارین و فسد درین مقررے گردیدہ حضرت فاروق در معالی کہ با جماعت دعا
 حماة دست کشیدہ گوشہ نشین شدہ بود براہ فراست و کمال ارادت و حمیت و صلاحت
 و دوراندیشی و گیاست بمصدق کل شی بر جمع الے اصل نداد و دادند قتل محمد فارحوا الی الی

کما ہونی سندا الامام الابل احمد بن حنبل لما قال علی علیہ السلام المست المنادی قتل محمد فارحوا الی الی
 اذ یاکم فقال عمر انما قالوا ابو بکر ثم نزلت ان الذین تولوا منکم یوم النقیۃ المجمعان انما استزلم الشیطان
 انتہی و ارجانیر ظا مر شدہ کہ حضرت شخین رسوخ ایما بخدای دو جهان نمیداشتند بلکہ بمنیل خاطر
 ایشان با ہر شرف نام برون اسلام و بدیریت و بشارت جنت بچیہ جاہلیہ مستقر بودہ
 پس ان خنین مترو دین فی الادیان و راہین عن الایمان تحقق استزلم الشیطان کہ دعوت نکشت
 از اسلام و ہم ہدایت ارتداد و عوام فرمایند چگونہ تابع خیر الانام و داعی علی بصیرۃ الے است

المنعام خواهند شد و از شان نزول آیه کریمیاست نزل لم الشیطان ثابت شده که شیوخ بازرگان
 را در توله و او بار زلت اقدام از تصرف شیطان عارض شده بود و این معنایین ابابلس
 چگونه تابع خیر الورا گفته خواهند شد و هر گاه متحقق گردید که تابع در حکم بتبع می باشد و تابع بهمان بود
 که در جمیع افعال و اعمال اتباع بتبع نماید و نه تابع در بعضی افعال تابع مدعو نیست زیرا که در دنیا
 متابعت کامله مطلقه صادق مطلوب است نه اتباع فی وقت تا بحال اتباع صحابه موسوسه
 راشدین و غیب راشدین از آیه است نزل لم الشیطان و از قوله ثم ولیم بدیرین طشت
 از بام است که در مهاجرت بتبع را می گذاشتند و خود با راه فرایمی می بودند و اتباع
 حین سلامتی و تقسیم غنائم در صاحبیت حضرت رسالت و از بالازنی نادقت هرگز متابعت
 حقیقه نمی شود سابقا آنکه پیغمبر صلعم از جمله انبیاء اولی الغرم و از صاحبان سیف با تخم میباشند
 چنانچه حضرت صلعم در دعوت اسلام بالیفا نامزد استند قال صلعم انا سیف الاسلام و
 صاحب موده القربی علی الحنفی و از اخبار استفیضه ثابت است که جناب امیر از ابتدا
 آمنتاد در دعوت اسلام و جیداً منفرداً شریک تام خیر الانام مانند اند سید علی در موده

القربی از ابو ذر روایت کرده است که گفت سمعت رسول الله صلعم ليقول ان الله تعالى

ایدهذا الدین بعلي و ان من من و انامنه و فيه انزل امن کان علی بنیه من ربه و تیلوه شاهد من

و روى عن ابن عباس قال قال رسول الله صلعم ان الله فتح هذا الدين بعلي فاذا اهلك

علي هلك الدين ولا يصلي الا للهدي و قال فضل بن رزبهان في البطل باطله في

جواب العلامة علي الاطلاق لما قال قوله تعالى فاستوى على سوطه قال الحسن البصري

استوی الاسلام بسیف علی جبار فی التفسیر بذہ تزلت فی خلفاء الاربع کذبح رسول اللہ
 اخرج شطاہ ابو بکر فآزرہ عمر فاستغلظ عثمان فاستوی علی سوقہ علی وہیومن فضائل الکبیرة ولا
 یدل علی النفس لتتہ میگویم کہ از ہمہ مرویات معتبرہ مذکورہ و معتبرات اساطین مہرہ فرقہ اشاعرہ
 کالذہار اذا تجلے و کالتقری فی لیلۃ الدجی روشن و اجلے است کہ اسلام بسیف علی علیہ السلام ستوی
 گشتہ است پس مرتبہ دعوتش باسلام چہ قدر بالاتر شد کہ سبے دعوتش شکور باستوای اسلام
 ظاہر و باہر گشت حالاً افضل فاضل ادراک نفس خلافت از ہم مقام بفرماید کہ جناب میر بصیقل
 ایہ فاستوی علی سوقہ در منصب بنیاء اولی العزم شرکیاست و دعوت اسلام چنان
 فرمود کہ بجد و اجتهاد و جہادش اصل اصول اسلام ستوی گردید اکنون کہ امام امر در تنصیب و
 استحقاق خلافتش باقی مانده است کہ کار متبوع نموده است و منہو افضل فضول را جحد و احکار
 باقی است ای افضل فاضل و توالجہ نے بیند کہ دعوت اسلام خیر الانام بسیف امام چہ قدر
 حق توفیق بمفاد آید کریمہ ادعوالی اللہ علی بصیرة انامدین اتبعنی سے وارد کہ واقعات دعوت اسلام
 ہر دو معصوم علیہما السلام رسول انام و امام علیہما السلام ترجمہ اصلے آید کریمہ سے باشد نامنا آید
 ائیمہ انانیت منذر و لکل قوم ہاد باعتبار شان نزول دلالت دارد کہ مراد از ہادی است مرحوم جناب
 سید العرب ہتند و اخبار آیتہ ہم وفق سے این آیت سے باشد کما یاتی شواہد ہا و مفاد ہدایت ہم
 دعوت باعتبار حاصل سے شود یا آنکہ ہدایت بعد دعوت و قبولیت و تعلیم معارف و احکام
 حلال و حرام و اوامر و نواہی تحقق سے گردو باقی نوع منصب دعوت ضمن ترجمہ ہدایت مثبتہ
 ثابت برآمد پس دعوت جناب میر بصیقل این منصب ہدایت نمائی گم در کریمہ ہادی اش خوانندہ

بر طبق تسلیم معارف و احکام اصل ترجمه قوله الی الله بصیرة ظاهر گشت تا معانی الی حدیث ان

الله تعالی جعل لكل نبی وصیاً قال صلعم و علی وصی و وصی خیر الاوصیاء فی النداء و انا الداعی

و هو الوصی رواه صاحب مودة القربی فی مودة الراقبة درین حدیث قوله صلعم لعلی علیه

السلام و صی خیر الاوصیاء فی النداء ترجمه آیه کریمه است بانه قال الله تعالی یقول الله من ینذ

الامة الحوجیة ربنا انما معلمانا ینادوننا بالایمان ان امنوا برکیم فامنار بنا فاعف عننا لست ذنوبنا و کفر عننا سیئاتنا

و توفنا مع الابرار و معلوم است که منادی و داعی حضرت رسالت پناهی بود و اندرین

حدیث جناب امیر را در منصب نداء و وصی خود فرموده و صراحت این معنی بقوله انا الداعی و هو

الوصی نموده گویا که این کلام هدایت انضمام و تفسیر آیه یا نحن فی حدیث و اید شده

است عاشره اتباع حقیقی چنانکه در اول بعضی بیان آمد در معارج عالیة منبوع بالنفس الصریح بلحق

من شود آیه من تبعنی فانه منی بدین معنی شعراست و آیه الذین آمنوا و اشبعتم ذریعتهم بایمانهم

اتخذنا بهم ذریعتهم درین باب منصوص حکم است و این اتباع و غیر اهل بیت نبی یافت نشد

بلکه از خصائص عمرت اطهار میخوانیم و کما رو صاحب مودة القربی عن ابن عمر قال کنا اذا

عدونا اصحاب البنی قلنا ابو بکر و عمر و عثمان فقال ارجل یا ابا عبد الرحمن فعلى قال بن عمر على من

اهل البيت لا یقاس احد بهم رسول الله صلی الله علیه و آله من ذریعتهم لان الله تعالی یقول الذین آمنوا و تبعوا هم الخ

از اینجا نیز ظاهر شد که شیوخ کبار با همه قرابت اوعالی و ایمان کذائی حق اتباع بجای نمی آید و مذکور

رسوخ در بیعت میداشتند در صحابه شمار نمی شدند بلکه بمصدق آیه بدرجه پیغمبر بلحق گفته می

شدند اما بنا بر توضیح و تصریح بدو حال می نمایم که در رسد این معنی که قوله تعالی من اتبعنی محضاً

لعلی و اولادہ علیہم الصلوٰۃ وارد شدہ است علاوہ اسناد سیاق و نظم کلام و توفیق دیگر آیات
 مذکورہ سابقہ درین مرام مرویات خاصہ و عامہ است و از انجندہ ما آوردہ طراز الحدیث بنہم الحفظ
 ابو بکر احمد بن موسیٰ ابن مردویہ فی کتاب المناقب علی ما نقلہ عنہ صاحب کشف الغم بانہ قال علی بن سبط
 اناد من اتبع علی بن ابی طالب وال محمد انتہ و ہر کاف لنا ہنا لاناہ والفضل ما شہدت بہ الا
 من لا یکنیہ العبد لا یکنیہ الیسیر اما امامت و خلافتہ بقولہ ادعوا لی السعی فیہ یدعوا لی العبد بصیر من
 اتبعنی واضح تر است چہ منصب دعوت مخصوص عمدہ انبیاء و مرسلین است نہ کار عامہ بلین خصوصاً
 ماموری باین عمدہ از طرف العالمین و درین آیہ خاصہ این عمدہ بعد بنی الوراہ پر اسے من اتبع
 الرسول نازل شدہ فلاح حالہ این تابع داسے اگر نبی نبود جانشین نبی بودنش ضرور است و وقوع
 طفرہ کہ بعد نبی عجیب نشین داسے بود تفصیل مفضول و ترجیح بلا مرجح بلا استحقاق است و مخالف
 من کان خلف الہی فہو شہب بالنبی باشد و در نجاشاہت فعلی در امر دعوت وارد است
 و ہمچنین مخصوص بر امصادق مطلوب است۔

وازمکلمہ۔ نصوص خلافت کبرے و امامت عظمیٰ جناب علی مرتضیٰ قولہ تعالیٰ است
 انت انت منذر و کل قوم ہادی یعنی جزین نیست کہ تو اسے نبی منذر و خوف و ہانندہ از عذاب
 و عقوب خدا سے تعالیٰ است مردمان را و بر اسے ہر قوم ہادی و راہبردین است و ہا و این است
 محمدی جناب مرتضوی درین آیہ شریفہ مراد سے باشند و بطریق توفیق آیات ہم جناب ولایتناک
 ہادی سے من ہماستند و رسول خدا و راخبار شتہ بر طبق مفاد کرمیہ ذات خودش با برکات
 را منذر و جناب ولایت انہما را ہادی فرمودہ است و حق غیر دوسے در قرآن دہم در احادیث

تتفق علیہا ایچنین لقب وارد شدہ است و مرویات خاصہ و عامہ و خصوص صدق قول
 با و بحق اسمیہ مجاور کتب مناقب اخبار مسطور است لہذا خصوصیت این خطاب در
 حق ولایت انتسابی در برابر بابش از رسالت مآب مبرہن شدہ و منصب ہدایت اصل
 عمدہ مزین است پس برکہ من عند ایچنین خطاب شرف شود اگر نبی بنو دنا نبی پیغمبر و دشمن
 الوقوع است برہیکہ غیر باو زمین فاصل نیابتش بنو نپیل چنین کسان خود کشان کہ قابلیت
 ہدایہ بلکہ ابتداء از سر ندارند اگر خود بیان آیند پیش از حد اوسط نے نمایند اما توفیق آیات
 برینہ چہ است قال نعم ہذا صراطی مستقیم فاتبعوہ واسند الشیرازی من اعمیان العاصم الی

قما وہ عن الحسن البصری فی ہذہ الایہ قال یقول ہذا طریق علی بن ابی طالب و ذریتہ طریق
 مستقیم و دین مستقیم فاتبعوہ و تسکو اربانہ واضح و لا عوج فیہ و مناسبت مابین صراط مستقیم

و ہادی طاہر تراست زیرا کہ اشارة الطریق از ہدایت ہادی و از صراط مستقیم ہرچہ استوار
 طریق کیان میناید کہ ہدایت لغتاً راہ راست نمودنست و ازینجا است قولہ نعم ہل یستوی

ہو من یا مر بالعدل و ہو علی صراط مستقیم فی حق علی علیہ السلام و اعترف بالفضل
 افضل نعم بطل باطلہ و رواہ ابن مرویہ فی مناقب عن ابن عباس علی ما نقلہ صاحب

کشف الغمہ و قولہ نعم ہذا صراط علی مستقیم بران ہو کہ است اما در قرأت لفظ علی اصحاب
 قرأت اختلاف دارد بعضی در علی مع یاسے تکلم میخوانند و بعضی علی مستقیم از علو میداند

و بعضی اسم علی مرتضیٰ میخوانند کہ فی ایضادی بارہ ہذا صراط علی حق و ہو بحق و یویدہ
 ما رواہ فی ہذہ القرآۃ الخوارزمی فی المناقب عن الحسن البصری انہ کان یقرن صراط

علی مستقیم و یقول سناه بنده صراط علی بن ابطالب و ذریه طریق مستقیم و دین مستقیم فاستیعوب

و مسکویه فانه واضح لا عوج فیها یعنی اول بنا بر مذکور شاعره و ما تردیدیه که در حق

چیز بر او تعالی صحیح نیست درست نمی شود و در اینجا همین وجوب با فاده حرف علی موجود

است و چگونه میشود که صراط مستقیم پذیرد او اتمه لازم بود حال آنکه میفرماید فالله ما مجور با و تقویها

اذ نبت اشقاها و قد غاب من دساها اگر بر فرموده بودی نفرموده و لو شاء الله

ما اقتل الذین من بعدهم من بعد ما جاءتهم البیات و لکن اختلفوا ففهم من آمن و

منهم من کفر و آیت صدر او دعوی الله علی بصیرته انا و من اتبعه مشید در توفیق است

اما اشهار رسول مختار و تفسیر آیه بحوث عنده از کتب و اسفار محدثین و فخر خادس آثار آنکه

قال صلعم انا نذیر نذیر الامه و علی با و بیاد این تفسیر آیه کرمی بحوث عنده است رواه حساب

سوده القریه عن سعد بن حاذ و عن جابر بن عبد الله و فی مشکوت فی مناقب الشحین عن علی

بنه قال قبل یا رسول الله من توهر بعدک قال ان لوموا ابابکر تجدوه ایضا زاهدانی الد سیار اعبا

فی الآخرة و ان تو مروا بامر تجدوه قویا امینا لا یجان لونه لاثم و ان تو مروا علیا و لا اراکم فاعلیین

تجدوه با و یا مهد یا یا خدیکم الصراط المستقیم ازین خبر بقطع نظر از قدح بنا بر تصحیح اخراب

ابوبکر و عمر میگویم که اولاً ما نحن فی با حسن بیان واضح و کلام لایح ثابت و تحقق است دوم حدیث

با اعتبار استخوان فضائل مقابله و یدنی است که شخیلین الدنیا و زاهد و قوی خوانده و جناب امیر

را با دی مهدی با خدی طهر آن صراط مستقیم فرموده که در آیات صدر احتجاج درین باب مذکور

شده و ازینجا است که سعدی شیرازی آورده که صاحب دلی بگردی آمد ز خانقاه به

بشکست عهد صحبت اهل طریق را با کتفتم میان عالم و عابد چه فرق بود و چه تکریدی اختیار از این
 فریق را گفت او کلیم خویش بدرسه بر دوزخ بدوین بهر میکند که بگیرد فریق را با تالک
 دین حدیث در باب نجات و هدایت یافتن رعایا از وجود یحیی و خلیفه بر ایا نامب رسول بدرسه
 که عمده ترین نخب خلافت حقه بیانش هیچ صفت در حق شخین بافتناب صحت در امر خلافت
 وارد نیست بلکه تنبیه در نامیر امت پر است که اگر غیر وجه نبی را امیر خودشان خواهی نمودند
 خلافت نخواهد دریا بجز آنکه ایشان را بصفه فاضل از عمده خلافت ستوده و جناب امیر را منتصب
 مناصب امامت عظمی خوانده و من یا زینگیویم که حضرت شخین را صفات فاضله هم یاد کرده زیرا
 زهد و امانت و بیوی غنی و زهد در ریاضت و انمی نماید ما رغبت فی الاخرة اشاره مفاد
 حدیثی است که صاحب صواعق محرقه از صحاح سته آورده اند بانه لایبث الاقلیلا
 بعد خلافت کفایه بحواله الفلته فی السقیفه و قوله قویا ایضا شعر با شدت حضرت اوست
 کما قال عمر کنت اشد الناس علی رسول الله صلعم رواه صاحب تاریخ الخلفاء و انما من مطلقه
 نیز غیر محروغ است این در مورد الدین بودن البته از صفات ممدوحه می شود اما توشیح از
 شان نزول آنی که قول لکل قوم باو در حق ابوالامت الامجاد است ما رواه العامه عن ابن عباس

بانه روے اسحاق ابوبکر ابن مرویه فی قوله نعم و لکل قوم باو قال ابن عباس قال رسول الله

صلعم انما انت منذر و ادعی میده الی صدره و لکل قوم باو و اشار بیده الی علی و قال یک

بیتدی المهمتده ان بعدے و روے الشیخ ابراهیم الحوسینی فی فراد السطین و ایمن

ابو اسدی بانه قال من الآیات فیها علی و تلوا البنی فی قوله انما انت منذر و لکل قوم

ہاد و رو سے ایضاً عن ابی ہریرہ الاسلمی قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول انما انت منذر و
 وضع سیدہ علی صدرہ ثم وضع ما علی ید علی و یقول نکل قوم ہاد و رو سے الشعلبانی الکوفی
 عن ابن عباس قال لما نزلت ہذہ الآیہ وضع رسول اللہ یدہ فی صدرہ و قال انما المنذر واد
 سیدہ الی نکل علی بن ابی طالب و انت الہادی یا علی ہتد سے بک المتدون
 و رو سے ایضاً عن علی قال المنذر الینی و الہادی رجل من نبی ہاشم یعنی نفع علی السلام
 انتہ و رو سے صاحب فصول الہدی عن ابن عباس رضی اللہ عنہ قال لما نزلت ہذہ الآیہ قال
 رسول اللہ انما المنذر و علی الہادی الی ہذہ رو سے الخوارزمی ایضاً مشدداً انما النص خلافت
 ازین آیت ہر چند کہ مستغنی از صراحت است لکن تسلیم ہدایت رقم خصت کف عن الوضاحتہ
 نمیدہ لہذا باحتجاج منصوص بکلام موجزہ گرامر منحنی نہانکہ صفا ہدایت و ارشاد مختص بجناب
 اقدس الہی است الہدی من یشار و جانبیکہ مذکور شدہ است بشان انبیا اطیب یا امیہ
 اطہار عصمت ماباست کما نطق بہ الكتاب بلنقال ان اللہ لہاد الذین آمنوا الی صراط مستقیم و
 قال کفی بربک ہادیا و نصیراً و قال سے حق البیہ صلی اللہ علیہ وسلم ہو الذی ارسل رسولہ بالمدی و قال فی الآیہ
 و الاوصیاء و جعلنا ہم امیہ یدون بامرنا و اوصینا الیہم فعل الخیرات و قال و جعلنا ہم امیہ یدون
 بامرنا لما صبروا و حال خلافت شیوخ راشدین و امیر المؤمنین قائد الغر المحجلین مستتر نامزدہ کہ استخلاف
 بشان من عند الناس بودہ است و استخلاف امیر العرب من عند الرب و الرسول الطیب واقع
 دیدہ است و در نجای فقط یدون بامرنا دلالت میکند کہ امیہ حضرات بکلم قاضی الحاجات خالق کائنات
 ہدایت بامر الناس میفرزند و قول لما صبروا و امیر یعنی لما صبروا سے البلاء یا سے باشد و حال صلیب

صحابه کبار و ائم خلافت و قرار در جهاد است که نفس رسول مقبول را گذاشتند
 سقیم و دیدند و تا تخمین و تدفین سینه سلیمان در حب منافع خلافت صبر کردند و از سوا
 کثیره غزوات و سرایات قرار بر قرار مقدم داشتند اصحاب را در همه ملک و بلاد با گواهی و
 پس چگونه مصداق آیه جعلنا منهم ایماة یهدون بأمرنا لما صبروا و ما یستندون غیر انبیاء و وصی
 را با وجود بایست نمودن ایشان که در نظام را بوی سلب بیات خلافت عامه بلفظ هادی استوار
 کما قال الله تعالى و جاء من اقصا المدينة رجل یسعی قال یا قوم اتبعوا المرسلین اتبعوا
 من لا یسألکم اجر او هم مهتدون و جایکه من خلقنا امه یهدون و ابرو شده مراد از امه
 نیز امه نجات است باشد که ایاتی بیانها و هر گاه در آیه بیوت سنا اطلاق لفظ هادی غیر تقدیر بر آیه
 نبی وارد است لهذا در چنین مقام بایست نمودن منحصباست هم تنه خلافت و مراد
 امامت بلکه نتیجه این مناصب است در روشن تر خصوص و ریباب آیه دانسته بایست
 قال الله تعالى امن یهدی الی الحق الحق ان یتبع ام من لا یهدی فما لکم کیف تحکمون
 زیرا که هادی الی الحق را الیق و سزاوار اتباع نمودن با بوجوه اطلاق فرموده است و این عین
 مطلوب مفیده معنی مقرر ضل طاعت بوجوه اسلوب میباشد و مستتر نماند که آیه کریمه الرابح
 مذکور شکوة بنظر انصاف یکسر خوانی تسبیح خلافت چنین و فعل امامت ابواسطین طابق
 فعل بالفعل بر آیه حضرتان چنین با و ساینکه در حدیث شکوة مذکور اند مطابق مفاد ام
 من لا یهدی من ظاهری شوند و ریباب ولایت مآب موافق و مصداق ان من یهدی الی الحق
 الحق ان یتبع من باشد فافهمو تامل بعین الانصاف لا بحیثیه السقیة و الامتصاص و انفا

واحدی دریافته که آیه ما نحن فی ارجل آیات است که در آن ذکر علی تلو ذکر نبی نازل شده است و تلو شتی متصل غیر متصل می باشد چون که درین آیات نسخه ص فی ما نحن فی ذکر نبی و علی خاصه در امر دین و هدایت مسلمین است فلا جرم این اتصال غیر انفصال در امر خلافت نبص آیات ثابت شده و هو المقصود فی الخلافه .

از جمله - نصیحت خلافت امیر المؤمنین و اولاده الطیبین قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید پرینیزگاری نماید از معاصی و منکرات و از خدا بترسید و بمانید همراه صادقین و مراد از صادقان بر طبق نظم آیه کریمه و بسیاق ما قبل و بسیاق دیگر آیات و بنا بر روایات معتبره است که لایب از حضرت برآورد می باشد اما نظم کلام آنکه تکلیف بحیث صادقین باقتضا سے قوله تعالی ان الله یام بالعدل و الاحسانه و ان الله لایام بالهتشاء و دلالت میکند که مراد از ایشان بالعموم راست گویان نیستند چه راستی در اقوال مخصوص بکلمه دین و ندیب بلکه مختص بصلحا و عدل می باشد بیا کفره و ظلمه و فحشه محلی بعد از صادقیت هستند امر بحیث مطلقه این چنین کسان صریحا و عملا باقی است و بهو خلف با ضرورت بلکه کذب و دروغ گویان نیز در وقت از اوقات در کلاس راست گویان بنمایند در انوقت اطلاق صادقیت بر آنها اتصاف صیغه غیر واقع نخواهد شد اگر چنین صادقیت است امر بحیث و اتباع کذب لازم است آید و بهو حال عنه نباء علیه مراد از صادقین نیز گویان باشد که گاهی صیغه صادقیت از ایشان منکس بود و بنا بر تضعیف و استتراء اتصاف این صیغه هم مختص بمحبوبین است یا مستغنیان نبود و با لایب است

كما قال وانينك يا محي وانا لصا دقون وازيخا است که صادق آل محمد امام جعفر بن محمد علیهما السلام
 در مناجات دعا سخی شدن بدرجه صادقین خوانده که نقله ابن حجر صاحب صواعق فی الباطن
 تحت آیه واعتصموا بحبل الله جميعاً واطمئنوا نزل در ادعیه ماثور و در کتاب مذکور است قال
 الله تعالی عن يوسف بن يعقوب المعصوم النبي علي بنينا وعليهما السلامات ولي في الدنيا
 والآخرة توفى مسلماً والحق بالصادقين ازين استعاذ السحاق بدرجه صادقین چگونه منووم
 می شود که مراد از آنها عامه صادق الاقوال فی وقت مامی باشد بخبر آنکه صادقین انبیاء
 و مرسلین و حضرات معصومین هستند اما در سیاق ما قبل این چنین است که اولاً آیه ما قبل بنا بر ترتیب
 سلم نیست ثانیاً قبل از آن ذکر خلفین ترک است از آیه لقد تاب الله على النبي طان الله
 هو التواب الرحيم بعد از آن آیه کریمه مذکور و الاستدلال فی النص مذکور است و ما التواب
 الرحيم رکوع ختم شده است و نشان اینست پس میگویم که آیه کریمه از آن غیر متعلق است
 بلکه شروع کلام آخر از است و این ما بهیبت فخر است ثالثاً علی سبیل التزل میگویم
 که رحمت او نعم مقتضی لطف بر خلفین گردیده ایشان را هدایت بطاعت و تکلیف بصیت مباح
 فرموده است زیرا که خلفین با وجود اقرار با سلام چونکه تخلف از معیت نبی صلعم نمودند پس بعد
 انابت شان و قبولیت تو بگفت شد انقوا الله اے اقوام معاصی الله و اجتنوا عن
 الضلالت و اقتدوا مع الذين یوفون بعهدهم اذا عاهدوا فی طاعت الله و رسوله فالسیر
 و الضلالت چنانچه همین اوصاف و صفات از دیگر آیه واسفله بایه ثابت است و در حقیقت
 تکلیف بصیت بنا بر اقتدار با اوصاف ایشان بعد از ذکر صفات صادقین بکلام هر چه فرموده

که از امتیاز لفظ صادقین همه اوصاف مذکورہ آیہ سورۃ بقرہ سے آید بانه قال المتقون
بعہم اذا عاہدوا الصابرين فی الباس والضر، وحین الباس اولئك الذین صدقوا
واولئك هم المتقون حالانکہ صفات تمام و خواص تمام صادقین درین آیہ ضرورت مقام مذکورہ
شده و ما بین صیغہ صدقوا کہ شمر حدوث است و اسم صادق کہ نفی ثبوت
است فرق بین موجود است با نہمہ در توفیق ہر دو آیہ سے نگارم ہونہیں منجاطبیین آیہ بحوث عنہما
ہون مع الصادقین بالقاء متقیین شدہ اند و از ناخصیہ احوال ایشان عدم اتقار و ارتکاب عیسان
ظاہر می شود چنانکہ تکلیف بمعیت صادقین ایشانرا و سیاق ما قبل شامہ مدعا است بانه
قال وعلى الثلاثة الذین خلفوا الی ان قال لقد قاب الله على النبي تاهود التواب لرحيم و
تخلفین بوجہ تکلف و عار و خاصہ صحابہ معین را شدین بوجہ فرار ات و عدم صبر و ثبات
فما لرحم با وجود بیعت فرمودن آنها علی الموت و علی عدم الفرار صدق این اوصاف
موقوف بحکم اذاعا ہر دو الصابرين فی الباس و الضر و حین الباس مخطور و متوسم
سے باشند پس قولہ نعم اولئك الذین صدقوا اولئک ہم المتقون کہ ینوان صحرا دتیت
و اتقار بحق منصفین بصفات مذکورہ و ارشاد مفید عامہ باشد اما بحکم کل الحجب من الجہاد
والحجب کہ فضل بن روز بہان و محدث روضۃ الاسباب و غیر ہما بر غم صادقین بر صدق ان
تخلفین و متخلفین غرہ تبوک را آورده اند کہ ایشا بوقت خاص راست گونی و معذرت
فرمودند و انانکہ عصمت و طہارت و اعمال و اقوال علی الاتصال مہد ہند بحق کہ نشان تخلف
ہا پیدا نمودہ اند و کائنات و سفاہت و فطاعت این روایت غیر مخفی است چہ درین تقدیر

علاوه فاقد اصغرات بودن متخلفین از اوصاف فتنه صاوقین چنانکه بذكر آمد شاعری و عجم
این قوم پندین وجه و بی نظایر است اول آنکه اصل صاوق باطل الباطل و محدث روضه الاحیاء
در توبیه صداق متخلفین بعد از صاوقین گفته اند که ایشان بطریق مستتخلف و تشاقل عذر صاوق
المیانی پیش کرده پس سدی بیانی آنجا موجب تکلیف اقتدار براس معنیان گردید و باید
دانست که صاوقیت متعارف و قول فقط و صاوقیت مطلوب و قول و فعل من حیث الجموع
است زیرا که او اعم است از قول و انفس الذین صدقوا در شان الموقنون بعد هم اذا
تکلموا بالاصواب این قول بسیار و الضراء و الیاس بوجه خصوصیت فرموده است و در نیمقام صاوق
من حیث الجموع باشد که عمد بالقول و ایقار و غیره بالفعل و باطن موجود است و صاوق
تکلفین بنا بر دعوی نفس فاضل محض و قول است نه در عمل اندر نیجالت حکم باقتداء متخلفین
ندایت متخلفین و نام خوب پیشوایان متخلفین عمدتاً متخلف و زیدند و قولاً و معنی
صاوق البیان ظاهر بود و نیز نسبت متخلفه مطلوب متعلق باعمال است پس تکلیف نیز متخلف
خواهد شد و بوندات نایاب بین آیه تجلیت بحیث تلامه غیر مقیده وارواست و آن مستلزم
است که در جمیع امور توان اقتداء متخلفین نمایند و تخصیص در معیت بود و چون وجه غیر
ذکور است و نیز تقدیر بسیار که تابعین مؤمنین نیز متخلف از او بگنجائز از اتباع
تبع و عین نمودم بجهاد نابت و استغفار خدایان است راست است پیش از آورده باشند
و گاهی باقتداء از اهل شارع زوج عفر مابین ریجالی در اقتدار اینچنین راست گویان
همه نظم و انتظام اسلام بر پاوست و در اثنا اشواق بیان سابق و منطوق کلام صاوق

که ما نحن فیما است نخریب تاویل فصیح و مودست استخرج است زیرا که عرض و مفاد این آیات بیان و اظهار حال متخلفین است بر امتدیه و توتین تا دیگران نپذیرند و اقتدار عمل ایشان نهند و بر امتثال او امر الهی ثبات و زنده اندازین آیه کریمه بلفظ القوا اللهد اهل ایمان را تکلیف داده که بر ایمان بعضی مثل متخلفین که تکلم کنند بکلیت ربانی هم در اول دارند چنانکه در تفسیر سبالاتی نظر نمودند و حکم حکم معیت بجز صادق بجا نیاروند پس غماطین را حکم معیت میفرماید که همراه صدوقین باشند و آنجا نیکه اذا عاهدوا یوفون بعهدهم ویصبرون فی ساعة الصدوق ثبات اقدارهم امام روایات عامه هم مودع است که مراد از این ما ذمین ائمه معصومین اند چنانچه این آیه کریمه بروایت صدر الائمه اخطب خوارزم ابوالمؤد و ثبوت علامه بیجم حمویته و ابوالنعمان صفه نه و سابق المفسرین ثعلبی و علامه خرگوش صاحب کتاب شرف المصطفی عن ابی الحسن و الامام مالک الاصحی عن ابن عمر و بروایت ابویوسف صدر المفسرین بن صفیان بحق امیر المؤمنین و ذریته الطیبین و ارد شده است چنانچه در تفسیر ابویوسف مذکور است حدیثا مالک بن انس عن نافع عن ابن عمر قال آیه یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین ام الله الصحابة ان یخافوا الله ثم قال و کونوا مع الصادقین یعنی مع محمد و اهل بیته و ابوالنعمان باسناد خود از ابن عباس آورده کونوا مع الصادقین قال محمد و علی و حمویته از ابن عباس چنین روایت نموده نه بده الایه قال مع علی بن ابیطالب و صدر الایم بطریق متکرر از ابن عباس چنین نقل کرده پس تحقیق آمد که مراد از صادقین ختم المرسلین و امیر المؤمنین و اولاده الطیبریا الطاهرین است باشند و حکم اتقوا اللهد بر اصحاب

راشدین نازل شده و کلام بلاغت نظام فصاحت نظام تقاضای مقام وارد میشود
 لهذا ازین تمیز و تمایز و تبعوع مبرهن شده که از قلوب صحابه چیزی مخالف شرع ممکن بود که بران
 نحو این نازل شده و تنبیه بیست این بزرگواران وارد گردیده فامسم اما اما است و خلافت
 آنحضرت ولایت منقبت ازین آیت بقوله کونوامع الصادقین ظاهر است که صیغه امر
 چنانکه در آیه اطيعوا الله و اطيعوا اهله الذکر و آیه واعتصموا بحبل الله براس
 اطاعت و کسالت و اعتصام وارد شده همچنین است را حکم بمعیت بصیغه امر بلفظ کونوامع
 آیه نازل شده و این صیغه بمعنی اقتدار است نه بمعنی مجاست مطلقه و معاشرت صرف
 با صادقین زیرا که مطلق مجاست و معاشرت و مساجبت در حال عدم تاثر فاعی ندارد و پس موثر
 بجای متاثر آورده چه بمعیت و معیت اثر است و پیرو و پیروی هم بمعیت و خصلت پیدا
 و شواهد این استعمال مع آید پس خصیص صادقین بذات معدود ثابت گردید اگر مراد از این معیت
 و مساجبت بوده باشد درین حال و محل اقامت ایشان نیز یا بکنه معین و معدود و میباید پس
 تمام عالم را تکلیف مساجبت چگونه میشود که تکلیف محال خواهد شد فلذا جرم مراد از معیت با
 اقتدار ایشان است و مطلق اقتدار غیض و مفید ما نحن فیها است که صادقین را اوتعم
 شان مقتدر است الذین استوا قرار داده که صحابه نیز شامل خطاب میباشند و من لا اله الا الله
 بالاطلاق فهو الامام و خلیفه الانام فهو الامام و اگر گفته شود که از کون مع الصادقین
 یکدام توجیه تحقق اقتدار ایشان میشود و خوب هم گفت که معیت استغناء لا شایعاً مفید اتباع
 است بر وجهیکه این استعمال از شواهد مستغنی است لکن حسب سیاق این کتاب مع لطف

انکرا و تعم در اکثر مواضع کتاب بلفظ معه و معک فاده اقتداء بهین فرموده است که ما قال
وانا کنت فیهم فاقمت لهم الصلوة فلیتم طائفة منهم معک الی ان قال ر لئلا تظلم طائفة
الذری الی یصلوا فلیصلوا معک الایه چه اقامت در صلوة منفرده هم میباشد و اتساع
امر فلیصلوا از نماز فرادی نیز می تواند گردید لکن نقطه معاکت و بر هر دو حسب افاده جماعت دارد
که هر دو طائفة صلوة خود را باقتدار نبی صلعم ادا نمایند و قوله نعم فاذبحوا ذابحاً یاه والین
معہ فی الفلک و انفقنا الذین کذبوا بآیاتنا الایه بر همین معنی دلالت دارد که مقتدیین
مصدقین رسالت حضرت نوح را نجات دادیم و مخالفین و مکذبین ویران غرق نمودیم چه
قوله والذین معک سبیاق قوله الذین کذبوا محذرت است دارد و تصدیق رسالت میباشد
پس اطلاق معه مفید اقتدوا به واضح شد و هو المطلوب فی انضال لاسلوب اما خلافت
و یگر ائمه معصومین ازین آیه باقتضای تکلیف معیت است زیرا که وجوب کوا ^{قهر} مع الصیغ
و معنی متحقق خواهد گردید که وجود ایشان در هر زمان باید لان ما لا یتیم الواجب الایه فموا ^{حسب}
فمذه الایه و الله علی وجود الصادقین فی کل زمان و لم یوجد الصادقون الا من صحیح
فی الباساء و الصراء حسین الباس سلم بهذا التوفیق انتم الایه المعصومون -

و ارجله

نصوص خلافت و امارت و یدیه نیابت حضرت نبویه بحق جناب تصدیه
قوله نعم است نامتوا بالله و رسوله و النور الذی انزلنا که در سوره تغابن است یعنی
پس ایمان آرید بر خداوند جل و علی و بر رسول حسد او بر نوریکه او تعم نازل فرموده است
فانتم ابو جعفر محمد بن حریر بطری و موسی اعدای علماء الناس و من اجله المورسین المعبرین

من اهل السنة الى ابن عباس بن النور في هذه الآية ولاية علي بن ابي طالب سابقا بل كل
 باهره وبراين قاهره مذکور شده است که مراد از نور امیر غالب کل غالب علی بن ابی طالب میا
 و ذکر این نور امامت و ولایت و تمیزیل شمول ذکر نبی و جاسه همراه ذکر کتاب الله و اروا
 کما فی قوله تع قد جاءکم بهیضان من ربکم و انزلنا الیکم نورا مبینا قد بعث علیکم النبی من ربکم
 و خلقنا لهدینکم علی حجة و قال الله تع قد جاءکم من الله نور و کتاب مبین و اقتران ذکر
 شاه مردان مذکور رسول این دوستان و بقران واجب الاذعان محتاج شواهد و اولی نیست عیان
 چه بیان سے علی ما بود همراه خدا بود به انیس و هدم خیر الوری بود. از عالم قدس اتحاد نور ختم
 المسلمین امیر المؤمنین از حدیث نور مشهور من الجمهور است و از زمان طفولیت آنحضرت ولایت
 منقبت تامه فارقت فرمودن خیر الوری بن و اردنیامعیت وی با صلعم ستواتر تا نور است
 تا آنکه آنحضرت صلعم وقت رحلت از دنیا فارقت نمود صلعم لطفه تامر قد منور از و مفارقت
 فرموده سگان جزیفی دنیا دیدند و علی بانفش پاک مصطفی بود و معیت آنحضرت
 ولایت تاب با کتاب از حدیث متفق علیین لفتقا حقیروا علی الخوض ثابت و محتم شده
 است گوئی که این معیت های تعبیر هر دو آیه می باشد و نور ولایت از مفهوم انزلنا و انزل مع
 خارج نیست بلکه نور وجودی و وجود جناب امیر با نور صاحب مقام محمود از عرش اعظم صاحب
 باون خداوند عالم نازل شده است و توفیق این مرام که نور مراد از امام است بقوله تع الله
 نور السموات و الارض مثل نوره کترة الایه باحسن و چه میشود که علامه ابو الحسن علی
 بن محمد المعروف بابن المغازله الشافعی در کتاب مناقب و صاحب مناقب فخره باسن

خود با از علی بن جعفر روایت کرده اند قال سئلت ابا الحسن علیه السلام عن قول الله عز وجل
 لکنور فیها صباح قال اشکوة فاطمة والمصباح الحسن والحسین قوله والذی جاء
 کانتها لکوب دمی الی ان قال کاد العلم ینطق منها ولولم تمسه نار نور علی نور قال سلام
 بعد امام مهدی الله بولایتها من شیام اقصی وروایت ابن المعانی استندة کما اعترف
 بمفاجئ و ما اثره العلامة السمعانی فی کتاب الاکناب والبدع شافی فی تراجم الحذایق
 و در شهید ما نحن فی قوله تعالی یزیدون لیطغوا نور الله باقوا هم والله تم نور کما سبق
 بیان و حاصل اطفال نور تصرف و تملک و تعالی است و قتل و زینب و تاراجی و کشتار است
 چنانچه خفاش طینان بسید خیر کی چشم نتوانست که نور ولایت ابر طاهرین بیند کما در تجویب
 احراق بیت اشرف نمودند و وقت تندید قتل کردند و توابع ایشان حکم انچه پذیرند و انچه تکلم
 کند در صد و اطفال نور را بگردیده هر دو را و قتل و تاراجی را با تمام رسانیدند که سبطین
 رسول را شهید کردند و بیت بتول را در کربلا تاراج نموده سوزانیدند و تعلق و تبارک تندید
 و زعمای انا فم و اتما للعلیهم حسب ظاهر فرمودن حکم و جوب سووۃ ابلیت نبی و حکم الحاء را ایشان
 و درینجا حکم سفیر ماید که ایمان آرید بآن نور چنانکه تکلیف ایمان بوحدا نیست و رسالت فرموده حال
 بشمول آنها ایمان نیور ولایت و تکلیف و انمل نموده پس اطلاق مومن بر کسی صحیح خواهد شد که
 معتقد توحید و عدل سدید و یوم باز پرسش بر نبی و رسالت رسول حمید و انماست امام
 حمید باشد که تکلیف ایمان آوردن با آنها وقتاً فوقتاً و جیناً بعد حسین نازل شده که ایمان
 آمن بالله و بالیوم الآخر و قال آمنوا بالله و رسوله و درینجا تکلیف ایمان بقوله فآمنوا بالله

در سور والنور الذی آتت واروگرویده است و مفاد قوله تتم نوره بوجه شسته تظا هر میشود
از آنجمله بر او از تمام آنکه در فضائل و محاسن و مناقبش ستین فرمود و زمانی بود که
فرموده چنانکه آنجا اشارتی نمودم و احیانی ذکرش مقررند بذكر خداوندی و کبریاالت پنا پرورد
اطاعت و تاسی نمودن با ایشان آورده بر وجهیکه خلافتش تلورسالت واضح کرد و گماهی
برج انام فرزند او و تا که حاندین امیر المؤمنین عادت گیرند چونکه این منصب کل و محامد چشم خیره
کافی نبود و همواره قلوب مشکریان بر او میداشتند و در اطفال فضائل مضیه میماندند بدین سبب
تمام این نور به کلیف ایمان فرمود و از آنجمله آنکه ضیاء نور قبیل و استیصال در هر زمان
ترتیب گرفتن نمود که همگنان بر پاس دولت معاندین همواره اطفالش میخواستند اما
هنوز نوبت با تمام نرسیده و تمامیت او انشاء الله روز نور و چشم بدو و ظهور قاضی المنور
آن جریده میدان هدایت نواده بوستان رسالت حجة الله على العباد لکل قوم
هادی سبیل بقیه الله خیر لکم انکم موئین بحجیل یا ابی الله الا ان تم نوره و کواکب العاکم
حلیف القرآن خلیفه الرحمان حضرت امام تقی صاحب الام صلوات الله علیه و علی ابی طالب
المطهرین المعصومین بمضه ظهور و جلوه گر خواهد گردید اما شہوت امامت ازین آیه زیاده از آن حج
خواهد بود که او نعم فرمان را تکلیف امکان آوردن بان نازل فرمود و موعود المقصود

واذ انزلنا نفوس استخفاف ولایت باب و انصب بر امامت و صایت انتساب

خواب بوالایمه الاطیاب قوله نعم است فاذا فرغت فانصب و الی ربک فارغب یعنی
فاذا فرغت من حجة الوداع فانصب علیا علی الخلافة و الی ربک فارغب من دار الدنیا

و این عجب کلام باغت الضمام مقتضای نظام مطابق واقع و مرام در امر استخلاف است جناب امیر
 علی السلام نازل شده است که تا ویلات ریکه و مخیلات سخیفه را گنجایش نیست چه حال واقع
 نیز برین منظر بظهور آمده ظاهر ترجمه آن چنین مطابق پیشود پس هر گاه که اسے پیمیر از محبت الوداع فارغ
 شد می پس علی بن ابی طالب را بر خلافات نصب کن و بطرف رب خود را غیب شو چنانچه پیمین
 واقع پیش آمد که بعد از الفراغ محبة الوداع آنحضرت صلعم در اثنا سه راه قریب محبة بمقام خم غدیر
 جناب امیر علی السلام را بر خلافات نصب فرمود بعد از خدایام که مهفتا و پنج یوم می شونده ازین
 جهان رحلت فرمود بلکه تمام سوره نظایر معنی مطابق این واقع استخلاف غدیر هم و اینها یعنی
 میفرمایند الشرح للعلم مدله ای باذ الله الصبیق الذی کان مما یقولون ان قاله ان فی
 فضل و صیانت کما قال موسی لما ضیق علیه امره فی معاضد تدبیر شیح لی صدق
 الایه فکذا اورد بده للنبی فی امر الوصایه لعلی علی السلام و ثبوت ضیق صدر نبی صلعم در امر
 استخلاف مذکور از دست منافقین امه بروایت شسته ثابت است و آیه و الله یعلم سره
 الناس که مشمول آیه تبلیغ است شاهدی بر ضیق بیانش و یاتی بیانه انفا و قوله و وضعت لک
 ذرک ای خفت ثقلک و لا یرزق للنبی صلعم الا تبلیغ الاحکام و هدایت الانام و مخطی حوزة الاسلام
 و همین بحلال و الحرام قبل انصب علیاً فلابد ان یکون علیاً صلعم متعملاً لما تم بکذا المعانی مما
 ینساق الیهما الا انما و منضمباً و مفسرین درین آیه تفسیر باوارند چنانچه آورده اند فاذا فرغت
 من صلوة الکتوبه فانصب الی ربک فی الدعاء و ارجب فی المسأله طیک و قیل معناه
 فاذا فرغت من دنیاک فانصب فی عبادة ربک و حصل و قیل فاذا فرغت من الفراغ

فما عیبک اللہ فیہ عن الاعمال وصل وصل اذا فرغت من جہاد واحد انک فانصب بالعبادة لل

قیل فاذا فرغت من جہاد الاعداء فانصب بجہاد نفسك وقیل اذا فرغت من اداء الریاء

فانصب بطلب الشفاعة وحقیر در اختلاف تفسیر چیزی سے نہیں خواہم کہ گویم لان القرآن ذلیل

ذو وجہ کلام الہی لطن ہا دار مختص بمعنی واحد و استن خلاف است مگر بعد تسلیم حدیث تفسیر میں

تدر اعلام ضروری سے ہمیں کہ تفسیر یا سخن فطی بوق النعل بالنعل رجال و وقع و بہرہ

تفسیر میں جمیہا شد چونکہ علامہ زرخش در کثافت از تفسیر یا سخن فیہ حمد و انکار بالفاظ جمع

سے فرمایند انہذا بنقل عبارتیں برسیاق سے نہذمی ایرادات بہ بعض تفسیریں عالی بنام

بانہ قال فاذا فرغ من عبادة ذہبہا باخرو عن ابن عباس فاذا فرغت من صلواتک فاجہد فی اللہ

وعن الحسن فاذا فرغت من الغزو فاجہد فی العبادة وعن مجاہد فاذا فرغت من دنیاک

فانصب فی صلواتک وعن الشعبہ انہ رآہ رجلاً یسئل جبراً فقال لیس بھذا امر الفارخ وقعوا

الرجل فارخاً من غیر شغل واشتغال یا لا یعینہ فی دینہ او دنیاہ من ہذا الارسے وسخاۃ

العتس واستیلاء العفلة ولقد قال عمر بن الخطاب لا کرہ ان ارے احدکم فارغاً سبھلاً لا یعمل

وہی والائے عمل لاخرہ وقرأ ابو السمال فرغت بکسر الراء لیسیت بفضیحة ومن البدع

ماروسے عن بعض الرافضیہ انہ قرء فانصب بکسر الصاد اسے فانصباً للاماتہ ولو صح ہذا

للرافضیہ لصلحتنا صیان یقر بکذا ویحید امرنا بالانصب الذمی ہو بغض علی وعداوتہ انتص

کلامہ ولا یمتہ لامہ باید و انت کہ اطلاق فزاع بر تمام کار سے یہاں شد کہ بعد انجا مش

ضرورت انصاف بغير اشتغال آن ہائے ناندیس در تفسیر قولہ فرغت اطلاق اوجہ تمام

چنانکه بر حجه الوداع صادق می آید که آنحضرت باین مستعمل بجا فرموده نگریدید هر دیگر معانی
عنوان صحیح نمی شود چنانکه در اخبار از عبادت از شان حضرت رسالت محض بی معنی است زیرا که
هر دم و هر لحظه انفس آنحضرت صلعم مشغول عبادت می ماند تجویر تعطیل از عبادت استخفاف
و محض گرفت است اما فرغ از غزوات آنحضرت صلعم را بسبب تسلط کفار بر ثغور اسلام
تا یوم وفات پیشتر تجمیر حبش اسامه شادان بدین مدعاست و اگر محاربات و مقاتلات بنی ر
بافراغ تعبیر نماید جهادات شیوخ را در کدام شمار خوانند فرمود و این ایراد بسطی دارد و تکرار
و ایباراوتی محض غزوات را عبادت نمی شمارد تا آنکه فرغ از آن تجویز نموده اجتهاد و غ
العبادت را معنی فانصب ورده اما فرغ از دنیا را از دنیا است که خیابان میر طلاقش در او
و مولود روم بشانش فرموده سه چسیت دنیا از خدا غافل بودن بی قماش آفته و فرزند
وزن پس همین دنیا را بر رسول مقبول تجویز کرده است لغو با بد و تنه انصب که محنت و کوشش
بیدارند سیاق قابل مساعدت بی بین معنی نمیکند چه در یک روایت فرغ از صلوة و اجتهاد و
و صلوة دیگر فرغ از غزو و اجتهاد در عبادت و در دیگر فرغ از دنیا و اجتهاد و محنت و صلوة مذکور است
و کار ثانی نسبت بجهت است نسبت اول و لفظ فرغ نیز سهولت کار اول هم است پس یکجا صل
را سهل قرار داده و در دیگر قابل محنت تجویز نموده و یکجا غزوات را سهل نکاشته عبادت را مشکل شمرده و یکجا
دنیا را که بجز نیکان محنت و بلاست بر آنحضرت سهل داشته و صلوة را محنت گفته از این سبب
شگرف تمثیل نموده است که چنان مناسب مقام آورده چنانکه سنگ را بفرض آن زمان شگرف
رسمانی برداشته و با وجود فرغ از همه کار معطل نماند و وقت غزوات را در هم فصول ممتد و

والتشریح بشوئی پیدا است و اول آن بیشتر بر عزم رواه زنجری در تعطل چنان بوده که حکم مشغولی
 رسید و برین غنیمت که بر عزم بر بان استخلاف و الایجاب راه کاواک چنان سے روند که نوبت
 باستخلاف صاحب لولاک میرسانند حضرت عمر مشغولے را با تقدیر ضروری دانند کار دنیا
 از مطلق بقدرے انکارند و این قوم من حضرت صلعم را از عبادت معطل و محافل توهم نمود و حکم استخلاف
 از خدا میرسانند ان بدلتے عجاب و بعد از نقل اختلاف قدرت سے قوله فرغت میگوی که از بدعت
 است از بعضی رافضی روایت شده است که ایشان فالنصب را کجی صا و میخوانند بدین معنی
 که نصب و مقرر کن علی را بر اسم امامت و اگر این قدرت بر اسم رافضی صحیح شود البته صحیح میشود
 بر آن صبیحین قدرت بار آورده آنکه معنی نصب کن بغض و عداوت کن بعلم مراد گیر و میگوی که اختلاف
 قدرت و التباس معنی الفاظ قرآنی امر عرب نیست و در همین جا خود زنجری در دو تا فطر غنیمت
 و شرح بفتح الحاء علاوه فالنصب اختلاف قدرت نقل سے نماید و ازین سوء آورده و حلف
 عنک و قرک که ترکش موجب نقصان گشت و قال بن سعد العسیر اعطیها و آیه یوفی مصحف ابن مسعود و اقدانهم و انما
 اصصت قدرت کا زنجری نیست که نصیح و غیر نصیح تجویز نماید و اگر کلین حرت و اجتهاد است
 تا بعالمش در صلوة نیز خوانند گفت که لغت بمعنی تحریک صلوة این است و عرف شیخ چیرنی
 نیست پس جایها نیک لفظ صلوة و مشتقات آن وارد است مراد الان تحریک صلوة این است
 معاذ الله مننه بلکه زنجری درین اجتهاد صرف ناصی را تعلیم مننه بلکه هر محدود و کافر است
 گردید است تا نگوید که معنی التنب از غنا کردن یا است برابر است کردن بر استسبیا
 کما فی الحدیث لو نصبت لنا لقب العرب اسی لو نصبت غنا العرب سے قوله تعالی

انما الخمر والمیسر والانصاب لی ان قال من عمل الشیطان یمن لفظ نصب انصاب مذکور است
 نفوذ بالمد من ذلک حال آنکه در هر لسان البتاس لفظی و مراد وفات منسوبه شائع است الا که اخت
 معنی در هر کلام بنا بر سوق مرام و قرینه تمام میشود و اگر در همین لفظ منسوب بجات معنی نماز مراد از دعا بگیرند و
 و بمقام دعا مراد از نماز قرار دهند نظم قرآن ضرورتیست میشود که موجب کفر و نفاق است مگر آنکه مثل
 و همتهای زخمت در پی تغلیب کلام گزیند و در اینجا سیاق ما قبل آن نیز شروع سوره قرینه صاف
 اخذ معنی قبح موجود است و چرا ان الله یامر بالفحشاء را بدل آن نمیدهند و میگویم که در استخوان
 جناب میر چه قبح شئی تجویز نماید که بازمی آن حکم فاحش اخذ میکنند ما هذا الاختلاف عظیم
 و در حال مختلفات تصفیة نظر بد چیز می باید کرد و یک سلاست معنی که در تفسیر مناسب حال
 است و بگرسه در صورت ابهام و عدم ذکر امر منصوب رجوع بکلام صیغ وحی باید نمود و آنچه
 انفا گذشت که در تفسیرات زخمت کما نص معنی است و آنچه قبیل زبان تفاسیر نموده ام
 همه را بجا نگیرند و معنی نصب باعتبار مذہب زخمت مراد گیرند چه لغت ریج کشیدن و کوشش
 نمودن است اولاً اطلاق ریج کشیدن در عبادات شایان رسالت نیست و اگر جائز بود امر
 فرغ چه ریج نداشت که امر منصوب محتوی ریج است چه در نصب امر عبادت و اعمال مرغوب
 رب لغزت و جهاد نفس و طلب شفاعت است و هیچ ریجی در حد و اینها مخطور نیست بجز آنکه یک
 از دل میخواهند و تفهیر میگویند و رنه از اهل انصاف می پرسیم که در اشتغال دنیا و دنیا پروری
 و جهاد و عبادت و رسالت از امر منصوب عبادت رب و اعمال مستحب و عبادت الله و جهاد نفس
 و طلب شفاعت آیا آنحضرت معطل و فاضل بود که تکلیف اسما نازل فرمود و در ما نحن فی

نیچے انجینیریا پر دئے شو و بلکہ طابق واقع است کہ آنحضرت صلعم در امر استخلاف ضیق نفس
 پیداشت و باوجود و رو تکب و در صدان سے پورا دست لہذا حکم نصب کردن بعد از ان
 کے حجۃ الوداع در رسید حالاً بکام خیر الام رجوع باید نمود کہ اطلاق این نصب در امر استخلاف
 در دست کما قال صلعم نے خطبہ طویلیہ ایہا الناس ان امر نے ان نصب لکر
 لیکن وصیے یکم و ثانیہ نے اتنی نے اہل بیٹی من بعدی السحریث کا سیاتی حکم و حکم
 انکم خدایا سے نصب کردن خلیفہ قبول صلعم ان امر نے ان نصب لکم اما کا السحر ترجمہ
 بدینہ آ یہ فاذا فرغت فانصب والی یک فارغ میباشد کہ ہر لفظ را جدا جدا درین حدیث
 تفسیر است و من یضلل لہ شمالہ من ہاد

وارحمانہ

نصوص استخلاف و الیہما حکم بالارباب قولہ نعم است یا ایہا الرسول
 بلغ ما نزل الیک من ربک وان لم یفعل فلیعنت رسالہ و اللہ یعیبک من الناس
 یعنی رسول برسان آنچه نازل شاہ است بسوسے تو از پروردگار تو و اگر بجایار پس است
 خداوند خالی را نرسا بندگی و او را تم از شد و میان ترانگاہ دارندہ است نما نزل الی لہ
 امر استخلاف مذکور است باجماع و تفسیر و اعتراف اکابر عامہ و خلافت شاہ ولایت یوم
 غدیر نازل شدہ است و عظمت اجتماع و جلال است کلام در و رو این نص و شن و حکم
 سیرین از تکب یکید و امر شد یہ ظاہر تر است حالانکہ آنحضرت صلعم از زمان بعثت و ہجرت
 ہموارہ در تبلیغ احکام و ہدایت و تعلیم انام و قیقہ فرو گذاشت نفرمودہ بودند و قوت
 اسلام و اثرت مسلمین نیز باہتر تر رسیدہ بود آ یہ را بیت الناس یا جلون فی دین لہ

فواجباً تصدیق کثرت نازل شده و اهل اسلام پانصد و سی و دو از آن زکوة گردیدند
 و روزها سیداشتمند و در جباوات و سرپات میرفتند و حج گزاری و نذر و آلا و در حرم الوود
 خیل خیل مسلمانان از اطراف و کناف جمع شده هم کباب سعادت انقباب سال تمام
 بودند و بزرگ حضرت عامر و عثمان اصحاب شریف با بخت و اکثر ایشان مخاطب عملوا یا شتمند و مورد
 رضوان در حدیثیه موجود بود و اما قوله وان لم الفعل فما بلغت رسالته همه اعمال صالحه مسلمین
 و ایمان مؤمنین و هجرت مهاجرین و بشارت مبشرین و رضوانیت معینین را بوجه معدوم دانستند
 تبلیغ در ربود و پیوند خاک نمود و از نیجا طاهر بشود که مفاد ما انزل الیک مفاد عموم و صلوة
 و حج و زکوة و امر حلال و حرام و دیگر احکام است چه همه اینها قبل ازین معمول مسلمین بوده بلکه
 مفاد ما انزل الیک چنان توفیر دارد که همه اعمال حسنت و فرائض از عدم امتثالش
 و ایجابی میشود اگر مفاد ما انزل الیک بامت نرسیدی یا طوائف مسلمین قبول نمیکردند یا نخواستند
 تا همه اعمال فرائض و مستحبات معارضه با الجزاء می ماند و مسلم احکام و ایمان و اسلام تبر
 و ناطام می گردانند مخالفین عداوت آئین بملایم جلالت شان آیه کریمه نشان نزول
 و درین و رووش که اهم شواهد ما نحن و نیست بحد و انکار و در صد و انصراف گردیده اند و بعضی
 از ایشان در صدق ما انزل تغیر ابیاس حریم سقیفه روا داشته اند و بعضی از آنها بر جواز
 خوف آنحضرت صلعم حرف بازده اند لهذا به تعرض ایشان مگر ایم علامه زنجشکی در کتاب
 بشرط اعتساف و انحراف طریق انصراف پیوده فرموده است تحت قول بلغ ما انزل الیک
 اسبب جمع ما انزل الیک و اسبب انزل الیک غیر مراقب فی تبلیغه احد اولی مخالف

ان نیا لک مکروه و قوله ان لم تفعل اولم یجمعینا امرک و قوله فما بلغت رسالک
 رسالک فلم تبلغ اولم یجمعینا امرک و قوله فما بلغت رسالک
 تبلغ رسالک و رو عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقیناً ان رسالک
 الی ان تبلغ رسالک و عن ابی عبد الله و عن ابی حمزة و عن ابی بصیر
 ان القتل لے ان قال وقيل نزلت بعد يوم اجدتہ و عنی در کتاب تفسیر و در عمدة القائلین
 اقوال یہی سواد کثیر تقدیم ذکر نزول آیه کریمہ در واقعہ غدیرتسل منیر ما ید بانہ قال انہذا الباب
 فی قولہ نعم یا ایها الرسول بلغ ما انزل ذکر الواحد سے من حدیث احسن بن حماد و حماد و قال شریانی
 بن عیاش مرفوعاً الی ابی سعید الخدری سے قال نزلت بہ الا یہ یوم غدیر خم فی علی ابن ابیطالب
 و قال مقاتل قولہ بلغ ما انزل الیک و ذلك ان البنی مسلم و ما الیہود و انہ السلام
 الیہ و جعلوا یتزولون بہ و یقولون اترید یا محمد ان نتحدک حنائنا کما اتحدت النصرانیة
 حنائنا فلما راے رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ذلك سکت عنہم فمخض الیہ نئیة کلہم علی الدعا و الی قولہ
 لا ینفقه بکذبہم ایاہ و استہلکوا ہم بعین الدعا و نقل قول الزمخشری عن ابی عبد الله عن ابی حمزہ
 قال سیدنا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لما بعثتہ المدع و جعل برسالتہ صفت بہا و رعا و عرفت ان
 من الناس من یکذب بنبی و کان بہا بقریش و الیہود و النصرانیة فمزلت وقيل نزلت
 فی عینیہ بن حصیب و فقرار اہل الصفة وقيل نزلت فی الجہاد و ذلك ان المشافقین کرسوا
 و کرسہ ایضاً بعض المؤمنین و کان البنی مسلم ہمیک فی بعض الاحاطین عن الحد علی الجہاد
 لما یعرف من کراتہ القوم لہ فمزلت وقيل بلغ ما انزل الیک من امرک

سے امیر غیب بنت حبش قبیل بلخ ما انزل ایک نے امر نساک و قال ابو جعفر محمد بن علی

بن نجیب معناه بلخ ما انزل ایک فی فضل علی بن ابی طالب و فلما تزلت ہذہ الآیہ اخذہ

علی و قال من کنت سولہ فکے سولہ و سئل بلخ ما انزل ایک من حقوق المسلمین فلما تزلت

ہذہ الآیہ خطب علیہ السلام فی حجة الوداع ثم قال اللهم بلغنی و عند الحج ز سے بلخ ما انزل ایک

سن الرجم و القصاص انتہے میگویم کہ در یک یہ کہ یہ اضطراب تمام در اقوال بن رجال و

انصاف تمام در تاویلات شان مستعمل نفسہم در کلام خدا سے لایزال تماش کر دنی است

کہ احدی از روایہ نیاوردہ است کہ این آیت تکرار نازل شدہ است باز این قدر اختلاف

از چہ راہ است مگر این حضرات با وجود ادراک و تسلیم حدیث ثقلین کہ در احکام تمسک

منوون باہل بیت نبی وارد است غصہ بر ازان نمودہ از جاوہ ستوے منحرف شدن عین

مذہب خود میداند و کمال شوخ چشمی حدیث امام ابو جعفر و تفسیر این آیت نقل سے نمایند و

باز بسک ستوازی سے نمایند بلکہ براہ کاواک رفتہ ترجیح اقوال بارودہ قوم را باز سے حدیث

امام معصوم میفرمایند و قوله مسلم لا تعلموہم ولا تقدسوہم فانہم علم منکم را کہ تم حدیث ثقلین

است بجاہت اجماع سقیم چہیز سے شمارند چونکہ تفسیر امام معصوم را بر غم اہلبیت نبی صلعم از

وجہ وثوق سے اندازند اور روایات خود با شایبہ صحت نذرند و این ایئہ منیہ تاجدی

رسانیدہ اند کہ از شدت بدجواسے دست و پا چہ شدہ مختلف البیان و تملیح الحبان و مضطرب

اللسان و منحرف علی الاعلان از حکم تمسک رسول منان گردیدہ اند درین حال پر اضطراب شتہ

نمودہ از خروار رکاکت و سفاهت اقوال بن رجال حالی بنیانم اولاسیاق کلام و سباق

و دعائم احکام و اساطین دین نبی احرار زمان شد تا هر حکمی در شان بعضی و در بعضی وارد
 می شد بجهت تعلق خاص بذات واحد میداشت و آنحضرت در این رسالت میفرمود
 فقط این امر رسالت ختم نبوت که منظر هدایت و رشادت و معدن کرامت و رحمت
 و مجمع شفاعت نبی آدم و چشمه نجات جمیع عالم میباشد بچنین امر متداول نمیفرمود و
 امر استخلاف هر چند که نظایر تعلق بذات خلیفه میدار و لکن تعلقش حقیقتاً نسبت به حق تعالی
 است بلکه خلافت سقوت علیه بحفظ خوره اسلام بالتمسک است خلافت آن اگر کقول
 از اقوال قوم امر متزل قرار و هم فلا محاله تخصیص فی بعضی اشخاص و در بعضی در آن ظاهر
 است و عدم تبلیغ مفید یا مضر بهمان شخص واحد متعلق خواهد شد پس مفاد ما بلغت رسالت
 که مستلزم جبط اعمال تمام معارض و اثرات ناس تا یوم قیام میشود مخالفت صریح حکم محکم
 از ائمه و زری آخری میباشد و بهو خلفت بالوافق و جبط اعمال است از فقدان امر رسالت
 میسرین است که عبادت و طاعت بلا هدایت نمیسر و رسول داد بود و الی النجات
 می توان گردید سابقاً آنکه عنوان بیان این آیه متمم ایشان تو سیدانی که مقتضی امثال امر آیم
 بود پس درین باب آنچه مخش و غیره آورده اند می بایست که هر یک از بچنین باشد
 که در عدم امثال آنها تمسک شدید گردد و نزول آیه مکرر واقع نشد خلاصه در امر خاص
 وارد است اما در دیگر امور همه که امثال آنها لایس و عدم آنها و حیدر بود بوجوب
 عواقب ضیق صدر رسالت و عدم ورود و وعده عصمت که آنهم شدت بنظم ورود
 ما قبل برترتبه واحد است چگونه متمثل بهما گردیدند یا بحال خود باقی ماندند اگر گویند که بجا

باسے خود بیان آمدند پس معلوم شد کہ محتاج نزول این وعید نبودند اگر در انجا در وقت فرض
 نام لامحالہ خلافت مقتضای مقام بلکہ منع شمس غیر مضموعہ نایبے شود و بہ خلافت بالوفای
 و اگر بہ دستور باقی امور مانند حیف است کہ ختم الرسل اسور ضروریہ را واگذاشت و او مقام
 چرا مکرر تہا کبیرہ پرواخت حالانکہ آیہ املت لکم و نیکم مطبل این شق ثانوی است و سیکو حکم چلیو
 نزول این آیه آخر زمان رسالت ظاہر میشود و در نہ معنی بجا بلنت رسالتہ کہ نفی شے بعد
 وجود شے میشود نہ متحقق نخواہد شد پس این وجوہ در دفع تاویلات و قسح متوسمات مرویہ سطور
 بوجہ اجمال شارت کافی و کفایت شافے و تدقیق صافے و تحقیق وافی است اظہار
 توضیح واضح و تصریح لایق و طاعت مانعوا و شتاعت ماحکوا بعنوان آخر حوالہ تسلیم است
 مخفی نامد کہ قول زنی شے کہ این آیت مفید بہ جمع ما انزل لیک و اتم تبلیغ جمیعہ کما امر تک فما بلقت
 رسالتہ اسے ماکلف من اوار الرسلات است بوجہ اتحاد شرط و جزا بعض بے معنی
 و بسبب خلاف بودن تہدید از امر واقع منافی اقتضای مقام عیاشد چہ این تہدید
 و وجہ وقتے نازل میشد کہ آنحضرت صلعم تبلیغ ما انزل لیک فرمودی حالانکہ تا این زمان تمام است
 با و امر نواہی مطوع و بحال و حرام مطاع و تہلیل بود نہ هیچ حکم در اصول یا فروع بعد ازین غیر فریضہ
 حجتہ و استخلاف وارد نشدہ پس چگونه میتواند کہ با وجود تبلیغ احکام سہلہ معنی اش جمیعہ
 ما انزل الیک گرفت شود و قرین عجب آنست کہ سالفہ و اہتمام در امر تہدید باین معنی کہ اگر
 نرسانیدی جمیع ما انزل الیک را پس نرسانید درین وقت آن چیز کہ مکلف با و در رسالت
 آن شدہ و بحال رکاکت و سفاہت بے معنی و لایفہ است کہ از صراحت مستغنی

است اگر حرف ماکه در ما انزل لیک و اوست منهد کپتے سے بود صیغہ و ما انزل ہی آتہ
بلکہ ما انزلت بصیغہ جمع نازل سے شد چنانکہ روایت منسوبہ ابن عباس جاعلہ فیہ انما
ما اوحی ان حضرت صلعم اور تبلیغ بیچ حکے و ہر ایک تین نفس عارض شدہ مگر در استخرا عنذیر و
دورین روایت ذکر آن بقولہ فضیلت بہ اور غا فخر بہین واقع است و اگر این **ما** یا **ما** محتمل
بمعنی امری از روایات علینی باشد فیاتی تکذیبہ و تاویلہ و روایت قولہ و بعضی ائمہ بر رسالات
انہم کہند تاویل بیچ ما انزل لیک است چنانکہ ما انزل الیہ جمع ما انزل الیہ بنوعہم خصوصاً و در و اول
شروع و احد از رسالت ہم پیشو و خلاف ثانی و این مخطوبہ بمعنی است کہ اگر بیچ احکام رسالت
لا محالہ است تا انزل لیک است سمرے از دین مانی ظل انکین غیر واقع است و تاویل
سعیب و وعید تعذیب در حال تعریہ تبلیغ مستحسن بود و **ما** صورت اینچنین کلام از یک
السلام خلاف تقدیمات مقام سے باشد زیرا کہ آنحضرت صلعم بر روایت بخاری حکم و ضوقبل
نزول آیہ وضو چارے فرمودہ بود و صاحب اتقان حسدین آیات در نوع ثانی عشر از
ما تاخر نزول عن حکم شمار نمودہ پس ہر گاہ کہ اہتمام در نفاذ احکام چنین بود کہ قبل نزول
باست بر سا بس کتم رسالات را و ہی باقی نیست اما فی ما تاخر حکم عن نزول غیر متعلق از
باب است زیرا کہ درین نوع حکم اخذ زکوٰۃ و نزول آیہ زکوٰۃ و انتثال جہا و اوس نہ آگوشل
تاخر قیہ آیہ زکوٰۃ ہم غیب بہمانندہ باشد بلکہ صرف حکم اخذ زکوٰۃ متاخر از نزول و تبلیغ مانند
بود کما قال ابن اعمار قد ذکر الہ الزکوٰۃ فی السور المکیات کثیر القصیحا الی ان قال حتی تنزل
الصلوٰۃ و الزکوٰۃ و سایر الشرائع و لم تؤخذ الزکوٰۃ الا بالبدینۃ انتہی ازین روایت ظاہر است

که آیه زکوة نازل شده تا آنکه مردمان کثرت را در مسراحت و تعریفین را در یافتند اما اجزای
حکم اخذ متاخر مانده تا آنجا که آنحضرت صلعم نیک میدانست که قوله تعالی یومئذ یصدرون الناس
اشتاتاً تالیة و اعمالهم فی سبیل شیغال ذرة خیر بیره و من یعمل شیغال ذرة شکره تمام حق
و هر امر صدق است و آنحضرت در نجات امته احرص است و بداند که او تمام حرصش
گفته بانه قال لقد جاءکم رسول من نفسکم عزیز علیہ ما نعتمکم حریم علیکم بالموئین روف رحیم
پس چگونه میشد که آنحضرت با وصف حرص نجات است و از جان هزار و ستره فانی شدن در
تبلیغ ما انزل الیه بلا عوائض و موانع مساهلت کردی مگر آنکه مانعی داشتی قتل نفس چنانکه
مخشع نقلاً معترف آن شده است و الباقی سیاقی اما در مرویات معنی میگویم که در جمیع
روایاتش غیر امام باقر العلوم و مقاتل حسن بصری دیگر نام از اسما و روایات مذکور نیست
اما مقاتل از کتاب تقریب سه تا در یافت شده اند اگر این را وی ابن سلیمان است
فقال له العسقلانی کذبوه و هجره و رے بالتجیم و اگر ابن حبان است فقال له الازوکی
ان الوکیع کذب و اگر ابن بشیر است هر چند آیه عندهم مقبول است اما در تعریف مقبول
در کتب رجال مقرر است من لیس له من الحدیث الا القلیل و هر کلام مقبول بنظنون
بحدیث و خبر میشو و اما حسن بصری آنست که صاحب تقریب در حشر به اش نوشته ثقه فقیه
فاضل مشهور و کان یرسل کثیراً و یرسل قال البرکان یروے عن جماعة لم یسمع منهم
فی تجوز و یقول حدیثنا و خطبنا یعنی قوم ما لذین حدیثوا و خطبوا بالبصرة حالاً لعل و ضحوا
احوال انحنین رجال که روایت ایشان بنظنون بحدیث نبود و قلیل الروایة بودند و

در اخرج روایات ارسال و تدلیس شیوہ خودشان دارند و بلا استماع مرویات حدیثنا
 و خطبنا گویند آیا روایات آنها بازا سے خبر صدق اثر امام محمد باقر فریہ سمعیہ کہ در شان
 و حدیث اقلین بر آتسک امته وارواست لائق نقل و خرج یا شامل مختلفات تو
 و اسے بر آن کسانیکہ از روایت سلسلہ الذہب مرویات اینچنین رجال مدلسین و ارسال
 را فائق و مرجع شمارند و بر حدیث اہلبیت نبی از بدسات محبت آرند الان زیادہ از ان
 ضرورت ابطال مہلات رواۃ ضعیف و مرویات بغضار ماندہ آنا بنا بر دفع او ہام نام
 تکذیب ہمہ مرویات بالاستیعات ینہائم اما روایت مقاتل بچند وجہ مجروح و مقذوح است
 اولاً از روایت او ظاہر است کہ آنحضرت صلعم دعوت اسلام فرقتہ یہود را بکرات و مرآت
 فرمودہ و درین سبب بالغہ تمام نمودہ و بر طبق استہزای یہود سکوت و زریدین مخالف
 سیاق کلام آریہ کریم است کہ ما نزل الیہ تا و رو این آریہ غیر مبلغ بدون از ان ظاہر و
 درینجا سکوت بعد تبلیغ معارض و متضاد ان واقع شدہ ثانیاً عدم دعوت یک فرقتہ
 موجب فقدان کل رسالہ قاطبہ نمے شود چہ اکثر فرق مشرکین از بلاد ہند و روم
 و چین و امریکہ و جزائر بحر از دعوت اسلام محروم ماندہ اند ثالثاً واقع استہزار یہود
 از کتب معتبر ثابت نشدہ بلکہ خشیت و فرار نبی قرظیہ و غیر ہم واستیصال قبائل یہود
 از شرب متواتر است اللہ صاحب مدارج النبوت بعد ذکر قسمت غنیمت غزوہ بدر کہ
 از روضہ الاحباب طعن بر شرکان و یہود بر صاحب مقام محمودین نقل میکند گفتند کہ
 محمد و اصحاب سے ماہ حرام را حلال ساختہ و بخون ریختن و تاراج کردن در شہر حرام

ایہ ماہیا الرسول بلغ

امر کرد و دستک حرمت نمود پس آنحضرت حکم اموال و اسیران را موقوف داشت فرمود هیچ
 آفریده در آن تصرف نکند الی ان نقل تا این آیت نازل شد یسئلونک عن الشهر الحرام
 الذی واین واقعہ متعلق از یہ است هزار است و اتم هزار را با خوف قتل و ضمان عصمت مناسبت
 پس تاویل مقال بیچ ربطے باسیاق آیه نداد و اما روایت ضعیفہ زینشے کہ این آیه بعد
 یوم احد نازل شدہ منافی با سخن نیدارد چه واقعہ غدیر ہم یوم احد است و اگر بعد
 مستند مراد است پس مفاہم ابلاغت رسالتہ درست نموشود زیرا کہ بیچ امرے قرب
 او ان احد بیان نیاید کہ آنحضرت صلعم در تبلیغش تنفیذ فرمودہ و بعد تمہید اتمثال
 فرمود نبویکے اتمثالش قابل ضمان عصمت بودہ بچرا نگہ فرار صحابہ از جنگ احد و حجاب و لباس
 ایشان در آن زمان حادث شدہ بود زیرا کہ قبل ازین در بدر نوبت دارو گیر از تقریر
 قریش و صحابہ رسول نرسیدہ بود چنانچہ شاعرے بدل بلح امنائے حضرت لم یزل احباب
 رفیع باؤل درین واقعہ میفرماید **سے** چو در غزوہ بدر رفتافتد بہر اعدا طغر بے تعب بافتند
 نشد در وفاق و نفاق امتیاز بہ **در** ان شد ز بانہما سے مردم دراز بہ زینے کہ یکدہ
 در دل بنود بہ زبان سخنور در آنہما کشود بہ ہمہ لاف صدق صفائے زوند بہ لیس
 حرف پاوریہوایے زوند بہ کہ کردیم با خصم در راہ دین بہ **در** ان نگرکہ ما چنان چوین
 خدا یکدہ در علم او نیست شک بہ زکوہ احد ساخت سنگ محک بہ کہ کردہ **در**
 دلیران عیان بہ شود کوتہ از لاف بجا زبان بہ چو گردید از زمان آشکار بہ **در** خبر
 با کسے آن عیار بہ **در** خلق محمدی صلعم مقتضے تالیف قلوب مانان حدیث العریض

بوده پس عجب نمی خیزد که آنحضرت صلعم آیه وعیدیه یا ایها الذین آمنوا الذین

کفر و از حقاقت اولو هم الا و بارون یولم یومئذ و بروالی ان قال فقد بار غضب من ان

و ما و اجم بر حضرات مفروضین راشدین نخواهند باشد لاکرین خلیق اشتباه ضعیف صورت

خمان سبب محل بیاشد و اگر مراد از بعد یوم احد تا و بیلات ضعیف یعنی باشد که بلفظ قلیل

نموده در حق عینی بن حدین و در امر جدا و در حق زینب حج پیش ام المومنین یا در حق امها

مومنین یا حقوق سلیم نیاتی بیانها اما آنچه ثعلب از معسن روایت نموده که فرمود

که بعضی الحد الراوی از همه روایات افضلیت و رسوائی دارد و اما بعضی ایها هم میفرماید

که در زمان بعثت رسالت و پیغمبری و او ان و در حکم نبوت بحضرت نبوت یا بر کرمی

نازل شده در آنوقت که ام ما انزل الیه بوده که در حد تم تبلیغ آنرا پس رسالت

فرموده مگر آنکه گفته شود که بعثت بر اساس تبلیغ همین ما انزل الیه است پس مفاو

آن معارض ما نحن فیئکه شود لاکرین قوله کان میا بقریش و الیه و و النقداری لای

میکند که امر مذکور مقابل جمع ایشان باشد خواهیم گفت که قول و فعل رسول و چشم منکرین

یکسان خلش کمان بوده منافقین همیشه در حد طلوع بلام و شمانت و الزام غیر الانام حجیم

اقوال و افعال منہک سے مانند چنانچه صاحب الل و نخل در مقدمه را ایه میفرماید

و المنافقون یجادعون فیظہرون الاسد نام و یطیون بالنفاق و انما یطہر لقا تم فی کل وقت

بالاعراض علی حرکات و سکنا ته صلعم استی بقدر لطا حبه و هر گاه حال سلمانان چنین

باشد که هر وقت بر حرکات و سکنا ت خواجہ کائنات معترض سے شدند احوال

معاندین دین در طعن و شماتت خیر المسلمین چه قدر بالاتر ازین بنوّه باشد و این شیوه
 بقولہ فی کل وقت در ہر زمان پیش سے آدما گا ہر آنحضرت از تبلیغ رسالتہ ضیق صدر
 نفرمود و مگر درین مقام پس این امر ضرور ہتم باشان یافت میشود بدین منہ رجوع مفا
 روایت حسن نیز لواقعہ غدیر بیاشد و چونکہ درین روایت ذکر ضیق نفس منقول است
 و جائے واقع شدہ مگر در واقعہ غدیر چنانکہ مے آید فلذا ہرم تا و بلیش ہین مقام با حسن مرام
 صحیح میشود و روایات ضعیفہ در حق عیینہ بن حصین و فقراء اہل الصفا چندان وقعت ندارد و الفا
 گذشت کہ عدم دعوت بعض نخل رسالت نخواہد شد و از عیینہ بن حصین پیچ بر نیاید مگر آنکہ بہر امر
 خویش بر بنو تمیم رسید و خانہ ہای ایشان خالی یافتہ دست بگارت کشاد و چند انقار ضعف اس
 در سب دی گرفتہ بدینہ ہر اجبت کرد آنحضرت صلعم بر التحا و در خواست نبی تمیم اساکرا و اراہ
 و عطا یا بخشیدہ امتبار و جلال تا و محدث مدارج النبوة در وقائع سال نہم از ہجرت نوشتہ
 است کہ در حدیث عائشہ آمدہ است کہ عیینہ بن حصین استیذان کرد ہر آن حضرت فرمود ان
 کسبیدا ورا کہ دید کہ بد مروت است و بعد از ان نقل میفرماید کہ یک بار عیینہ بن حصین
 بوساطت جنز بن قیس بر عمر فرورد آمد و گفت نمیدہی تو اسے پ خطاب اعطانی و حکم نحو
 کنی بعدل پس در چشم آمد عمر خواست کہ بگند لوکے چہ پس خواند جنز بن قیس بر آید ہر
 خدا عفو و امر بالمعروف و اعراض الحماہلین و گفت یا امیر المؤمنین این شخص از جاہلان است
 مجال شناعت قائلین مجبولین باید نگرست کہ آیتہم بالسلک و در حق کہ پیوند سندانکہ
 پیغمبر خدا ویرا ہر دے گفتہ و بدے او تا بعد از خلافت ہمدیہ سر آ کردہ و بعد تبلیغ در حق و عیب

اعمال خلفا ثلاثه و عشره سبشره و ابل بدر و اصحاب بعیت تجره را یا خطر نذرند اگر
در حق اینچنین منافق یا انزال لیک مراد از اهلما رنفاق و س بود که غیر از ان وجه ارتباً
بشان ویشانش پیدا نمیشود مخالف اهتمام کتم اسماء منافقین خواهد گردید قال الله تعالی
و تبارک و لو نشاء لارسیا کم فلعرفتم سبیا هم و لکن فتنتم فی حق القول و الله لعالمکم
و حدیفه بن الیمان همین وجه موجب همان صاحب سزار رسول سنان بوده و بالفرض مگر در حق
روایت مذکور شده که آنحضرت اعلان نفاق عینی فرموده در روایت عائشه در تخلیه است ازین
موضوع فقر اهل صفه نظر باید نمود که در انهم مر سے بود که آنحضرت را وجه دلشکی بوده و عدم تبلیغ
بجای ایشان موجب سالت شده بلکه اکثر چنین صورت با انبیا و رسولین مورد تسلیم
و اعانت خالق البری گردیده اند اما روایت در تاویل مبرها و خیل جمع بلکه صورت استحقاق
است ای آنحضرت صلعم بر آیه عرض المؤمنین علی القتال و قاتلوا المشرکین علی ما یوروا
بود و با وجود شاکهت که است صحابه در غزواتی و درنگ مینمودن تنها قصد همان
چنانکه در احد واقع شد نمیفرمود و در صل فرات صحابه حضرت ایاد و جها و قیام نمیکرد
که ام غزوه بوده که آنحضرت بطریق صد و حکم افشا و لغاذه نموده و درین آیه قوله و الله
یعصمکم من الناس و المالت بر خوف خاصه براس آنحضرت صلعم نماید درین تقدیر
خشیت آنحضرت از فعل جها و تباور می شود و در بعضی کلام الله سن الکفار و ارسو شدین
قاحت و صفاقت و فطاعت این روایت زیاده از ان است که تجریر آید و باز میگویم
که که است منافقین در جمله غزوات و سب نامعی مانده است تخصیص و حامل در وقت نام بود

از واقعات است و وقوع خوت جناب رسالت مآب با وجود کراهت مستمره ایشان
 در وقت خاص و عدم حث علی الجهاد رسول امجاد در وقت خاص در حالیکه حکم جبار و گامی
 مشوخ نشده است بخدمت آنجناب صلعم خالی از نتمت فاش نمی باشد و قوله ان المشائیر
 کرهوه و کرهه ایها بعضا المؤمنین مخرج کراهت صحابه از کارزار است و بسا ما و حبه شیت
 پیغمبر از کراهت ایشان امر تبلیغ ما انزل الیه ازین واقعه پیداسته شود و تحریرین
 و ترغیب جبار از بدر اولی تا تجزیه حیش سابقه همه کراهات صحابه بتاکید اکید دوم
 در ایام شدید از ختم رسالت استوار تا اثر راست چنانچه در غزوه بدر حضرتان شخین
 و بعضی دیگر اصحاب رسول الثقلین حسین اتفاقاً جوش طفسین از حیث و کثرت و کثرت
 بخوف جرح و ریش خویش بر خود میلرزیدند و مضمون او سب است و ربک قتلت
 اناها صنا قاعدون کاره و مکر همه عن الحرب لی الحرب قاصد تخلف بلا تلف شد

وقال الله تعالی کما اخرجک و ربک من بیتک بالحق و ان فریقاً من المؤمنین
 لکارهون اما رسالتنا صلعم هیچ استمالت خاطر شان نخواست و حکم حکم حث علی الجهاد
 می نمود کلام الهی هدایت دعوی است بانه قال وانی مومکم بالفت من الملائیکه
 مرفوعین الیه و بعد غزوه احد حکم آیه و لا تنوا فی ابتغار القوم ان تکون الیالمون فانتم
 یالمون الایه آنحضرت هیچ ضیق النفس زجر احتیاجی مجاهدین و کراهت منافقین
 نفرموده تبلیغ امر جبار غزوه حمراء الاسد فرمود نفس نفیس شریف برود پیغمبر
 در دیگر غزوات همین اتهام خیر الانام با وجود کراهت تمام عراض الناس در تحریرین غزوات

وسریات از کتب سیر واضح میشود اما تاویل آیہ در امر زینب و عمر حبش بملاست

لفظ خشیت لغت نمیرساند چه در امر زینب و آنچه فی نفسک ما الله مبدیہ و تحشی التار

والد احق ان تحشا و اروشده است و درین امر از نحو اسے کلام نبی خشیت عن الناس

مسنطے گرد و دور ما نحن فیہ بمنطوق مرام ضمان عصمت بروحی است کہ نبی از خشیت

کہ حقیقہ محل خشیت بودہ و اروشده ثانیاً در آیہ بموجب حدیث امر بتبلیغ مذکور است و

امام المؤمنین ما الله مبدیہ و اروشده است و بیجا بون بعید مثالاً و آیہ تبلیغ مسابقت

از آنحضرت متفق علیست در امر زینب بیچ توقف بمیان نیاید چه اہل سیر و اخبار

و مفسرین صداقت شعار روایت کرده اند ہر گاہ زید شوہر اول زینب بنت جحش

سبب تنزخونی و سے تنفر از ان گشت و از ان حضرت صلعم اجازت طلاق طلبید

آنحضرت صلعم اورا منع فرمود چنانچہ آیہ اذ تقول للذی انعم اللہ علیہ و النعمت علیہ امسک

علیک زوجک و اتق اللہ مصدق انت و انکہ کہ زید من قبل نفس اور اطلاق نہ

داد آنحضرت بعد القضا سے عدۃ و سے بیچ مدت در خطبہ کردن مسابقت فرمود و

بواسطہ ہمین زید خواستگاری اش نمود و قولہ تعالی درین آیہ و انکم تفعل باخطبہ منک

کردن مرتبطے شووچہ زمانے بعد القضا سے عدۃ است و انک شیدہ بود کہ علی الفو

بذالسا طرسم جاہلیت و عن اہل ضلالت خطبہ عقد فرمود و آیہ ام مبلغ و امر زینب

ام المؤمنین خیلے مستعد و نامر لوط و امی نماید زیرا کہ صاحب روضۃ الاحباب از انس

و عایشہ ام المؤمنین روایت کرده است کہ آنحضرت صلعم از قرآن آیہ اذ تقول للذی انعم اللہ علیہ

با همان حدیثی که در پیش از این بیان داشتیم را در فرض ما که این حکایت باقی است
در آنحضرت قبل از آنکه آیه ای که در حدیث خود بین فرموده بود و هر گاه که بنا بر روی
حکایت در آنحضرت نمی میداشت مفاد آن از جمله حکایت قول میسر است در احکام رسالت
و پیمان داشتن حال خودش چگونه در تبلیغ رساله مشتمل خواهد گردید علاوه بر این مفاد این
دلالت میکند که آنحضرت صلعم بنا بر شفقت و رحمت زید را از طلاق داد و منع فرمود و در وقت
زودیت آینده را که علم نبوت میداشت منحنی داشت و در آن هنگام ضرورت آنرا زید
که تو طلاق خواهی داد و بعد از عدة بلوی خطبه خواهم نمود بخوف آنکه عقد زن ربیب مخالف
رسم جاهلیت بود و سبب آنکه درین زمان مردمان حدیث العهد بالجایزیه قبل از وقت عقد بر کف
و بعد از عقد چاره نخواهند یافت یا خاسر آید که میباید تا آنکه یکی همان عصمت مطلقه مردمان
بتعتم است و در آیه زینب الی الان عصمت از زبان رضای و بیود و طعنه زن موجود حال
شده است سادسا از آیه و او تقول انطباق تاکید اعلان و اسلام و اظهار ظاهر
سنة شود و مفاد رسالت دلالت میکند که ما آنرا یکی از جمله احکام قابل تبلیغ
بود سابعاً اخفاء امر زینب قبل از زمان طلاق و مسدود عجزی ندارد و آنچه منقبت
میداشت درین از زمان از اظهار فرمودن عسلم و حی بود که او نعم چنین و چنین
خواهد نمود پس این اعلام از جمله احکام رسالت چگونه است که بدانها تعلیف رساند
مصدق آید و همچنین حال مسلم توفیق تاویل بشان جمله دیگر از دلج بنی است
فست بر اما تاویل در حقوق مسلمین بعد تبلیغ آیات مستفاده و بالوالدین است اما

و ذی القربی و القیامی و المساکین و قولوا للناس حسنا و قتی موقوف میگردید کہ قبل از
نزول آیہ حقوق مسلمین مختلف از حال پودہ باشند و انگاہ کہ قبل و بعد یکسان مانده پس
و جب عدم تبلیغ فہم نے آید لکن انیکہ گفتہ شود کہ آنحضرت در مرض الموت مہاجرین و
را وصیت فرمودہ بود کہ یا یکدیگر نکوئی کنید و فرمود کہ ہر جان امور باذن خداوند است
بر شہرون امر سے شمارا باستعمال آن و بانصاف ہو کہ بعد از من جماعتی را بر شہان اشیار خواہند کرد
شہان صبر کنید ہذا شخص ماروی صاحب روضۃ الاحباب و ما عداہی ذلک میگویم کہ اہتمام
این تبلیغ مطلقے نہایت حقوق مسلمین بودہ حالانکہ بروایت قوم حضرت عمر حقوق مسلمین مقرر
کردہ چنانکہ محدث ابن جوزی در اخبار و سیرت عمر نقل کردہ است استشارۃ الصحابہ

بین یبد فی التسم و الفریضہ قالوا ابدیہ منفسک فقال بل ابدیہ بال رسول لدو ذوی قرابتہ
خبر بالعباس و رواہ فرض لہ اشئ عشرہ القاتم فرض لزوجات رسول اللہ لکل واحد عشرۃ
الاف و فضل عایشہ علیہن بالغین ثم فرض للمہاجرین انہم اگر حقوق مسلمین در عہد ختم المرسلین باقی
آیہ ما نحن فیہ صرح و بین باہتم و الیقین میگردید ضرورت تغیر و اسرار و یقین نمیدوہ بلکہ تغیر
و سببہ عاصی و سبب عسے شدی و باتفاق اہل سیر مثل تاریخ اختلاف سبب فرض
القرآن حضرت عمر میباشند کہ تانی روضۃ الاحباب صریح کہ نما طبعین و وصیت خلافت
کردند اما در بیان این حقوق و جب نسبت نمیداشتند این وصیت و حجت
الوداع او انہ مودہ دورین باب آیتہ از قرآن ہم مؤید سے نیست کہ آنرا مانع
الیک قیاس نما نم پس این ہم تاویلات بچوہما کہ در دعوت یہود و یاد حق

عینه بن حصین و فقر اهل صفرا در جهاد و یاد و امر زینب یا دیگر امهات المؤمنین یا در قول
 مسلمین درست باشد مقابل وزن و قدر رسالت ختمی نبوت هیچ نیست و اما در جرم و قصاص
 محض قیاس و عرض الناس است زیرا که مساہلت و مکث در امتیان حد از رسول بموجب سبب
 خوف درین واقعہ یافت نمی شود حکم جرم در سال خیم از هجرت برین پنج مذکور است
 که بر طبق وقوع زنا در قبیله بود و احبار ایشان تغییر حکم جرم خواستند و چهل تازیانه
 بجای جرم ظاهر ساختند آنحضرت صلعم در محن مسجدانی و زانیہ را سنگسار کنانید پس پنج
 مساہلت بوقوع نہ انجامید بلکه اجیای شریعت و اطهار مایه کفجه بچنین هدایت آنحضرت
 حالی فرمودند که منم آن رسول ام کہ زندہ میکنم حکم خدا سے را ہر گاہ کہ دیگر آن محققینمانند
 پس این آیه نازل شد یا اہل الکتاب قد جاہلکم رسول ربکم لکم کثیرا مما کنتم تحفون من الکتاب
 و یعفو عن کثیرا رباب نظر چشم تامل درین حکم جرم بنگرند کہ قولہ لعمریقین لکم وقولہ ما کنتم تحفون
 متنافض ارتباط تاویل جرم و قصاص بایہ تسلیح چه قدر بہت درینجا ظاہر کردن امر جرم
 بفعل سنگساری از آنحضرت واضح است و اخصای بیود منصوص است و فی ما نحن فیہ مساہلت
 پیغمبر مروی است پس کجا این احیاء احکام خیر الانام و کجا احتفاء آن فرقہ بدنام کہ بمنہا تبار و درینجا
 مجاہد تخیلات و اتهامات و اعیہ این جوزی برگشته شدہ و این چه قدر وقاحت منطبقین عالم باشد
 کہ با وجود شہادت تبارن بینہ و مساہلت بدہیہ سیاق آید از تاویل معنی ہر چه بخوانند
 می سر آمد حالانکہ خوف و خشیت و ضرورت ضمان عصمت و مساہلت و امر تبلیغ تمدید نہ در امر
 وارد است نہ در حکم یافت میشود بلکہ دلائل ایہا الرسول لا یخونک و در ثانی مخاطباً باہل کتاب

کلمه محزون وارد است که بر تفسیر نبی و ائمه و غیره کتاب مذکور است
 هیچ تنهید ازین تسلیم مغلوط نیست بلکه قوله تعالی **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** حضرت
 در انظار حق و انتقال امری باشد و از آنجا که **فَانِ جَاوِزٌ فَاعْلَمْ** نیز در این
 تعرض عنتم فلن یضروک شیئا وان حکمت فاعلم نیز بالقطر در هر دو قضیه رحم و قصاص
 است اکنون بعد از قلم الموت روایات متخیلات از حدیث امام باقر العلوم
 مفهوم می شود صاحب نظران از سه اصناف به بینند که بازای رسالت
 مفاد روایت البتة موزون می شود بدلیل قوله تعالی **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**
 فی القربی زیرا که اجر سوودت اهل بیت نبوت بظاہر سیاق استثناء امر رسالت
 است پس بنا بر همین توفیق امر خلافت را در اهل بیت بنو سید محمد رسالت
 برگردانیده حتی که این فرد کامل خلافت که از جمله افراد ماجرا البتہ است اگر غیر مبلغ مانی
 باقی افرادش کالعدم گردید پس این حقوق اهل بیت نبوی است و پس که امر رسالت مقابل
 آن مذکور نشود و قدر در قیاس از هر دو عالم بیرون است قال الله **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**
 الا علی الله پس هر قدر که اطلاق اجر بظاہر سیاق است بازای حقوق سوودت و خلافت
 اهل بیت رسالت است نه در حق کافر است که مقابل ایشان **فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ** است
 تا نزل شده پس آن دانسته که نیز سیاق آیه مفاد تا نزل الیک امر استخلاف جناب
 است که سوودت آنجناب اولاد و الاطیاب بظاہر سیاق بازای رسالت و امر رسالت
 است و عدم تسلیغ این حق اهل بیت مستقر رسالت است **فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ**

بر فرزند و پسر آنکس پند زندهش بسوزد - و هر گاه که صلی در عمدة القاری معترف بر روایت امام
 باقر العلوم ذریعة رسول قیوم گردیده که آنجناب میفرماید که آیه بلغ ما انزل الیک تا آخر خم
 در خلافت جناب مسرور شده است بعد ازین اهل حق را هیچ ضرورت تحقیق نمانده که
 و الفضل با شهادت به الاحد - پس استخلاف غدیر خم بنا بر توفیق آیه کریمه کفر مرجع از کفر
 جمیع رسالات بر آمد و چنانچه غیر حق اهل بیت در عالم بازاس رسالت موازنه نمیشود و محال
 مطابقت مفاد آیه بلغ تا بعد از آنکه سن التماس با واقع استخلاف و الایمان باید دید که
 درین آیه چندین فوائد مذکور است که ما بهت علیها اتفاقاً و ضرورتاً ملاحظاً اعادۀ بعضی قوا
 من ینمایم اولاً ما انزل الیک غیر بلغ تا زمان نزول این آیه مانده بود ثانیاً انتشارش
 حین القول و من حیث الفعل مے بایستی نه آنکه مخفی بفعال آرد و ظاهر نکنند یا آنکه
 گویند و عمل نیارند چنانچه تحقق امثال بالقول و بالفعل من حیث الجمع ازان ظاهر مے شود
 بوجه آنکه قوله بلغ دلالت ینماید که حکم رسانیدن ما انزل الیک است و این بعلق بقول ارد
 و قوله وانتم تفعل دلالت میکند که منطوق کلام بفعال آورون و هم قول تنضمین آنست
 پس تحقق بجم و وجوب من حیث الجمع میتواند شد ثالثاً همین نزول آیه در او آخر عهد
 رسالت بوده ورنه معنی فمالیقت رسالت مابین عهد رسالت که بعضی احکام نازل
 شدند و بعضی دار و نگر و پدیدند و نوبت تمام رسالت تمامه بهم نرسیده معنی رسالت صحیح
 نخواهد شد لهذا وقت ورود و بعد تحقق رسالات مے باید را لجام غیر بلغ تمام باشند
 ظاهر مے شود که تعلق آن بالعموم از جمیع افراد است بودنه بالخصوص شخص واحد یا باشامل

معذور ورنہ تمدید عدم تبلیغ کل رسالت در امر جزئی بمقابل حجت اشخاص
 چنانکہ صحت این معنی در صد گذشت نبخشی نمے تواند شد کہ مبلغ را
 غیر مبلغ گفتن نے سنو و گروقتی کہ امر متعلق بعامہ ناس بود و بعضی با ایشان
 برسد و باز بماند خاص بفعل آوردن ما انزل الیہ مورث یوحشیت و خوف از برہم
 اسلام و قتل نفس اللہ نام بودہ اما وجہ موجب غیر مبلغ بودن ما انزل الیک اتفاق شد
 کہ سائر شرائع قبل از ہجرت مبین شدہ بود روایت اتقان قد ذکر الہ الزکوٰۃ فی السور
 الکہیات کثیراً تصریحاً و تعریضاً الی ان قال حتی تقرض الصلوٰۃ و الزکوٰۃ و سائر الشرائع
 شاہدین مدعا است بجز انکہ استخلاف تا آن زمان من حیث الجمیع بالقول و الفعل بمیان
 نیامدہ بود اما قائمہ ثانیہ کہ متشاکس من حیث القول و الفعل است در بیع تا ویلے کہ
 روایات قوم مذکور است منطبق نے شود مگر در عندیر خم استخلاف قولے بقولہ صلعم
 من کنت مولاه فعلی مولاه و فعل بدین حیثیت کہ رسالت اب جناب امیر را خلیفہ خود
 ساخت و بر غیر آن جناب را اقتدیر داشت کہ سفیدے فعل مبارکش نمایان شدہ
 و ہمہ حاضرین نگریستند کہ این استخلاف بحق جناب امیر است فایذہ در برداشتن و نمون
 اتمام حجت بر آن کسانے میباشد کہ بگویند کہ مانے شناسیم خلیفہ را بلکہ صد رسول اللہ
 پیشیدیم کہ خلافت بجے سپردہ یا انکہ بگویند نامش منی دانیم و نشنیدیم مگر دیدے
 شناسیم و شواہد بلا برون بر غیر و مناسیان کردن جناب امیر را بر اشنا سائیدن مردمان
 از روایات غیر واحد ثابتے شود مناسب مقام پیشے را از آنجا نقل مییائیم اولاً

خود یعنی در عهد القاری بروایت امام ابو جعفر آورده فلما نزلت هذه الآية اخذ بيدي علي بن ابي طالب
 وقال من كنت مولاه كما مضت ثانياً ويكره الحديثين فجاروا ثم كتب رسول الله ابو بكر بن ابي شبيب بن
 راهويه كما في اكثر العمال وابن ماجه ورسن و امام احمد بن حنبل و ابن ابي عمير و ابن عساق و ابن
 بن ارقم و نسائي و رخصه الحسن بن ابي حنبل عامر بن واثقه و در استمارة القتل کرده اند که يوم غدير
 رسول تدبير فرمود و الله تعلمون ان اول لکل مؤمن قالوا بلى فاحذ بيدي و قال من كنت
 مولاه فعلى مولاه الحديث این جمله ام اخبار عبارت فاحذ بيدي در روایت خود و
 بالاتفاق آورده اند و البته سیاقی فی موضع پس مطابقت سے باید دید که امثال مفاد بلغ
 و تفعل چگونه در بین استخلاف غدیر حتم واقع شد و بدیگر تا ویلات قوم دیکه از ان خمیسین
 مطابقت امثال باین آیه با وجود اهتمام تلخیص سینه پدیده اما فائده ثالثه که این آیه در او اخیر
 رسالت نازل شده علاوه اقتضا سے سیاق و سباق آیه که مکرراً بمعرض بیان گذشت از
 مرویات خاصه و عامه بلا تکان ثابت است اما روایات خاصه یانی ندارد که بافتاق و
 اجماع متواتر است که در غدیر خم در امر استخلاف جناب امیر نازل شده است و این محتاج
 استدلال نیست اما مرویات عامه سے باید دید حافظ سیوطی در تفسیر در منشور از ابن
 ابی حاتم و ابن مردویه و ابن جریر عن ابی سعید الخدری و ابو بکر شیب از می در کتاب التزیل
 من القرآن مسند علی عن ابن عباس و ابن مردویه عن ابن سبئه و حافظ ابو نعیم الاصفهانی
 بروایت کتاب ما انزل من العتزل و ابو الحسن الواحدی در کتاب اسباب التزیل
 عن الحسن و السید ابو اسحاق السحکانی عن الحاكم عن ابن ابی عمیر در کتاب شواهد التزیل

فی قواعد التفضیل و امام خمیر رازی عن ابن عباس و البراء بن عازب و امام باقر العلو
 و تفسیر کبیر و محمد بن طلحہ القرطبی عن ابن سعید الخدری در کتاب مطالب السؤل و
 مزار محمد بن خثانی از عبد الرزاق الرستی صاحب تفسیر مطلق النوار التنزیل و رموز
 الکنوز عن ابن عباس و نظام الدین نیشاپوری عن ابی سعید الخدری در تفسیر غرائب
 القرآن و غرائب الفرقان و صاحب مہودہ القریب عن البراء بن عازب و ابن صبیح عن
 ابی سعید الخدری در فضول المہمہ و ہمین عینے در عمدہ القاری عن ابی سعید الخدری و عبد
 بن حمید و ابن جریر عن مجاہد کما فی در نشور مذکور و بدر عالم عن ابی سعید الخدری در تفسیر
 شامیہ و عطار اللہ محدث معروف بجمال الدین در کتاب اربعین عن ابن عباس ^{رضی اللہ}
 در کتاب توضیح الدلائل عن ابی جارد و عن ابن مسعود روایت کرده اند کہ ایہ یا ایہا الرسول
 بلغ ما نزل الیک الایہ و خم غدیر نازل شد آنحضرت صلعم دست علی بگرفت و فرمود
 من کنت مولاه فعلى مولاه الحدیث ہذا ترجمہ لفظ الامام الرازی ازین اخبار صد اقتضا
 اصل مدعا ثابت شدہ کہ این ایہ یوم غدیر نازل گردید و رسول خدا امتثال تبلیغ بالقول
 و ہم بالفعل فرمود اما فائدہ رابعہ کہ ما نزل الیک امر جلیل الشان است از مفاوید خود
 ظاہر است عیان را چه بیان کہ محتوی نص استخلاف بحق جناب امیر بطریق امتثال رسول
 حق صلعم است کما سیاتی بیانہ فی حدیث غدیر اما فائدہ خامس کہ در تبلیغ و بالفعل
 آورین استخلاف خوف فاض بود از شہادت شاید بے عدیل خداوند جلیل بقولہ و
 یصحک من استہاس ظاہر و باہر است ضرورت اثبات از رواہ نیست و بہر گاہ ثابت

شد که این آیه در خم غدیر نازل شد و بعضی آن کریم متضمن ضمان بالاتفاق وارو
 شده پس عارض شدن خوف بعد تبلیغ با انزال الیه بوده که آن استخلاف جناب امیر
 می باشد و صراحت این معنی از کتاب لعین عطاء الله محدث المعروف بحال الدین
 یوحنا حسین منی کرده بانه قال فرواه ابن عباس و لفظه قال لما أمر النبی ان یقوم یجلس
 ابی طالب المقام الذی قام به فالطلق النبی الی مکة فقال رایث الناس حدیثه العمد
 یخبر ومتی افعل بذرا یقولون صنع بذرا بن عمه ثم یضی حتى یقضی حجه الوداع ثم یرجع حتی اذا کان
 عند یرحم انزل الله عز وجل یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک لایه یقام منابه
 فتاوی الصلوة جامعة ثم قام واخذ بید علی فقال من کنت مولاه فاعلم مولاه انزلت
 روایت و نیز از مراد ابن مردویه در مناقب واضح میشود که خوف از کفار قریش و نفاق
 و بیود نبود بلکه آن حضرت صلعم خوف از یاران حدیث العمد بالجایله صیداشت
 از انما سیکر در تحلیل احرام حج تمتع حکم رسول را پس پشت انداخته جو نبشتر داد و بود
 و محدث عبدالحق در معذرت حج ایشان عذر حدیث العمد بالجایله عارض مشکوة
 نقل فرموده است و ازین مقام نیز لایح شده که کثرت منافقین در آن زمان بجره بود
 که آنحضرت با وجود جنوری فخلصیر خود را تنها بمقابله کثرت آنها بقوله متی فعل خوانده پس
 هر گاه ثابت گردید که بنا بر سیاق و سبب روایات اهل وفاق و اتفاق این آیه در عهد یرم نازل گشته
 و در اینجا تبلیغ حج حکم واقع نشده مگر آنکه رسالت تاسب در حال شدت تاسب تاسب سیرا
 بقیام بدل فرمود و مقدمه قافله که نزدیک حجه رسیده بود بر گروا سینه و غنیمت

استظار فرموده تا آنکه صحبت پیوسته که پختن اجماع مردمان که در غدیر خم واقع شده
بعد آن بر آنحضرت صلعم اتفاق نیفتاده چه آن محل اقامت سبب افتراق طرق قبائل عرب
بوده همایشان حکم آنحضرت متوقف گردیدند چنانچه فضل بن روزبهان در ابطال

الباطل تصریح آن نموده است بانه قال ان واقعه غدیر خم کان من صرح رسول الله

عام حجة الوداع وغدیر خم محل افتراق قبائل العرب وکان البنی عیلم انه آخر عمره و

انه لا یجتمع العرب بعد بذاعنه مثل هذا الاجتماع پس چون مردم بجایه خود قرار گرفتند

وحس و خاشاک محل اقامت آنحضرت رفته شد چه جای مرحد و منزل قوافل

نبود و از پالانها شتران بمهر مرتب گردید آنحضرت صلعم بالا رفته بر پاهای ایتاد

و جناب میر را بر پاهای بر پاهای کرد و خطبه بلیغه در نصب خلافت ولایت منقبت

خوانده و از جمله کلام آنحضرت صلعم که در آنوقت ادا فرمود روایت است که ابوالمشیم

التیمانی ابوایوب و عمار ریاسه و دوشه و تین نقل کرده اند که ما حاضر بودیم و از رسول

خدا شنیدیم و حرفاً بحرف از بر کردیم فرمود آنحضرت صلعم ایها الناس ان الله امر

ان انضیب لکم اماناً لیون و صلیکم و خلیفتی فی امتی و فی اهل بیتی من بعد الذی

فرزاد الله علی المؤمنین فی کتابه طاعة و امرکم فیہ بولایتی و صحبت ربی خشیة طعن

اهل النفاق و کذیم فاعذنی لا یلعنما اولیعدنیه ایها الناس ان الله امرکم فی کتابه

بالصلوة و قدیمتها لکم و فسرهما و الزکوة و الصوم و الیفیتها و فسرهما لکم و امرکم فی

کتابه بالولایت و انی اشهدکم ایها الناس انما خاصته بعلی بن ابی طالب الاوصیاء من ولدی

وولد اخی و وصی علی اولم محمد الحسن ثم حسین ثم تسعة من ولد اخی بن ابي قحافة الكتاب
 تهیروا علی الخوض الی الناس فی قتلکم منکم و ما کم بعدی و اولکم و هو اخی
 علی بن ابی طالب و هو فیکم بمنزلة قتلوه و نیکم و الطبعوه فی جمیع امورکم فان عنده جمیع
 ما علمت المدعو علی امرت الذن ان اعلمه آیه و اعلمکم انه عنده فاسکوه و تعلموا منه و من وین
 بعده و لا تعلموهم و لا تقدموهم و لا تخلفوهم عنهم فانهم مع الحق و الحق معهم لا یزالون و لا یزالون
 ازین کلام بلاغت نظام امامت و خلافت دوازده امام خاصه خلافت نبویه جناب امیر
 عالیقام با حسن مرام بخصوص حتمیه و محکمت جزیه که هر لفظ این خطبه نص قاطع و حکم ساطع
 است ثابت و تحقق است پس این آیه بنا بر امتثال استخلاف نازل شده و این لامحالہ انصوح
 الخلافه بیاید اما مخدوم شیخ صاحب نواقض لب بد چاره انکار نیافتن از خزان نزول
 این آیه در خم عنده یرتخیر شده جناب سالتاب به پیرایه طعن زدن فیه بر چه میخوابد
 دست از ایمان می شوید و نص کلام نافر جایش برین خلاصه مرام است لا یجوز مثل تلک
 المخالفه الصریحه مراراً من البنی بالنسبه الی المدائنه و هذا الجواب علی ما ذکر شیخنا الراجل
 و اعلم الراجل فی روضه الواعظین فی نزول حکم الخلافه بانہ نزل جبرئیل من عند الله
 الجلیل مراراً فی نصب الخلافه لایمیر المؤمنین و اعتذر البنی صلعم من بغض الصحابه کما
 فلما نزلت هذه الآیه ضمناً باعتبارها بالنسبه الی البنی صلعم علیاً بالخلافه انتت حاصل کلامه رحمه الله
 علی بن غنم غوی ندانست که ما نزل الیک منطوق کلام دلالت دارد که حکم قبل
 ازین نازل شده قول و انکم تفعل من غیر است که هنوز غیر مبلغ و غیر معمول بآنده و قوله فاما

رسالتہ سو سے معنی ہتھ دیا ہے و نزول ان قطع الصدور است و بلا صدور رسالت
 ہتھ دیا غیر واقع ہیشو و اگر این آید در غیب واقع عزیز فرض نہائیم تا ہم عمل این مخالفہ بصر و قطع
 الوور است و عجب است ازین بیجا کسرش کہ تاویل ما انزل الیک نہ نمود تا اینکه
 و انسستی کہ چگونہ مخالفہ معتبرہ را از تاویل خودش تہنیر میہ مینماید و حقیقت زبان و رازیش
 اشکارا میگردید و بیچ نفیہ کہ مقصود ازین مسابہت مجمل است کہ کنون رسالت بود کہ
 سنا فقین در دل پیدا زند کہ ان علیاً اذن لیکلیر استخلافش طعنہ زنند و استخفاف است
 نہایت تاہنگامی کہ غدر قوس و حجت مستوسے برے افحام افواہ آنها سید نشود
 مصلحت در رسالت است و میگویم کہ در کتب معتبرہ مسطور است کہ اول وحی در
 نصب خلافت حضرت علی در سال دہم از ہجرت ہدینہ منورہ نازل شدہ کہ جبرئیل
 من الرب الجلیل رسول نبی پیغام آورد و گفت پیچ پیغمبر کہ از دنیا زرفنہ مگر آنکہ اکمال
 دین او گردیدہ و اسے رسول از دین تو دوام عظیم باقی ماندہ کہ ب مردم نرسیدہ یکے احکام
 و فریضہ حج و دیگرے فریضہ خلافت و باید کہ تو جمع عرب و اہل بلدانرا اطلاع دہی کہ حج
 حاضر شوند و احکام و فریضہ حج از تو یاد گیرند و پیش آن مردمان نصب خلافت علی بن ابی طالب
 میان آید تا آنکہ احد سے را مجال انکار و تغلیط باقی نہاند پس این ہر دوام علامہ عالی آن
 اجتماع بود انچہ آنحضرت صلعم حکم اجتماع و رجوع الوداع در قبائل عرب نافذ داشتہ تا آنکہ
 جبرئیل در عرفات نازل شد و گفت خداوند علام لعبد سلام میگوید اہل تو قریب است
 تر الازم و ضرور است انچہ نزدست از علم الہی و میرات انبیاء و دوواع سلاح و تابوت سکینہ

از علامات و معجزات پیمبران بوسیله خود سب پار و هدیه از مردمان سستان آنحضرت صلوات الله
 یارب قوس حدیث و عهد بالجاہلیت یعنی اخاف من عباد الله و من فتنهم اما در تعلیم علوم
 و وصایای علی مشغول گشت و در امور صی و خلیفه نمودن خوف از صفای قوم سیرت
 باز بر تالیث در سب خیف همین حکم و تاکید بالجزم در نصب خلافا میر امام علی اکرم
 امین از حد او ند عالم بیارود چنانچه مفاد آیه فاذا فرغت فالنصب والی ربک فارغب
 فی علی مطابقت باین روایت دارد فحی نماند که درین تراخی با هیچ مخالفت متوالی و
 غیر متوالی ظاهر نمی شود چه در مرتبه اولی امثال امر از اختیار فرمودن سمع الوداع
 و بطلب علی مرتضی از زمین بجا آوردن تشریح ثانیه امثال بتعلیم علوم انبیاء نقل رواته ما ثور است
 و همچنین در سب خیف خوف مخالفت از حکم فوریت ندیده و مردمان را با شغال مشابه
 یافته باقتضای صلیق صدر از مخالفت منافقین بعد من التواتر انداختن طایفه ای که
 اجتماع عرب با خواهد ماند تا هنگامی که سیر حجه نیاید و بنا بر روایت حنیف علیہ الرحمہ
 استفاد میشود که همان عصمت و شدت خطاب بمره واحد دارو شن و قبل از آن
 تکرار تروا با قصد به واقع شد است بجز نوع بعد زمان همان عصمت در وقت
 عدم رسالت مشرفوریت بود لهذا ترا در امثال بمیان نیاید چنانکه گذشت و آیه
 و هر گاه آنحضرت بموضع کراخ الم بعد فراغ عجمه الوداع تشریف از رانی فرمود که
 امین از رب العالمین تاکید فرید در آن آورد آنحضرت صلوات الله قبل کلام سابق فرمود که
 که منافقین تکذیب من بکنند و سخن مراد حق است نشوند پس از آن بعد از تم نزول ملک

محترم با حکم استخلاف امیرالمؤمنین اکرم تباهید محکم و ضمان مستحکم گردید در وقتیکه پنج ساعت
از روز پیمودیم در سه روز گذشته بود که حضرت ختم نبوت بلا حفظ ضمان عصمت و باقصدی
حکم فوریت و رفع موانع بر وجهیکه مطاعن منافقین را این حکم فوری بتسدید می از جناب
احدیت جواب و ندان شکن برآمد در امتثال نصب خلافت شاه ولایت با همه بی سابقه
اقامت در همان وقت در عین سیه مصروف گردیده و هیچ باک از زهر نماندین بسین تقوی
فلما ضمن له فقوسه نفر سوده مکنون خاطر یک داشت که در بجا آوری نصب کردن خلافت
حجتی بدست آیدش حب او در رسید چونکه امر بالمره و التکرار و امتثالش تراخی و نفی
یباشد و احکام ماسبقه بوجه گنجایش اوقات موسوم بر اے امتثال و سعه میداشت
در مسابقت هر چه بنود و در نیمقام خم غدیر وقت مضیق شده متقصه تمهید گشته که
محل افتراق قبائل عرب گردیده بود اگر در نیمقام مسابقت می نمود البته مخالفت
صادر شد و در وقت تمهید بر اے تمام حجت علی المناقضین و جواب طاعنین نظهور
رسیدند و غسل تراخی حضرت بنوی فافهم و فتحه نماز که مطلق خوف از اضرار جان
یا طعن طاعنان باشد با ضرر غیر بلوم است زیرا که حضرت موسی در امتثال فادوب
اے فرعون تبلیغ رسالت بطرف فرعون نفر سوودند و لهم علی ذنوب فاخاف ان یقتلون
گفتند تا آنکه ضمان عصمت نرسید قدم بر رسالت نداد و بانه قال اللہ نعم فاذها یا ابنتینا
انا حکم ستمعون و نمیدانم که این ثرولیده گفتار دلیده الغار اچطعنه جنین و خوف برسد
ا برادر بابت تبلیغ رسالت استخفاف میچاود و همین بسین بحق حضرت عتیق یاد نما بدید که بار

مخبر از شرفکفاران حق و زید و علم لقی بر فراش محمد مصطفی صلوٰۃ اللہ علیہ وآلہ ابی یوم
 البقائت تنہا خوابید و درینجا بر رسول خدا صحت نسبت مگر آنکہ خلافت فی العزائم
 امر خصی بود و زمین کسادش از ادراک نفس خصی و جلے و نفس قوی و فعلی تصور نمود و در نہ بحال
 قضاعت و خلاعت و حمایت اصحاب سقیفہ میگفت کہ چرا از خوف جان از خانه بدید
 و چراتن تنہا در غار نرفت و سابقا در یافتہ کہ علامہ زنجشکی در ماخون فنیہ و جہت
 را خوف قتل نقل پذیر نموده است کہ از یحییٰ بن القاسم و ہمین واقعہ از روئے غلطانیدن
 پیش ناقد رسول از عمل صحابہ حضرات بہ نیت اضرار و قتل شدن رسالتہا باقتضای
 ہمین بعضی استخلاف غدیر خم پیش آمد کہ بہ مشہور و سیاقی بیانیہ بہ حال در لیلۃ الغار و یوم
 غدیر خوف قتل لاحق بود و اول با وصفت بعثت دعوت اسلام را بعد بلد امین گذاشت و یوم
 غدیر محض تراخی با نظر و مدد عصمت بود و قبل نزولش بتوی داشتن از اسوہ کلمہ
 بیش نمی شود کہ اعرف مگر آنکہ در انجا حرفی نیست و درینجا وقتے دارد پس
 این بعضی را اعلایہ نیست

وا از جمله - نفوس خلافت عامہ و تمام اصول جناب است ایہ قولہ نعم است
 ایوم الکتل لکم دینکم و اتمت علیکم نعمتی و وصیت الیکم اسلام و نایبے امروز
 کامل کروم از برای شما دین شمارا و تمام کروم بر شما نعمت خود را و راضی شدم و پس
 از برای شما اسلام را کہ دین شما باشد این آیه وافی ہدایہ ہمہ غدیر بعد نصب خلافت جناب
 امیر نازل شدہ است کہ کل دین بنی و متم نعمتہ الہی کروید و لفظ ایوم کہ نتیہ تخصیص

یوم عینہ منطبق کلام است ولالت میکند کہ این المال و تمام بروز خاص واقع شدہ
 است و واقع غدیر خم نہ انچنان بودہ کہ سنگان جبارت بر عدم وقوع نمودہ باشند بجز آنکہ در
 حدود تاویلات سخیفہ و ایرادات ضعیفہ خورہ پر دازند و ہزار جہد و جہد در پی مجد خود را
 منہک ساختہ مجال انکار ندادند چنانچہ فضل التکلیف منکر مخصوص خلافت امیر المؤمنین
 این روز بہانہ در الباطل الباطل تحت آیہ تلغ چنین افادہ سیفر ماید و اما ماروسے
 ان رسول اللہ سلم ذکرہ یوم غدیر خم صین اخذ بید علی و قال است اولی فقد ثبت
 ہذا فی الصحاح الی ان قال و محمد بن واقع غدیر خم کان فی مرج رسول اللہ عام
 حجة الوداع الخ و تحت این آیہ ما سخن فیہ العبد انکار میگوید بان وصیتہ غدیر خم لا یرحم
 و اقاربہ و تعریف علی بن العرب لیخذوہ سید نبی ہاشم انتہ و روزے از روزنا
 حکمی از احکام حلال و حرام با چنین افادتی کہ برود ووش اطلاق المال و تمام دین
 و اسلام نمودہ آید ہنوز احدے از اصحاب و نصرے از انصار باہم مجاہد و انکار فضل
 حیدر کرار متفودہ شدہ است و الحال حماة سقیفہ نبی ساعدہ بکوشش ہائے بلیغ
 بعد تعمق نظر واقعہ و رد حکمے یا حدوث امر پیدا کنند کہ موجب کمال و تمام متوہم
 شود و حالانکہ نحو اینہا آورد و مگر ہمین متدرانچہ در صحاح ایشان ماثور است چنانچہ بخار
 و سلم و صحیحین از طارق ابن شہاب الراوی واحد آورده اند ان الیہ و قالوا لعمراکم تمیز
 آیہ لو انزلت فینا لاتخذنا ذلک الیوم عیداً فقال عمرانی لا علم حیث نزلت و الیوم انزل
 فاین رسول اللہ حیث انزلت انزلت بعرفہ و رسول اللہ و اوصت بعرفہ و در دیگر

قوله حسین انزلت مذکور است نزلت لید جمع و در روایتی ثالثه نزلت علی رسول الله
 صلعم بعرفات نے یوم الجبہ ماثور است و ہذہ لفظہ مسلم ازین اخبار استنباطے شود کہ
 یہو و چون دیدند کہ یوم نزول کریمیت اہل اسلام عید مقرر نشد لہذا تصریح بقولہ انزلت
 فیتا گفتند اگر درین روز عید مقرر بودے حضرت مجیب باظہار علم بمکان و زمان حکم آنکہ
 سوال از اسماں و جواب از ریسمان نے پرداخت بلکہ صاف فرمودی کہ در اسلام نیز درین
 یوم عید مقرر است کہ آنکہ فرمودیچہ یوم جمعہ است سکتہ مجیب بجواب تصریح اول و دلیل
 است کہ یوم نزول و عید خلافتش عید مقرر نبود اگر گویند کہ نہذ عرفہ و جمعہ شعربہ
 سے عید است میگویم لفظ لید جمع دلالت بر انکار دارد و نیز کہ عید در روز جمعہ باشد
 نہ در شب و بجز ویونڈ مارواہ اشخین نے صحیحمانے حجۃ الوداع لید عرفہ و گنبدین بنیاب
 ابن خطاب و الایہ حضرت نے قبول یہود لانتھ ذلک الیوم عیدہ ان روزہ تیر و نہ سکوت
 ایشان شعراست کہ ذلک الیوم قابل افتخار عید بزرگے سلمیں ہے نہ کہ عید جمعہ نازل
 شن لہذا عید مقرر نہ کرد پس نچا امام نوادی تاویل سفیر باید و عمر و عمرضا انما ہذا عیدنا و ذلک
 الیوم عیدہ سن و ہمین فانیہ یوم عید و یوم حبسہ نوزائش مالیر غیبی بقائلہ است چہ بر طبق حدیث
 اول یوم عرفہ و ثانیہ حدیث ثالثہ یوم جمعہ بود و شب جمعہ چہ شبندے آید پس عرفہ و جمعہ در ان
 جمع شدہ بود لہذا شب عرفہ و شب جمعہ ہم واحد باید و در شب عرفہ و حجج بمقام منی
 نہ در عرفات و اگر براہ مکارہ از شب جمعہ و شب شنبہ شود تا ہم احدی از حجج در ان
 شب عید و شب شنبہ یوم عرفہ و عرفات سے ماند بلکہ ہمہ در شعر الخوام سے آید بہر نوع

مفتاح چشم در نصوص خلافت ۳۰ آیه املت لکم و شکیم

مقام عرفات در حال وقوف شب جمعه یا شب شنبه نجو مجمع شدنی نیست زیرا که
وقوف عرفات که از ناسک حج است روز نهم ذیحجه از زوال شمس تا غروب آفتاب است
و بس و شب نهم در منی میگذارت تا صبح روز عرفه اما وقوف اضطراری در عرفات تا طلوع
صبح روز عید است و از جمله وجوه اضطرار فراموش کردن وقوف عرفات است باوقاف
معه و از زوال شمس تا غروب آن و بس پس چگونه میشود که یوم عرفه جمعه بود و در آن شب
در منی نباشند و در عرفات بروند یا بعد از غروب شمس یوم جمعه و عرفه در عرفات بمانند و
شعر الحرام نروند و عجب است که شیخین در بیان آورده اند نزول آیه فی حجه الوداع
لیله عرفه تعیین است رسول الله فی الموقف کما روے عنهما فضل بن روز بهان از و تاج
طارق مفهوم می شود بقوله انزلت بعرفه و فی یوم الحجة که نزول آیه در روز واقع شده
و لفظ یوم مبهم است اما در حدیث آنرا لیلۃ جمع مصرح به نام گردیده است و همین روایت را
فضل در الباطل الباطل احتجاجا نقل می کند پس توفیق یوم عرفه جمعه در رسول الله وقت
بعرفه نزول بلیله غنیمه اطلاعی ندارم که بعد توضیح این باب باطلاات چگونه خواهند
نمود مگر آنکه گفته شود اگر شش روز را گوید شش است این پنجوازه گفت اینک ماه
پرورین پنج روز روشن را شب بچو نبودن کار همین فترت نزدیک بنیان است که باید
سلف حال چشم از زمانه استقبال می پوشند و بناحق می کوشند با بجز وجه نزول در
سوقت عرفه یا لیلۃ عرفه نیز می باید فهمید که در اینجا کدامی وجه اکمال و اتمام گردیده اگر ادا
مناسک را وجه اکمال و اتمام شماریم بوجهی نخواهد شد زیرا که اولاً وقوف عرفات ابتدا

سناسک است اگر سناسک سبب کمال هم شماریم تا هم اطلاق تمام دین بر تمام سناسک بودن
 می نمود ثانیاً قوت عرفات بر چه یک از ارکان سناسک است اگر انظر ارا یا سهوا ترک شود
 خلطه در حجت ندارد پس این سخن کن بجا آوردن و آنهم در حال سبب شرت که هنوز وقت ادانش نتم
 شده است چگونه مکمل و متمم دین خواهد شد ثالثاً اگر بعلم الهی حواله نمایند که عالم الغیب
 می دانست که سناسک را با تمام خواستند رسانید تا هم وجه خصوصیت نزول در نیتقام
 بی معنی است که علم او ازلی است چرا هم راه اقرار با هم ربک نازل نفرمود که در علم او تمام
 همین کنون بوده که سناسک حجه الوداع با تمام خواستند رسانید و چنین واقع شده ازین جهت
 در عرفه هم راهی براسه و رود این آیه پیدا نیست بلکه روز نزول چنان می باشد که صحت
 کمال و اتمام و لائق عید خاص و عام میباشد چونکه هیچ روایتی در تعیین نزولش غیر روز عرفه و
 شب عرفه که با سه یا سطر دو و مردوشده در صحاح مذکور نیست نه قابل اعتماد میتواند شد بخیر
 آنکه محدثین علام و اخبارین فحاش اهل سنت و جماعه مثل ابوالقاسم حکمانی که از شام
 علماء ایشان است و حافظ سیوطی مجرب و ما نه ثامنه در درمنثور و حافظ ابوبکر ابن مردويه
 صفهانی و محدث ماهر المعروف باین عساکر شافعی و صاحب مفتاح النجا بدشتی برین است
 عبدالرزاق المستم و هم از این مردویه و خطیب الجبالی المعروف باین معازلی صاحب
 کتاب المناقب و صدر الائمة ابوالمودود موفق بن احمد المعروف باخطب خوارزم صاحب
 کتاب فضائل میر المومنین از سید الحفاظ شهر دار بن شیری و یویلی و ابو الفتح النظری
 صاحب کتاب النصاب و امام صالحانے ابو الحارث الملقب بحی السنه ناصر الحریث

و از وی سید شهاب الدین صاحب کتاب توضیح الدلائل علی تزیج الفضائل و علامه
 ابن سیم الحوینی نالجوسینی در کتاب فرائد السمیعین و حافظ ابو نعیم اصفهانی صاحب کتاب
 ما تزل من القرآن فی علی بن ابی طالب از ابو سعید الخدری بطریق متعدد و از ابو
 و از ابن عباس روایت کرده اند که کریمه یوم املت الایه یوم غدیر خم بعد از
 خلافت امیر المومنین علی اکرم نازل شده است چنانچه ترجمه حدیث حسکانی از ابو سعید
 الخدری چنین است که گفت ما از مجمع یوم غدیر برگشته بودیم که این آیه نازل
 شد بگذا ما رواه السیوطی عن ابن مردویه و ابن عساکر و رواه الحوینی فی ابواب نعیم
 نقل کرده که ابو سعید الخدری فرمود که تحقیق رسول خدا مردمان را بطرف علی دعوت
 نمود و غدیر خم یوم شبیه حکم کرد که زیر درخت شوک که شجر خار دار بود جا رو بکنند
 پس علی را طلبید و هر دو میان بازویش گرفته بلند نمود تا مردمان دیدند که سفیدی غلبلین
 پیغمبر نمایان شد پس مردمان متفرق نشده بودند که این آیه نازل شد فقال رسول

الله الله اکبر علی کمال الدین و اتمام النعمه و رضی الرب برسالتی و بالولایه لعلی من بعدی
 و بگذا ما رواه مسند الایمه ازین روایات بشارت آیات غدیر
 شہوت نزول آیه ما نحن فیہ و رخم غدیر فواند اخری ظاهر شده اند از انجمله اول استخلاف
 فعلی است باین اهتمام که بعد حکم جا رو بکنند یعنی تمام هر دو میان بازویش گرفت بعد
 بلند ساخته که مردمان سفیدی غلبلین رسول تقیین را دیدند ثانی تعیین یوم شبیه در
 تمام غدیر خم ثالث تفسیر آیه الیوم املت لکم بقوله صلعم الله اکبر علی کمال الدین باین

که در تخصیص معنی اُکملت لکم براس خلافت و ولایت امام بعد از حضرت مسلم نص بر علی است
 و ابن مردودیه و صاحب مفتاح الخوازا بن عباس و ابن مغازلی و نظیرے از ابو یوسف
 و شهاب الدین احمد و ابو حاد صاحب الحنفی از مجاہد روایتی نقل کرده اند کہ در آن بعد از انصاری
 خلافت شاه و ولایت خنجریم ماثور است فانزل الله الیوم اکملت لکم دینکم الایہ و لطیف
 ترین است کہ حافظ سیوطی بہتہ و انکار از نزول این آیه بغیر خنجریم و تفسیر ائمان نے
 علوم القرآن از ابو علی نقل کرده عن محمد بن کعب قال نزلت سورة المائدة فی حجة الوداع
 فی ما بین مکہ والمدینہ و آیه یا نحن فینہ و آیه تبلیغ از مجاہد این سوره است لکن حق پوشے
 و ناحق کوشی را علامہ جے نیست بجز کیفیت نزول آیه کریمہ بروایات مجزہ اعظم محدثین و
 افخم خدام اخبار خنجریم سلیم بعد فرائع از حجة الوداع و قبل از افراق جمع جمع کرده آن
 جمع رسالت و رعایت خنجریم بر نصب خلافت امیر ائمہ متحقق شد پس این خلافت و ولایت
 مکمل دین اسلام و متمم احکام ملک العلام نص آیه کریمہ حکم محکم خنجریم بوضوح کلام
 صداقت انضمام مبرہن شدہ و چونکہ خلافت ابو الایمہ اصل اصول امامت است
 پس امامت متفرعہ و بیکر ایمہ اطہار بنا بر فریعت و ضرورت بقائے حجت مکمل دین و متمم
 تعزیر با عالمین است و مکمل شے جزو شے بیما شد زیرا کہ مخالفت آن شے غیر مکمل مخالفت
 ماند و نقصان شے غیر است کہ جزوے از اجزاء آن غیب موجود است پس دین اسلام
 بلاشمول خلافت امام ہمام ناقص و غیب مکمل بودہ الا ان تمجزے سے خلافت گردیدہ
 مکمل شد لہذا اطلاق امامت بر اصلی از اصول دین و رکنی از ارکان اسلام مہین صحیح

بظاہر مخالفت از مرویات صحیح نگردد و بانہا ک محبت شیوخ و رصد و اختفا سے حق

خلافت و اطفاسے نور امامت شاہ ولایت پناہ اہل راہیت کوشیدہ بزعم سیاق وافی و طلاق

بیانی اہل ایمان را فریب سپید ہر نمیدانند کہ او تعویض فریاد بخا دعون اللہ والذین آمنوا

و ما یتخا دعون الا اللہ و بالشیعرون زیر کہ بتیان شان نزول آیه صدر یوم عرفہ ولایت

مینماید کہ این ہر وہ آیه یکجا نازل شدہ اند کہ آیه ما نحن فیہ را نیز در یوم عرفہ میگویند

و ہر گاہی کہ برویات صحابہ کہ ابن عباس و ابو سعید الخدری و ابو ہریرہ میباشند نزول

ایہ اکلت لکم یوم غدیر باخراج محمد شین کبار و خادمین اخبار و حفاظ احادیث و آثار

اخبارین قوی الاعتبار واضح و آشکار پس آیه الیوم سئس الذین کفروا من ذنوبکم فلا تخشونکم

و اخشون ذرہا نجا نازل شدہ و نیز چہ آفتاب است کہ بر سر منافقین غدیر خم نغمے آید زیرا

کہ تاویل محشر در نزولش بوجہ عام است در مرویات ایماہ تخصیص نزول یوم غدیر

است بجمہاسن عام لا وقت تخص اعتبار و اعتماد بر یوم شخص سے باید کرد علاوہ این

توفیق تاویل ہر دو آیه بآیہ تبلیغ باحسن وجوہ سیر سے شود بلکہ بنا بر روایت ابو عبیدہ

صاحب القان نقل فرمود کہ سورہ مائدہ کہ در آن ہر سہ آیات وار و است مابین

لکم و بدینہ نازل شدہ است و آیہ تبلیغ و آیہ اکلت لکم و نیکم محققاً و رحم غدیر نازل شدہ

نامت گردید فلذا جملہ این نیز ہما نجا وار شدہ است پس مینماید کہ بگویم کہ بعد آیہ تبلیغ چون

حضرت اختلاف امیر مجاہد علی روس الاشہاد قولاً و فعلاً بمیان آورید و منکرین

فضل علی بن ابی طالب را بمقابلہ نفس بین مایوسے حاضر گردیدہ او تعویض ہایت ہما

عثمان عجمت کہ در آیہ والحدید لعنکم من الناس منوہ بود در اینجا نیز در تفسیر حضرت
 رسالہ نمیفرااید کہ امر وز نامید شدند کافران از دین شما یعنی آنچه بخاطر میداشتند کہ
 بعد پیغمبر چنین و چنان خواهیم نمود و امر وز از ارادہ خودشان بپوس گردیدند پس مترسید
 از ایشان و ترسیدان من استہے ظاہر بمعنی آنچه آیہ واسفہ ہدایتہ ما کان لکم ان توذوا
 رسول اللہ ولا ان تنکوا ازواجہ من بعدہ ابدًا شاید عااست کہ بروایت تفسیر در مشورہ
 سیوطی طلحہ میگفت کہ اگر رسول خدا بمیرد من با عایشہ تزویج خواہم نمود و در تفسیر حمید
 از سدیی ماثور است کہ طلحہ و عثمان بن عفان میگفتند کہ بعد وفات پیغمبر ازواج اش
 بقدر بردارے و زکاح خودشان خواہیم آورد و طلحہ ارادہ عایشہ میداشت و عثمان ارادہ
 ام سلمہ مغوذہ بالپیچین دو از وہ کس مشورت کردہ بودند کہ خلافت بنویہ را در نبی ہا ہم
 خواہیم گذاشت کما ہونے الکتب مسطور و علی لسان الحدیث مذکور چنانچہ مسلم صحیح
 خود در کتاب صفات المناقبین دو تا حدیث نقل فرمودہ است در یکی مذکور است
 کہ قیس از عمار یا سہر رسید کہ چیزے در امر علی دیدہ اید کہ رسول خدا بشما عہد او گرفتہ
 عمار و رجاءش گفت نہ لکن حذیفہ خیر و ادمرا کہ آنحضرت فرمودند نے اصحابی انشاء
 عشرہ منافقا و در ثانی ماثور است کہ حذیفہ فرمود کہ اصحاب عقبہ چهار وہ کس بودند
 انتہی بلخصہ امام نوادی در معنی اصحاب عقبہ میگوید کہ این عقبہ عقبہ منے نیست بلکہ
 عقبہ بطریق تبوک است کہ منافقون مجتمع شدہ با آنحضرت صلعم عذر منوہ بودند
 اہل بصیرت خواہند دریافت کہ عمار بچو اب عہد خلافت شاہ ولایت اشارت بدو